



دوره‌ی جدید

کاوش در جغرافیای علم



شماره ۱۲۲ آذر و دی ماه هزار و چهارصد و سه

* ویژه‌نامه‌ی علمی-تخصصی وقایع اتفاقیه

توقف در مسیر تجربه‌ها و تفسیرها



من افلاطون را گرمی می‌دارم
اما
حقیقت از او هم گرمی‌تر است.

ارسطو



توقف در مسیر تجربه‌ها و تفسیرها

ویژه‌نامه علمی-تخصصی وقایع اتفاقیه



علم تنها عنصر پایدار دنیای ماست، به دور از تغییر نظرها و دگرگونی‌های بی‌پایان زندگی انسان. هرآنچه به عنوان تغییر در علم می‌شناسیم هم در اصل، گذر ما از ندانسته‌ها و برداشت‌های اشتباه‌مان است. این یک باور عمومی به شمار می‌رود که ارزش علم در گسترش آن است اما زبان امروزی دنیای دانش رفته‌رفته تخصصی‌تر و دور از دسترس‌تر شده تا جایی که در زمانه ما درک مقالات علمی برای مخاطب عمومی امری بسیار دیرپاب است.

توقف در مسیر تجربه‌ها و تفسیرها، گامی است در راه آشتی دادن دنیای تخصصی علم با خوانندگان مشتاق؛ تلاش بومیان زیست دانشگاهی که نمی‌خواهند چشم روی آنچه آموخته‌اند و یافته‌اند ببندند و از این رو، مسیر دانش باز را برگزیده‌اند.

نشانی وقایع اتفاقیه



مشهد، میدان آزادی، پردیس دانشگاه فردوسی، سازمان مرکزی جهاددانشگاهی خراسان رضوی،

ساختمان معاونت فرهنگی، دفتر سازمان دانشجویان جهاددانشگاهی

تلفن: ۰۵۱۳۱۹۹۷۳۳۳

کد پستی: ۹۱۷۷۹۴۹۳۶۷

وبسایت: sdjdm.ir

پست الکترونیک: vaghayemag.sdjdm@gmail.com

اینستاگرام: [vaghayemag](https://www.instagram.com/vaghayemag)



به صاحب امتیازی | سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی خراسان رضوی

مشاور فرهنگی | دکتر کمال الدین ناصری

مدیر مسئول | بردیا محبی صمیمی

سر دبیر ارشد | مهدی عارفیان

دبیر تحریریه | محمدامین غیب دوست

نمونه خوان | مهدی نعیمیان راد؛ شکبیا صاحب

مدیر هنری پروژه | شهرام دلدار

طراح یونیفرم | فاطمه فرهنگمند

صفحه آرا و طراح نشان ها | مریم مقدم

گروه رسانه | محمدامین پوراحمدی؛ حانیه عامل، مریم مقدم؛ فرزانه آگاه

مدیر مالی | زهرا عطاریپور

وقایع اتفاقیه در ویرایش و اصلاح یادداشت ها آزاد است.
در این نشریه از فونت های دیباج و دوران استفاده شده است.



مقدمات

۱۱-۸

نورانداختن در تاریکی‌ها | سردبیر

آدم‌هایی را دیدم که به زخم‌هایشان افتخار می‌کردند و نشریه‌ای را دیدم که نشان داد قصد ندارد بمیرد!

۹

ادبیات

۳۳-۱۲

فروغ ایران | یاسمن الله‌دادی

آنچه شاعری را به شعر گره می‌زند، غم است.

۱۶

تاملی در تعلق | محسن عوضوردی

به همین علت است که پس از فتح هر قلعه‌ای، بی آنکه دمی از قلعه لذت ببریم، بی‌صبرانه عزم صعود به دیگر قلعه‌ها را می‌کنیم.

۲۲

«بی‌بی چلچله»، روایت ایرانیزه موفق از داستان «درخت زیبای من» |

هدیه سادات میرمرتضوی

می‌دانستم عشق یعنی دوست داشتن خیلی زیاد. اما نمی‌دانستم چقدر زیاد. آن روز فهمیدم.

۲۶

فنیات

۴۳-۳۴

مسیرهای شش‌گانه عبور از بحران آلودگی | علی خسروآبادی

کم‌روزیایی نبودند که به دلیل آلودگی هوا، ادارات و مدارس و بعضاً شرکت‌ها تعطیل شدند و چرخه‌ی آموزشی، اقتصادی، فرهنگی، بهداشتی مردمان به مخاطره افتاد.

۳۸

طبیعیات | ۴۴-۶۱

کووید؛ فرصتی برای بازتعریف رابطه‌ی انسان و حیوان

سجاد قربانی دیسفانی

تأثیر بیماری‌های ژئونوز بر سلامت انسان می‌تواند ویرانگر باشد.

۴۸

گیاهان سمی | آزاده صفاریزدی

تا کنون بیش از ۱۵۰۰ گونه سمی معرفی شده است.

۵۴

سیاسیات | ۶۲-۸۱

زمانی برای تغییر: تأثیر مجازات‌های جایگزین حبس در حقوق جزا

انپسه عبدالرزاقی

زندان، بیش از آنکه اصلاح کند، شکل می‌دهد؛ برخی را به آدم‌هایی سرخورده و تسلیم‌شده و برخی دیگر را به جنایتکارانی مصمم‌تر.

۶۶

درآمدی انتقادی بر فلسفه سیاسی مدرن | بردیا محبی صمیمی

فلسفه، ریشه‌ی درخت این جهان است و فلسفه‌های مضاف، شاخ و برگ این درخت تنومند هستند.

۷۲

قراردادهای هوشمند؛ چالش‌های حقوقی و مسیرهای پیش‌رو

نیلوفر قاتانی

حقوق سنتی ابزار مناسبی برای تنظیم این حوزه از فناوری نوین نیست.

۷۸

اجتماعیات | ۸۲-۹۷

سوپرلیگ؛ ماجرای یک کودتای ورزشی-رسانه‌ای | محمدامین پوراحمدی

در دنیای امروز، جنگ بر سر رسانه است و پیروز آن قدرت را در دست خواهد گرفت.

۸۶

فرهنگ ایرانی؛ به مثابه بیدی کهن | علیرضایزدیانی

گاهی اوقات آن‌چنان در حسیض لحظات پیش می‌رفتیم که حتی افسانه‌سرایان هم امکانی برای ادامه حیات ایران تصور نمی‌کردند.

۹۲

۱۲۱-۱۹۸ ذهنیات

بزرگسالی با زخم‌های کودکی | رمیصاعلی‌خوردی

با این روش شما هویت خود را جدا از تجربیات نامطلوب خود می‌سازید.

۱۰۲

والدگری نسل هوشمند؛ پرورش تفکر انتقادی در دنیای دیجیتال |

مهناز فلاح

کودکانی فاقد سواد رسانه‌ای و تفکر انتقادی، به سادگی الگوهای نامناسب رفتاری را پذیرفته و درونی می‌سازند.

۱۱۰

معرفی برخی رویکردهای درمانی؛ از جلد سوم کتاب خلاصه روان‌پزشکی کاپلان و سادوک |

یکتا کارگر و سامان میرزائی‌فرد

بی‌گمان روان آدمی مثل یک رود است؛ رها و سیال. هنگامی که به بیراهه‌ها جریان می‌یابد، سکون و بازگشت آن به مسیر درست دشوار است.

۱۱۴

۱۳۱-۱۲۲ معقولات و مقولات

یادداشتی بر فلسفه اخلاق، پرسشی از وزارت خانه حقیقت | عارف قندی‌پور

حسن نیت و فضیلت نمی‌تواند انسان را از اشتباه و آسیب مصون کند.

۱۲۶



مقدمات

هر ویژه‌نامه چرا شکل گرفته است و چگونه به سرانجام رسیده؟ کجا قرار بوده باشد و حالا کجاست؟ شناسنامه و روایت‌گر هر ویژه‌نامه است که خواندنش نقشه‌راه آنچه در هر شماره رخ داده است را روشن می‌کند.



نورانداختن در تاریکی‌ها

سخن سردبیر



شاید برای خود من هم دقیقا روشن نباشد که قصه‌ای که تعریف می‌کنم از کجا شروع شده؛ اما مثل مسافری که از نیمه‌راه وارد داستان شده و حالا از قضا باید راوی داستانی باشد که از شانزده سال قبل آغاز شده، من هم در ورای این سطرها، داستان‌پرداز قصه دیگران و البته حالا قصه خودم هستم.



وقتی که وقایع اتفاقیه فقط ایده چند دانشجوی فعال بود که دوست نداشتند روزهایشان در دانشگاه فردوسی به روزمرگی بگذرد؛ احتمالا هزاران راه و ایده در ذهن‌هایشان گذشته و احتمالا میلیون‌ها ثانیه فکر کرده‌اند که چطور راهی را بسازند که هرکس در این دانشگاه و در این گونه‌زیستن قدم برمی‌دارد؛ بتواند به شوق و به راحتی وارد آن بشود و زیست دغدغه‌مندانه، دانش‌طلبانه و آرمان‌گرایانه خود را ادامه بدهد. اما آن‌ها از بین همه راه‌ها و ایده‌ها؛ ذره‌بین برداشتند و دقت در زوایای پنهان و نورانداختن در تاریکی‌های دنیای پیرامون را انتخاب کردند؛ نگریستن به جهان، نه آن‌چنان که دیگران می‌نگرند؛ نگریستن مبتنی بر آگاهی و عقلانیت انتقادی....



این مسیر باشکوه که وقایع اتفاقیه را به پرافتخارترین نشریه دانشجویی کشور تبدیل کرد؛ ۱۰۵ شماره پیاپی ادامه پیدا کرد. ثبات و دوامی که تا آن‌جا که نگارنده مطلع است؛ در بین نشریات دانشجویی کشور یکتا و بی‌مانند است. پس از ۱۰۵ شماره؛ تصمیم مهمی در مسیر حیات وقایع اتفاقیه گرفته شد؛ برگرداندن دوربین به زوایای داخلی!



حالا همان دانشجویان قبلی با همان نگرش‌ها و با همان دغدغه‌ها تصمیم گرفتند از بُعدی تازه و از منظری دیگرگونه روایت‌گر جهان باشند؛ من این‌جا داستان بود که کم‌کم وارد روایت شدم و چیزهایی را دیدم که ادامه مسیر داستان را شکل دادند.



دیدم که ما تصمیم گرفتیم خودمان را بیشتر بکاویم؛ دیدم که در زمانه‌ای که بسیاری معتقد بودند در عصر آرنالین‌های ترشح شده بر اثر محتواهای کوتاه فضاهاى مجازى، جایی برای نشریه‌پردازی به سیاق گذشته نیست؛ آدم‌هایی را پیدا کردیم که نشان دادند دنیای درون بسیار بزرگ‌تر از آن است که به خاطر یک یا چند پله پیشرفت در تکنولوژی، تحت الشعاع قرار بگیرد و فراموش شود. اینجا بود که گاهی حتی به درون خودم نور تاباندم و دیدم تلقی من از نفرت، از کار، از نامه‌نوشتن، شاید برای بسیاری از مخاطبان نادیده و ناشناخته‌ام بسیار جذاب‌تر از تکرار یا بازخوانی نظرات فلان زن یا مرد مشهور و دانشمند این حوزه باشد؛ اصالت «من» در این مسیر پررنگ بود و آدم‌هایی را دیدم که به زخم‌هایشان افتخار می‌کردند و نشریه‌ای را دیدم که نشان داد قصد ندارد بمیرد!



در گیرودار زمانه اما همیشه چیزهای بیشتری هست که می‌خواهیم؛ ما حالا بهترین و ارزنده‌ترین و پرافتخارترین نشریه دانشجویی کشور را داریم اما چیزی که در درون کاوی‌های وسیع‌مان فهمیدیم این بود که ما چیزهای بیشتری می‌خواهیم؛ ما می‌خواهیم که دروازه‌هایی را باز کنیم که قبلاً فتح‌نشده به نظر می‌رسیدند ولی ما نمی‌توانیم از رویای فتحشان دست برداریم.



ژورنال‌یسم علمی و دانش باز همین دروازه فتح نشده است؛ این آدم‌ها و شاید خود شما که به دلیلی با داستان این مسافر از نیمه‌راه رسیده همراه شده‌اید؛ به دلیلی یا به دلایلی نمی‌توانستند چشم روی تخصص و دانشی که آموخته‌اند یا می‌آموزند ببندند و بگذارند استاد فلانی و دکتر بهمانی با شبه‌علم و یا غرض‌ومرض سیاسی و اقتصادی و رانتی و... میدان‌دار حوزه فهم مردم و حتی غمگینانه دانشگاه شوند!



وقایع اتفاقیه در فصل جدید داستان‌ش به دانش باز و ترجمه زبان تخصصی دانشگاه برای جامعه روی آورده است این داستان ادامه خواهد داشت و با رنگ و لعابی متفاوت چنان‌که در جلد و یونیفرم طراحی این شماره می‌بینید؛ مسیرش را طی خواهد کرد؛ با این تفاوت که بیش از همیشه دست یاری‌اش را به سوی شما که همواره دلیل و خون جاری در رگ‌های این نشریه بوده‌اید دراز می‌کند تا با هم ادامه‌دهنده قصه پرافتخار و شنیدنی وقایع اتفاقیه باشیم؛ داستانی که شاید شروع یا ادامه‌اش برای بسیاری روشن نباشد اما هرکس به شاخه‌های سبز و در اهتزاز یک

درخت تناور که شانه به شانه خورشید بالا
رفته‌اند نگاهی بیندازد؛ به عمق ریشه‌ها
و قدمت داستان‌هایش پی خواهد برد؛ چه
آغازش را بداند و چه نداند! ■



ادبیات

پیچکی نامرئی که بین واژه‌ها می‌پیچد و دنیاها را دور را به احساسات نزدیک متصل می‌کند! در ادبیات از معنای به هم پیوستگی واژگان و رستاخیز کلمات می‌نویسیم.





فروغ ایران

یاسمن الله‌دادی

دانشجوی بهداشت مواد غذایی ۱۶



تاملی در تعلق

محسن عوض‌وردی

دانشجوی علوم سیاسی ۲۲



«بی‌بی چلچله»، روایت ایرانیزه‌موفقی از داستان «درخت زیبای من»

هدیه سادات میرمرتضوی

دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی ۲۶





فروغ ایران

یاسمن الله‌دادی | دانشجوی بهداشت مواد غذایی



اگر ایران برجاست، بر پایه‌ی علم و تاریخ است و شعر و هنر بزرگان تاریخ‌اند که این پایه‌ها را استوار نگاه داشته‌اند. شعر را که قرن‌هاست در ایران زمین سروده می‌شود، با قلم بانو فروغ فرخزاد مورد بررسی قرار می‌دهیم.



به گفته‌ی جناب نزار قبانی شاعر سرشناس سوری: «آیا زن در اصل شعر است، یا شعر در اصل زن؟ سوال بزرگی است که هنوز هم مرا به حال خود نمی‌گذارد. از هنگامی که عشق زن را پیشه کردم و عشق شعر را، پرسشی است که نمی‌خواهم پاسخی برای آن بیابم. زیرا تفسیر چیزهای زیبا در حکم قتل آن‌ها است.»



زن سرشار از احساس است و شعر شیوه‌ای برای بیان احساس، حال اگر زنی شعر سراید و یا حتی اگر اهل شعر باشد، فروغی است برای یک خانه یا شهر یا حتی یک جامعه.

شاملو می‌گوید: «فروغ آن قدر زن است که من هرگز نتوانسته‌ام شعرش را با صدای بلند بخوانم، در ذهنم هم که می‌خوانم شعرش را با صدای زنی می‌شنوم.»



شعر برای پدیدار شدن خواهان کوشش نیست بلکه خواهان جوشش است و این جوشش از قلبی برمی‌آید که عاشق شده باشد و یا اگر قلبی عشق را تجربه نکرده باشد، آن دم که مغموم گردد توانایی خلق شعر را خواهد داشت.

فروغ فرخزاد به گفته‌ی مهدی اخوان ثالث، پریشادخت شعر آدمیزادان بود. او در شعرهایش از دریچه‌ی دریافت‌ها و احساسات زنانه به جهان می‌نگریست. نگاه فروغ به عشق حتی در بسیاری از نخستین دفترهای شعرش به دلیل صمیمیتی که در کار او هست از فردیتی زنانه برمی‌خیزد و دور از مختصات مردانه‌ی موروث است. زبان شعر او اغلب به حالت گفتاری بسیار نزدیک می‌شود.



در مصاحبه‌ای با استاد سایه، از ایشان درمورد اخلاق فروغ سوال می‌شود.

ایشان می‌فرماید: «خیلی دختر خوبی بود، واقعا انسان بود.»

سکوت می‌کند و با صدای غمگینی می‌گوید: «این به اصطلاح ول‌انگاری‌های فروغ به نظرم یک نوع فرار از خود و به دیگری چنگ‌زدن بود.»

آنچه شاعری را به شعر گره می‌زند، غم است. شاید اگر مصائب و سختی‌هایی در زندگی فروغ و دیگر شاعران نبود هرگز آن جوهر شعر را برای سرودن نداشتند.

فروغ در پی این بود که چون حافظ بتواند حساسیت‌های زمانه را جوری بشناسد و بیان کند که آیندگان با شعرش ارتباط برقرار کنند، چراکه حافظ از طریق انقلاب و بازی با زبان به جوهر شعر دست برد.

تفاوت میان پروین اعتصامی و فروغ فرخزاد به عنوان بانوان شاعر ایران این است که پروین آنچه می‌سرود بیشتر نظم بود و موضوع داشت اما فروغ همان‌گونه که خودش می‌خواست حافظ عصر حاضر شد.



در غزل‌های حافظ هر بیت به گونه‌ای بیان شده که معنی متفاوتی با ابیات دیگر دارد، قالب شعر فروغ نیز این‌گونه است.

فروغ از همان اول وارد عرصه جوهر شعر شد. حال این پرسش پیش می‌آید که منظور از جوهر شعر چیست؟

در شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» فروغ می‌گوید:

«واین منم،

زنی تنها در آستانه فصلی سرد»

واو اول شعر، واو عطف است که اگر شاملو قرار بود شعر را بشناید با زبان حماسی‌اش می‌نوشت:

«آنک منم ...»



این واو نشان‌دهنده‌ی تمام زنانی است که قبل از فروغ بوده و مصائبی کشیده‌اند و حال فروغ آن‌ها را شرح می‌دهد.

منظور از زنی تنها، زن شکست‌خورده‌ی تاریخی است.

در طی تاریخ، شعر ایران در دست تخیلات بوده است و به گفته‌ی جناب شمس لنگرودی: «فروغ تنها شاعر عینیت‌گرای ایران است».

فروغ حتی اشیاء و آنچه غیرانسان بود را نیز به شعر بدل می‌کرد. مثلاً در شعری می‌گوید:

«اکنون نهال گردو، آن‌قدر قد کشیده که دیوار را برای برگ‌های جوانش معنا کند

از آینه بپرس نام نجات دهنده‌ات را

آیا زمین که زیر پای تو می‌لرزد، تنها تر از تو نیست؟»



نهال گردوی قدکشیده همان انسانی است که به تنهایی رشد کرده و حالا می‌تواند خودش را از تمام مشکلات و سختی‌ها نجات دهد. این واقع‌گرایی نیست بلکه عینیت‌گرایی فروغ است.

ویلیام فاکنر نویسنده‌ی آمریکایی می‌گوید، هنرمند

برای بزرگ شدن به چند چیز نیاز دارد:

۹۶ درصد استعداد، ۹۶ درصد پشتکار، ۹۶ درصد نظم.

نظم در اشعار فروغ عیان است. او اول در ۱۷ سالگی اسیر را سرود، در دیوار عصیان می‌کند و تولدی دیگر پیدا کرده و وقتی تولدی دیگر پیدا می‌کند می‌گوید ایمان بیاورید به آغاز فصل سرد.



مهدی اخوان ثالث نیز شعر فروغ را تحسین کرده و می‌گفت: «او زنی معترض به ستمی که بر زنان می‌رفت بود. او می‌خواست به ظلمی که به نیمی از افراد جامعه می‌شد اعتراض کند، این را در کتاب هایش می‌توانیم ببینیم.»

فروغ غیرقابل کنترل بود، رضا براهنی منتقد سرسخت معاصر از «من» تعزلی حاضر در فروغ حرف می‌زد: «فرخزاد هم در زندگی و هم در شعرش یک حالت هیستریک، یک حالت هجوم ناگهانی و غیرقابل کنترل، یک تهاجم غریزی و در عین حال رمانتیک وجود داشت، **در فرخزاد یک «من» وجود دارد که حاکم بر همه چیز است.** به طور کلی سکوی پرتاب فرخزاد همین من تعزلی است.

فروغ در اشعاری اشاره به مرگ می‌کند، ولی این میل به مرگ به معنای تقاضای مرگ نیست بلکه به معنای تاکید بر زندگی است.

فروغ می‌گوید: «فقط دوست داشتن است که حفظ می‌کند ولی فایده‌اش چیست؟»

این پوچ‌گرایی فروغ این موضوع را بیان می‌کند که پایه‌ی معلومات انسانی شک در هر چیزی است، شاید اگر شکی برانگیخته نشود، انسان آنچه را که باید برای ادامه بداند، متوجه نشود.



رابطه فروغ با ابراهیم گلستان به گفته‌ی جناب گلستان، دوستی دو ذهن است. همان‌گونه که خود فروغ می‌گوید: «سخن از پیوند دو نام در اوراق کهنه یک دفتر نیست.»

این دو بزرگ، ذهنیتی مشابه هم داشتند و افکارشان یکی بود و می‌توانستند راجع به تمام مسائل سیاسی و اجتماعی بحث کنند.

برای همه‌ی ما این امر صادق است، وقتی فردی را بیابیم که به آنچه ما اهمیت می‌دهیم و بدان می‌اندیشیم، او هم اهمیت داده و می‌اندیشد، منطقی می‌توانیم راحت‌تر ارتباط بگیریم، بحث دوستی دو ذهن است.



در مصاحبه با فروغ از او پرسیده می‌شود شعر امروز باید چه نکاتی داشته باشد؟

او می‌گوید منظور از شعر امروز، شعر نو است و لفظ شعر امروز بهتر است چرا که شعر نو و کهنه ندارد و آنچه شعر امروز را از شعر دیروز جدا می‌سازد همان جدایی شکل‌های مادی و معنوی است که بین زندگی امروز و دیروز وجود دارد. فروغ هنر را این‌گونه معنا می‌کند: کار هنر، بیان کردن و ساختن مجدد زندگی است.



چون زندگی در حال جریان بوده و روزبه‌روز شرایط تغییر می‌کند، هنر نیز همگام با زندگی تغییر می‌یابد و مفاهیم که زاده‌ی شرایط هستند هم عوض می‌شوند. فروغ درباره‌ی شعر نو می‌گوید: «آنچه در شعر نو واقعا ارزش دارد این است که به جوهر شعری نزدیک شده است».



کار شعر نصیحت و رهبری و در مدح کسی بودن نیست و شعر نو این‌گونه است که از حالت کلی‌گویی بیرون آمده است و به زندگی و عالم و مسائل زندگی نزدیک شده است.

آنچه در شعر حائز اهمیت است، محتوا است نه قالب، اینکه محتوای آن شعر به همان دوره و شرایط نزدیک باشد.

سایه اقتصادی‌نیا نویسنده‌ی کتاب پنج آبتنی، در مقاله‌اش راجع به فروغ سوالی می‌پرسد که فروغ می‌تواند سمبل یک جنبش زنانه باشد؟

او می‌گوید: «من به آن نگاهی معترضم که می‌خواهد این عزت را که از شعر و برخی ویژگی‌های اخلاقی فروغ کسب شده به زمینه‌های دیگر گسترش دهد و می‌گوید صمیمیت و آزادی در شعر فروغ آشکار است، ولی نباید فکر کنیم کسی که توانسته در شعر آزادی بیافریند پس در جامعه هم می‌تواند آزادی بیافریند و کسب آزادی‌های اجتماعی برای جامعه زنان از این نمی‌گذرد».



به‌طور کلی فروغ فرخزاد شاعر قدرتمندی است که در اشعار خود وضعیت زن‌ها در جامعه‌ی مردسالاری، وضعیت مردم در جامعه‌ی ستمگر و دیکتاتور، نابرابری‌ها، بی‌عدالتی‌ها، قربانی‌شدن تدریجی معصومیت را به‌خوبی به تصویر می‌کشد. او از اولین زنان شاعر است که در اشعارش با صراحت و شجاعت راجع به تمام مسائلی که باید گفته شود صحبت می‌کند و این اشعار نه تنها برای آن دوره بلکه در هر دوره‌ای از زندگی، معنا و مفهوم مخصوص به خودشان را فریاد می‌زنند.



فروغ می‌گوید: «شاعر بودن یعنی انسان بودن، بعضی‌ها را می‌شناسم که رفتار روزانه‌شان هیچ ربطی به شعرشان ندارد. یعنی فقط وقتی شعر می‌گویند شاعر هستند. بعد که تمام می‌شود دومرتبه می‌شوند یک آدم حریص شکموی ظالم تنگ‌فکر، خب من حرف‌های این آدم‌ها را هم قبول ندارم، من به زندگی بیشتر اهمیت می‌دهم. وقتی این آقایان مشتهایشان را گره می‌کنند و فریاد راه می‌اندازند، من نفرت‌م می‌گیرد و باورم نمی‌شود که راست می‌گویند. می‌گویم نکند برای یک بشقاب پلو است که دارند داد می‌زنند».



از فروغ گفتیم تا یادمان بیاید چه انسان‌هایی باعث سبزماندن ایران شدند؛ سبزماندن هنر و شعر و فرهنگ ایران و ایرانی آن‌ها که ریشه در ژرفای این خاک دارند تا ابد نامشان مانا و یادشان گرامی می‌ماند؛ به امید تلالوی فروغ‌هایی دیگر و روشنایی پیوسته ایران. ■



تاملی در تعلق

محسن عوفوردی | دانشجوی علوم سیاسی



هنگامی که می‌خواهی در مورد تعلق و زیرمجموعه‌های خوش‌رنگ‌ولعاب آن بنویسی، نخست از خود خواهی پرسید که تعلق چیست و چه معنایی دارد؟ در پاسخ به این پرسش، با ساده‌انگاری به سمت تعبیر واژگانی آن می‌توان رفت. تعلق از ریشه‌ی «علق» می‌آید که به معنای «علاقه‌مندی» است. البته این تعریف و تعبیر به واقع نمی‌تواند زیرمجموعه‌ی مشخص و مدونی از تعلق را بیان کند. در حقیقت پس از واژه‌ی علاقه‌مندی (که معنی تعلق است)، دو ترکیب واژگانی پرسشی نظیر «به چه کسی؟» یا «به چه چیزی؟» بیان تکامل‌گر خواهند بود.



برای پاسخ به دو پرسش فوق، می‌توان ریشه‌یابی کرد. در ریشه پاسخ به پرسش‌هایی

نظیر علاقه به چه کسی یا چه چیزی، باید استدلال کرد که چرا انسان، علاقه‌مند به یک پدیده می‌شود؟ انگیزه‌ی انسان برای یافتن حس تعلق نسبت به یک پدیده یا مفهوم، چگونه به وجود می‌آید؟ اینجاست که مفهوم تعلق، واضح‌تر بیان خواهد شد. در دایره انگیزه‌های مفهوم تعلق، ریشه‌هایی را می‌توان به عنوان کلیات دسته‌بندی کرد: ذاتیات و کمبودها و آرمان‌ها. ذاتیات، آن دسته از ویژگی‌های فردی و محیطی هستند که افراد در آن نقشی نداشته‌اند، از شکل و شمایل گرفته، تا محیطی که فرد در آن زاده می‌شود، از خانواده تا جامعه‌ای که در آن زیست می‌کند، همه را می‌توان در وادی ذاتیات دسته‌بندی کرد.



دسته‌ی دوم که کمبودها نامیده شد، بیشتر به بروز تعارضات و مشکلات درونی و بیرونی افراد، مرتبط با ذاتیات، محیط و شرایط محیطی، پیش‌آمدها و همت فردی شکل می‌گیرد. فرد با توجه به روحیاتی که دارد، در محیط قرار می‌گیرد، با محرومیت‌ها و فقدان‌ها دست و پنجه نرم می‌کند و مطابق تلاش خود، مواجه با نتایجی می‌شود که یا مطلوب و خوشایند وی هستند یا نامطلوب و ناخوشایند. با توجه به همه‌ی این‌ها، ایده‌آل‌ها و آرمان‌ها نیز پدیدار می‌شوند. افراد در تلاش برای جبران شرایط شکست و نامطلوب، یا برای دست‌یافتن به مطلوبی دیگر، مسیرسازی می‌کنند.



اما در مورد آرمان‌ها، بیشتر ناشی از کمبودها یا حس تکامل‌گرایی هستند. چون مفاهیم ذهنی و دست‌نیافتنی محسوب می‌شوند، آرمان درصد بیشتری از تعلق را در بر دارد. یعنی مجموعه‌ی ذاتیات و کمبودهاست که بانی ترسیم فضای انتزاعی به نام آرمان می‌شود که از آن جهت که دست‌نیافتنی است، تکریم بیشتری را در بر دارد. از طرفی، آرمان به منزله‌ی یک پدیده‌ی ذهنی که عینیتی ندارد و موجودیت واحدی ندارد، می‌تواند متغیر باشد و مدام دچار شدت و ضعف شود. همین شدت و ضعف که با خصلت ناپایداری جهان ارتباط دارد و با روحیه‌ی بقاطلبی انسان سازگار است، آرمان را در ذهن انسان لعاب باقی می‌دهد. با توجه به این توضیحات، ریشه‌ی تعلق مشخص می‌شود. در واقع انگیزه‌ی تعلق، بیشتر در سه حوزه‌ی مطروحه یعنی ذاتیات و کمبودها و آرمان‌ها سیر می‌کند. انسان محبوس در ویژگی‌های فردی و موقعیتی که در آن دخیل نبوده است، دچار محرومیت‌ها و کمبودهایی می‌شود که یا در راستای رفع آن کمبودها و یا برای فرار از آن، آرمان‌گرایی و رویاپردازی را خلق می‌کند و چون آرمان و رویا، از جنس ناپایدار

هستند، لعاب باقی می‌گیرند و عزیزتر می‌شود. هر چه محیط محدودتر باشد، کمبودها بیشتر می‌شود و انگیزه برای خیال‌پردازی (برای تغییر وضع موجود یا فرار از وضع موجود) بیشتر خواهد شد. هر چه آرمان دست‌نیافتنی‌تر عزیزتر و عزم رسیدن به آن، همراه با همتی پولادی‌تری، پیگیر می‌شود. ویژگی ذهنی و انتزاعی بودن آرمان در کنار سایر ویژگی‌های مشروح، رمق را بیشتر و بیشتر می‌کند.



اینجاست که شیفتگی پدید می‌آید. در واقع علاقه‌مندی و شیفتگی جز در این موارد نیست. مهم‌تر آن که درست آن‌جا که آرمان، به عنوان مفهوم ذهنی غیرقابل دیدار، به عنوان انگیزه‌ی تعلق (شیفتگی) تحقق می‌یابد و پدیدار می‌شود، هستی بی‌انتهای رویا و مفهوم باقی‌تخیل، انتها می‌یابد و فانی می‌شود، انتزاع تبدیل به عینیت می‌شود و چون پرده بر می‌افتد، تعلق ناپایدار می‌شود. شاید برای همین باشد که نخستین معاشقه، عاشق و معشوق را مبهوت می‌کند. شاید به همین علت است که پس از فتح هر قلعه‌ای، بی‌آن که دمی از قلعه لذت ببریم، بی‌صبرانه عزم صعود به دیگر قلعه‌ها را می‌کنیم. کدام مرد عاشق شاعری، پس از وصال هم از برای معشوق، به همان شدت فراق و هجران، می‌سراید؟ کدام مسیری پس از فتح قلعه، در امتداد قلعه قرار داشت؟ الا مسیر بازگشت به دامن‌های کوه...

ما رویاپردازی می‌کنیم که از واقعیت خود فراتر رویم، حال چه این فراتر رفتن، فرار باشد، چه غلبه بر آن، چه دل‌باختن به مسیر و مفهوم باشد، چه دل‌باختن به شخص و مادیات.



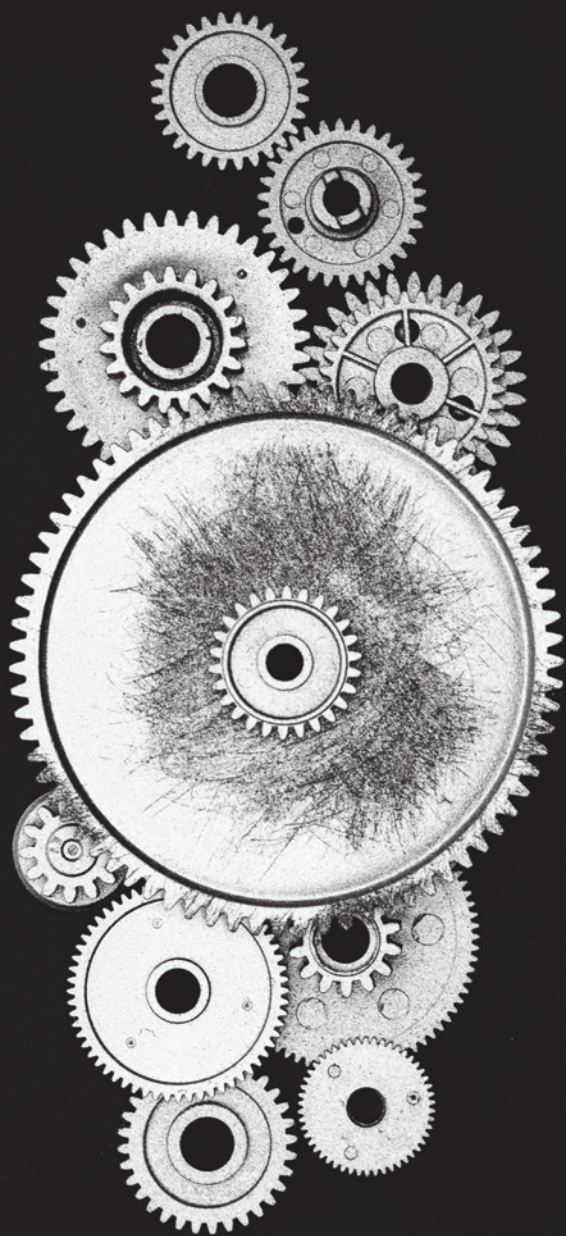
چون فطرت ما به دنبال باقیات است و از فانیات بیزاریم، هر چه رویا دست نیافتنی‌تر باشد، لعاب بقای بیشتری می‌گیرد و تعلق ما به آن رویا بیشتر است، اما به محض وصلت، به محض مواجهه با مصداق آن رویایی که ترسیم کرده‌ایم، شعله‌ی اشتیاقی به نام «تعلق»، فروکش می‌کند، اما مسیر زندگی ادامه دارد و ذهن مخمور به رویای ما، هر چقدر هم مرور کند و به بطن تعلق نفوذ کند، باز دوباره علاقه‌مند می‌شود، چرا که هر مخموری نیاز به خمیری برای ادامه‌دادن دارد؛ و چه خمیری گیراتر از تعلق!



لکن:

«غلامِ همتِ آنم که زیرِ چرخِ کبود

ز هر چه رنگِ تعلق پذیرد آزادست» ■



روایت ایرانیزه موفقی از داستان «درخت زیبای من»

هدیه سادات میرمرتضوی | دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی



«سال‌ها قبل در سفری به فرانسه رفته بودم. یک روز کنار رود سن قدم می‌زدم که در بساط یک دست‌فروش، کتابی با جلد سبزرنگ و تصویر درخت پرتقال دیدم. اول فکر کردم کتاب درباره‌ی رشته‌ی کشاورزی است. وقتی ورق زدم دیدم یک کتاب داستان کودک است. آن را خریدم و شب تا صبح در هتل محل اقامتم با نور چراغ‌قوه خواندم و بارها گریستم. صبح روز بعد، کاغذ و مداد خریدم و کار ترجمه‌اش را شروع کردم»



این‌ها حرف‌های قاسم صنعوی درباره‌ی ترجمه یکی از لطیف‌ترین آثار ادبی کودک و نوجوان جهان است. اثری که با ترجمه‌اش، خاطره‌ساز چندین نسل کودک و نوجوان در ایران شد. کتاب «درخت پرتقال شیرین من» از ژوزه مائورو و اسکونسولوس برزیلی سال ۱۹۶۸ میلادی معادل ۱۳۴۷ شمسی منتشر شد و با زهزه، قهرمان پنج‌ساله‌اش، جهان ادبیات داستانی را تحت‌تأثیر قرار داد. این اثر ۱۱ سال بعد از انتشارش به زبان اصلی، با عنوان «درخت زیبای من» توسط قاسم صنعوی به فارسی ترجمه شد. شهرت داستان تا آن‌جا پیش رفت که کیومرث پوراحمد را هم به اقتباس از اثر و ساخت فیلمی سینمایی ترغیب کرد. به این ترتیب، «بی‌بی چلچله» سال ۱۳۶۳ به عنوان چهارمین اثر سینمایی وی تولید شد.



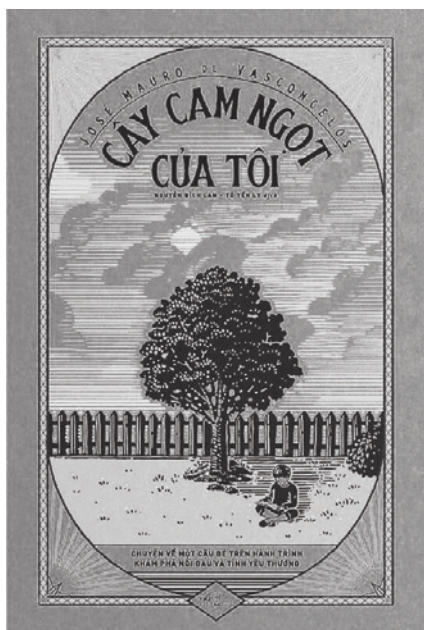
سید فیلد در کتاب چگونه فیلم‌نامه بنویسیم درباره اقتباس از یک اثر ادبی عقیده دارد: «دستمایه اصلی دستمایه منبع است. این‌که با آن چه می‌کنید تا تبدیل به فیلم‌نامه شود به شما بستگی دارد. شاید مجبور شوید شخصیت‌ها، صحنه‌ها، حوادث یا وقایعی اضافه کنید. فقط از رمان برای فیلم‌نامه کپی‌برداری نکنید. آن را تصویری کنید و داستانی را که با تصویر بیان می‌شود تعریف کنید».



این گفته در رابطه با آثاری که از یک فرهنگ و قومیت دیگر برای فرهنگ قومیتی دیگر اقتباس می‌شود، بیشتر صدق می‌کند. در رمان «درخت زیبای من» وقایع در شهر بانگو از ایالت ریودوژانیروی برزیل می‌گذرد و فیلم پوراحمد در روستایی جنگلی در خطه‌ی شمال کشور ایران واقع است. فضای بومی و فرهنگی این دو مکان، تفاوت‌های فاحشی دارند.



هرچند شاید اگر با توجه به محل وقوع داستان اصلی، منطقه‌ای در جنوب کشور برای فیلم‌برداری انتخاب می‌شد بهتر می‌توانست روح حاکم بر فضای بومی منطقه را برای مخاطب قابل لمس کند ولی پوراحمد، در روستای شمالی‌اش هم موفق شده اثری قابل قبول بیافریند. این جاست که نقش کارگردان در ایرانیزه کردن یک اثر از آمریکای لاتین اهمیت پیدا می‌کند. اثری که قرار است مخاطب کودک و نوجوان ایرانی را به جهان داستانی‌اش بکشانند و با خود همراه کند. از نظر نگارنده، پوراحمد در تحقق این امر، با فیلم «بی‌بی چلچله» از موفقیتی نسبی برخوردار است. این کارگردان نام‌دار ایرانی که در اکثر آثارش بومی‌گرایی با استفاده از عناصر متنوع سینمایی مانند موسیقی، نور، صدا، طراحی لباس، دیالوگ و ... کاملاً مشهود است، در یکی از نخستین آثار سینمایی خود توانسته در وهله‌ی اول با درک درست یک داستان خارجی و در وهله‌ی دوم با ایرانیزه کردن آن به موفقیتی نسبی برسد.



موفقیت وی را در ایرانیزه کردن اثر، از دو منظر شخصیت‌پردازی و نمادشناسی، در ادامه مورد بررسی قرار می‌دهیم تا به واسطه‌ی آن برای چند لحظه به دنیای شگفت‌انگیز زهزه و جهان خیال‌انگیز مجید قدم بگذاریم.



زهزه پنج‌ساله پسری نیمه‌سرخپوست است که با لبان بسته آواز می‌خواند و با درخت پرتقال کوچکش حرف می‌زند. به دلیل شیطنتهایش دائم کتک می‌خورد و او را طاعون می‌نامند. مجید هشت‌ساله هم خودش را دیو می‌داند و می‌خواهد یک روز خود را زیر قطاری بیندازد که خطوط راه‌آهنش دل روستا را شکافته است. او هم مثل زهزه خیال‌پرداز است. در آسمان، تابوت مادر بزرگش را می‌بیند و شب از پنجره، بادبادکی سفید را تماشا می‌کند.

حتی مادر بزرگ مرده‌اش را در حال نخ‌ریسی، مدام گوشه‌ی اتاق، تصور می‌کند. مجید شب‌ها در آغوش بی‌بی می‌خوابیده و بی‌بی شب قبل از مرگ برای او، قصه‌ی درختی را گفته که چلچله نام دارد و با آدم حرف می‌زند. مجید همان شب در خواب با درخت گفت‌وگو کرده است. او در واقعیت درختی شبیه درخت رؤیاهایش پیدا می‌کند که مونسش می‌شود.



پورا حمد برخی شخصیت‌ها را منطبق با فرهنگ بومی خلق می‌کند. مثل مادر بزرگ که در خانواده‌ی ایرانی جایگاه ویژه‌ای به‌خصوص برای اعضای کوچک‌تر دارد و بخشی از نام فیلم هم وام‌دار اوست: «بی‌بی چلچله». مادر زهزه در کارخانه کار می‌کند و پدر که اخراج شده، بیکاری‌اش را با دوستان به بازی ورق می‌گذارند و یا زهزه را کتک می‌زند. مادر مجید هم همیشه پنبه‌زنی و پارچه‌بافی می‌کند. شخصیت ایستایی دارد که براساس نظام مردسالارانه خانواده، از همسر بی‌حوصله‌اش کتک می‌خورد. پدر مجید در اثر ریزش معدن، فلج شده است. او در خانه سیگار می‌کشد و مجید را کتک می‌زند. از این‌که نان‌خور همسرش شده، گلایه دارد: «زیادی شدم، سربار شدم، خانم شده نون‌بیار خونه.»



شخصیت پدر، سرخورده و ضد اجتماع است. پدر و مادر در هر دو داستان، شخصیت‌های ساده‌ای دارند. برعکس شخصیت قهرمان و راننده که جامع و پویا هستند، عکس‌العمل‌هایشان قابل پیش‌بینی نیست و متحول می‌شوند. هر دو قهرمان قصد دارند پنهانی از کامیون سواری بگیرند. راننده متوجه می‌شود و با کتک‌زدن، بذر کینه را در دل قهرمان کودک می‌کارد. کارگردان در «بی‌بی چلچله» دوباره سراغ سنت‌های ایرانی می‌رود و

شخصیت پهلوان را خلق می‌کند.



مجید برای اینکه راننده را بکشد باید قوی شود. پس به فکر می‌افتد شاگردی پهلوان را بکند. زهزه هم مرد دیگری را در زندگی دارد که برای تنهایی‌هایش به او پناه می‌برد.



آریووالدو تصنیف‌فروش دوره‌گرد که از سرزمین باهیای مقدس آمده و با زهزه مهربان است. حضور یک آوازه‌خوان به‌عنوان شخصیت یاری‌گر، در داستانی از برزیل که آوازخوانی در تاروپود فرهنگش تنیده، عجیب نیست. هردوی این اشخاص، با محبتی که در دل قهرمان داستان می‌پرورانند، او را برای رسیدن به نقطه‌عطف داستان و شکل‌گرفتن رابطه قهرمان با راننده، آماده می‌کنند. پهلوان، با توسل به خدا و ائمه اطهار، زنجیر پاره می‌کند تا نان بازویش را بخورد. او قبول می‌کند مجید شاگردش شود. زهزه برای آریووالدو رایگان کار می‌کند و صفحات تصنیفش را می‌فروشد و مجید می‌شود، شاگرد معرکه‌گیر تا به بساط پهلوان رونق دهد. برای گرفتن پول بین تماشاگران می‌چرخد ولی حاضر نمی‌شود پول جوادآقا را قبول کند: «پول نامردا از گلوی پهلوون پایین نمی‌ره.» در فرهنگ ایرانی، داشتن مرام پهلوانی از اهمیت بالایی برخوردار است. جوادآقا درصدد جبران کارش برمی‌آید. راوی درباره شخصیت راننده می‌گوید: «می‌گفتن آدم خوبیه. لوطی‌منشه. می‌گفتن هرکاری از دستش بربیاد واسه همه می‌کنه». ولی بچه‌های آبادی چون نمی‌گذارد از ماشینش سواری بگیرند از او ترس دارند. حتی شایعه کرده‌اند جوادآقا پسرش را که می‌خواسته از ماشینش سواری بگیرد کشته است.



در ادامه‌ی فیلم، درمی‌یابیم مرگ فرزند به شکل دیگری رقم خورده و جوادآقا حالا با دوستی مجید، او را جایگزین فرزند مرده‌اش می‌کند. او مجید را که پایش آسیب‌دیده به درمانگاه می‌برد و فصلی جدید در دوستی آن‌ها شکل می‌گیرد: «می‌دونستم عشق یعنی دوست‌داشتن خیلی زیاد. اما نمی‌دونستم چقدر زیاد. اون روز فهمیدم. اون روزی که جوادآقا رو دوست داشتم... حالا جوادآقا مثل بابای من بود و منم پسرش و بابام روز همه دنیا بیشتر دوست داشتم».



بابای جدید مجید، جواد نام دارد. جواد به معنای بخشنده است. او سخاوتمندانه همه چیز حتی خانه و ماشینش را با مجید تقسیم می‌کند تا به دنیای تنهای

پسرک، رنگ دیگری بدهد. راننده کامیون داستان، مانوئل والادارس نام دارد. مانوئل هم به معنای سخاوتمند است. مرد پرتغالی، راننده تنهایی است که قبلاً خانواده کاملی داشته و حالا دخترش در انکانتادو زندگی می‌کند.



جوآداآقای بی بی چلچله هم تنها دل خوشی‌اش دختر و نوه ساکن مشهدش هستند. دل پرتغالی هوای رفتن به سرزمین مادری «تراس اوس مونتس» را که به معنای پشت تپه‌ها است دارد. جوآداآقا هم می‌خواهد نزد دخترش به مشهد برود ولی عشق به زادگاه و قبر همسر و پسرش او را پایبند این جا کرده است. مشهد به عنوان نماد تقدس، برای جوآداآقا محلی برای رسیدن به آرامش است. مثل زادگاه پرتغالی که آرزو می‌کند تا لحظه مرگ آن جا بماند. اما نماد مرگ در این دوائر، قطار است. قطاری که از همان ابتدای داستان و فیلم، گاه‌گاهی حضورش را می‌بینیم. یا صدایش را از دوردست می‌شنویم. آیا این صدا، چیزی جز بانگ مرگ نیست؟

پوراحمد، قطار را میان روستایی بکر در دل جنگل‌ها قرار داده است تا مظهری از مدرنیته در مقابل سنت شود. نمادی از تجدید که قرار است، با کشتن جوآداآقا، حقیقت زشت زندگی را به مجید نشان دهد.



در صحنه‌ی ابتدایی دوستی مجید و جوآداآقا، از زبان مجید می‌شنویم: «راستی ما باهم دوست شدیم مگه نه؟» همان لحظه صدای سوت قطار می‌پیچد و ما کامیون را می‌بینیم که پشت ریل ایستاده تا قطار عبور کند. قطار در آخر فیلم، کامیون جوآداآقا را جلوی چشم‌های مجید زیر ریل‌هایش له می‌کند. قطار پر قدرت مانگاراتیبا در ریودوژانیرو هم پرتغالی را به کام مرگ می‌برد. درست در روزهایی که زهزه خبردار شده قرار است درخت پرتقال کوچکش توسط شهرداری قطع شود. مجید هم در اواخر فیلم، به جوآداآقا از صداهایی که شب‌ها می‌شنود می‌گوید. اهره‌برقی‌هایی که به جان درختان جنگلی افتاده‌اند و ممکن است به زودی سراغ چلچله هم بیایند.



یک بار دیگر اهره‌برقی نماد مدرنیسم می‌شود تا با قطع چلچله، به کودکی مجید پایان دهد. درخت، در هر دوائر، نقشی نمادین دارد. در داستان «درخت زیبای من» زهزه با درخت کوچکش حرف می‌زند و آن را با تکه‌های نخ و طناب پاره و روبان و درهای سوراخ بطری تزیین می‌کند. آن را مینگینهو می‌نامد. مینگینهو به معنای مقدار کم. این درخت تنها دل خوشی زهزه است.



درخت در فیلم بی‌بی چلچله به نوعی دیگر کارکرد پیدا می‌کند. ما در کتاب «اسطوره، رؤیا، راز» می‌خوانیم: «زمانی که آسمان به شکل ناگهانی از زمین جدا شد، یعنی زمانی که مانند دوران ما دور از دسترس شد، زمانی که درخت یا گیاه بالارونده‌ای که زمین را به آسمان پیوند می‌داد بریده شد، مرحله بهشتی پایان یافت و انسان وارد مرحله کنونی شد».

بنابراین در زمان اسطوره‌ی بهشت، درخت زمین را به آسمان پیوند می‌زند تا انسان نخستین بتواند به آسانی با بالارفتن از آن به آسمان صعود کند. وقتی مجید به‌طور اتفاقی درختی را که بی‌بی برایش گفته پیدا می‌کند، درخت با او با صدایی زنانه مشغول گفت‌وگو می‌شود.



آیا این درخت همان روح بی‌بی نیست که از عالم بالا حرف می‌زند؟ در صحنه‌ی آغازین فیلم، مراسم تشییع بی‌بی را در سکوت جنگل می‌بینیم. پیرزن به خاک سپرده می‌شود تا بار دیگر در قامت یک درخت، ظاهر شود و محرم اسرار نوه‌اش باشد. مجید، شاخه‌هایش را مزین به نخ‌های رنگی و آینه و تکه پارچه می‌کند و او را شبیه درخت مراد درمی‌آورد. درخت، در اسطوره‌های کهن، نماد ارتباط با عالم بالاست. به واسطه‌ی همین اعتقادات، به درخت اشیای زینتی می‌آویختند تا با جهان بالا ارتباط برقرار کنند. کاری که مجید انجام می‌دهد و درخت آرزویش را برآورده می‌کند. درخت مجید، چلچله نام دارد. چلچله، گونه‌ای پرستو و پیام‌آور خوبی‌ها و نشانه‌ی شادی است. اما پرستو در ادبیات فارسی به عمر کوتاه مشهور است. همان‌طور که مجید، خیلی زود پیش جواد آقا اقرار می‌کند صحبتش با درخت خیال‌پردازی بوده است: «حرف زدن با درخت الکبه. من یه چیزایی توی دلم می‌گم که مثلاً درخت می‌گه.» به این ترتیب، مجید، مرگ مادر بزرگ و جدانشدن از دنیای رویایی‌اش را با همه‌ی تلخی می‌پذیرد. کودکی‌اش مثل بادبادک سفیدی که در رؤیا دیده، از او فاصله می‌گیرد و مجید بزرگ می‌شود.



آغاز فیلم «بی‌بی چلچله» همراه با بزرگسالی مجید است. او با کودک خردسالش آدم برفی می‌سازد و همین، بهانه‌ای برای روایتش از گذشته می‌شود. ما در انتهای کتاب «درخت زیبای من» از زبان نویسنده یا همان زه‌زه نامه‌ای خطاب به مرد پرتغالی می‌خوانیم: «مانوئل والادارس عزیز، سال‌ها گذشته‌اند. اکنون من چهل و هشت ساله‌ام و گاهی در عالم دلتنگی‌ام احساس می‌کنم که همواره کودکم. احساس می‌کنم که هم‌اکنون تو به‌طور غیرمنتظره‌ای آشکار می‌شوی و برایم

عکس هنرپیشه یا تیله می‌آوری. پرتغالی عزیز من، تویی که محبت در زندگی را به من آموخته‌ای. حالا نوبت من است تیله تقسیم کنم. زیرا زندگی بدون محبت چیز مهمی نیست...».



در انتهای فیلم بی‌بی چلچله نیز، مجید جملاتی مشابه بیان می‌کند. جوادآقا رفته و درس دوستی و عشق که به مجید داده باقی مانده است. مجید در لحظات پایانی فیلم، در عالم خیال، رجعتی به کودکی‌اش دارد که با جوادآقا غرق خنده و برف‌بازی است. کودکی‌ای که برای قهرمان داستان، خیلی زود پایان یافته و حسرتش همیشه با او باقی است. این حسرت را می‌توان در نگاه کیومرث پوراحمد به عنوان کارگردان اثر دید. آن‌جا که از زبان جوادآقا درباره‌ی بزرگ‌ترهایی می‌گوید که هیچ‌وقت دلشان نمی‌خواهد بزرگ شوند و همیشه دلتنگ کودکی هستند.



پس بی‌دلیل نیست پوراحمد، سراغ فیلم‌سازی یکی از لطیف‌ترین آثار ادبی کودک و نوجوان جهان می‌رود تا با استفاده از عناصری مانند افکت‌های صوتی از طبیعت که گاهی تا مرحله آمبیانس پیش می‌رود، قاب‌بندی‌هایی درست از طبیعت روستا، شخصیت‌پردازی متناسب و به کار بردن نمادهایی منطبق با منطقه جغرافیایی فیلم، اثری نسبتاً موفق و ایرانیزه شده برای مخاطب ایرانی خلق کند.



او علاوه بر دستمایه قراردادن متن اصلی، با بردن داستان در دل روستایی جنگلی، از بین رفتن سنت و به دنبال آن، عاطفه را به واسطه مدرنیته خواه به شکل قطار، کامیون یا اره‌برقی به رخ می‌کشد. چیزی که دغدغه‌ی همیشگی بسیاری از هنرمندان بوده است. چنان که سلمان هراتی که خود در جوانی در اثر سانحه تصادف جاننش را از دست داد در یکی از اشعارش می‌گوید: «... من هم می‌میرم / اما نه مثل غلامحسین / از مارگزیدگی / پس پدرش به دره‌ها و رودخانه‌های بی‌پل / نگاه کرد و گریست / چه کسی آغل گوسفندان را پاک می‌کند؟ / من هم می‌میرم / اما در خیابانی شلوغ / در برابر بی‌تفاوتی چشم‌های تماشا / زیر چرخ‌های بی‌رحم ماشین / ماشین یک پزشک عصبانی / وقتی از بیمارستان دولتی برمی‌گردد / پس دو روز بعد / در ستون تسلیت روزنامه / زیر یک عکس ۶ در ۴ خواهند نوشت: ای آن که رفته‌ای / چه کسی سطل‌های زباله را پر می‌کند؟» ■





فنیات

پلی است بین دانش نظری و راه کارهای عملی؛
روایت ها و نوشته هایی حول این رشته از
مسائل که چگونه کشف یک دانشمند باید
تبدیل به سازه ها و ساختارهایی بشود که
واقعا و عملا می توانند مشکلات و ناترازی های
عالم واقع را مرتفع کنند.







مسیرهای شش گانه عبور از بحران آلودگی

علی خسرو آبادی

۳۸

دانشجوی مهندسی شیمی





علی خسروآبادی | دانشجوی مهندسی شیمی

مسیرهای شش گانه عبور از بحران آلودگی

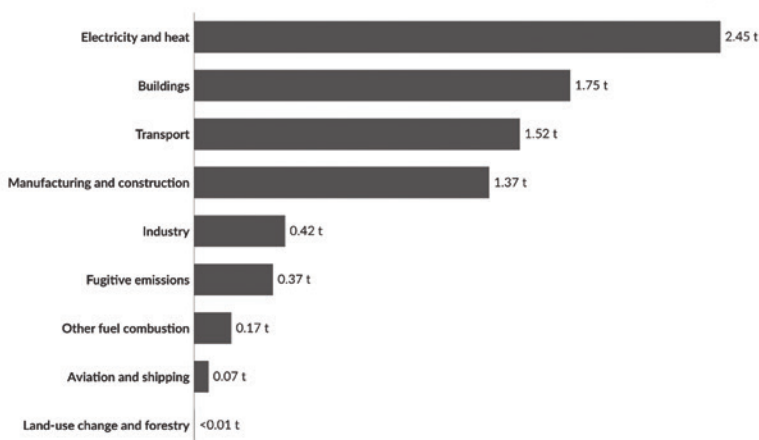


یکی از معضلاتی که امروزه ساکنین کلان‌شهرها با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند آلودگی هوا است. در نیمه‌ی دوم سال‌های گذشته کم‌رویهایی نبودند که به دلیل آلودگی هوا، ادارات و مدارس و بعضاً شرکت‌ها تعطیل شدند و چرخه‌ی آموزشی، اقتصادی، فرهنگی، بهداشتی مردمان به مخاطره افتاد. از این رو در این مقاله می‌خواهیم به دلایل وجودی و راهکارهایی برای حل آن بپردازیم.

یکی از عوامل اصلی آلودگی هوا در کلان‌شهرها، انتشار گازهای مضر مانند دی‌اکسید کربن (CO_2) و دی‌اکسید نیتروژن (NO_2) و دی‌اکسید گوگرد (SO_2) است. این گازهای آلوده ناشی از فعالیت‌های صنعتی و حمل‌ونقل، تأثیرات منفی بر سلامتی انسان‌ها و محیط‌زیست دارند.

بر اساس داده‌ها؛ ایران با تولید $1,065,222,340$ CO_2 tone در سال ۲۰۲۳ رتبه هفتم را در تولید CO_2 دارد و این به شدت برای کشور خطرناک است. با توجه به داده‌های این سایت در سال ۲۰۲۱ با توجه به گراف زیر می‌توانید متوجه شوید که هر بخش از کشورمان چه میزان سهم در تولید CO_2 دارد.

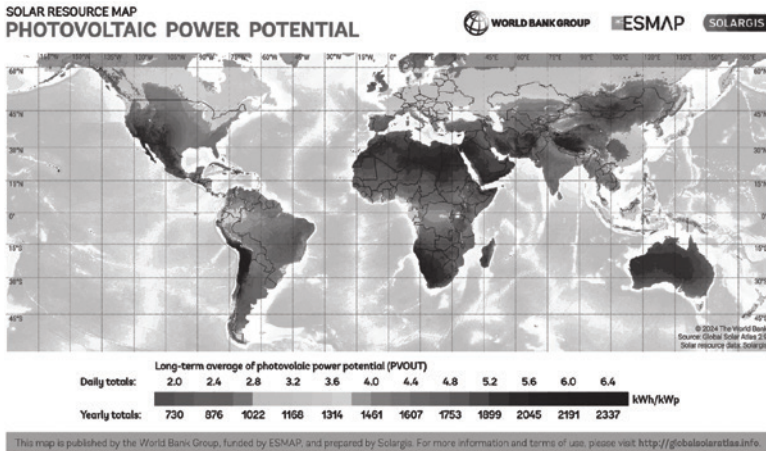
Per capita CO_2 emissions by sector, Iran, 2021



۱. انرژی‌های تجدیدپذیر

همان‌طور که مشاهده کردید بخش نیروگاهی‌مان سهم عظیمی در تولید CO_2 دارد. یکی از راهکارهای مناسب استفاده از انرژی‌های پاک و تجدیدپذیر است. کشور ما در نقطه‌ای قرار دارد که می‌تواند جایگاه مناسبی از لحاظ تولید انرژی خورشیدی داشته باشد اما متأسفانه سهم انرژی خورشیدی فقط کمتر از ۱٫۲

درصد از تولیدات برق کشور است.



۲. جذب

یکی از روش‌های بنیادی برای جلوگیری از نشر CO_2 در محیط، جذب (absorption) آن است که با روش‌های متفاوتی انجام می‌شود. Absorption نفوذ ماده (گاز یا مایع) به داخل یک ماده دیگر (جامد یا مایع) می‌گویند.

انواع روش‌های جذب CO_2

۲.۱ فرآیندهای حلال‌های فیزیکی

حلال‌های فیزیکی برای جذب CO_2 به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که این گاز را از مخلوط‌های گازی جدا کرده و بدون ورود به واکنش شیمیایی، از طریق برهم‌کنش‌های فیزیکی برگشت‌پذیر عمل کنند. این حلال‌ها که مطابق قانون هنری کار می‌کنند، به‌شدت تحت‌تأثیر فشار جزئی CO_2 و معمولاً در فشار بالا و دمای پایین کار می‌کنند.

فرآیندهای متداول:

فرآیند Rectisol که می‌توان به فرآیند تصفیه گاز سنتز از زغال‌سنگ با استفاده از متانول به عنوان حلال اشاره کرد.

یا فرآیندهای سلکسول که از کاربرد آن می‌توان به فرآیند شیرین‌سازی گاز طبیعی برای جداسازی CO_2 اشاره کرد.

۲.۲ جذب با آمین‌ها

این روش بر اساس واکنش شیمیایی بین CO_2 و محلول‌های آمینی است و از رایج‌ترین روش‌های جذب CO_2 در صنعت محسوب می‌شود. از انواع آمین‌هایی که در این فرآیند استفاده می‌شود می‌توان به مونواتانول‌آمین (MDE)،

دی اتانول آمین (DEA)، متیل دی اتانول آمین (MDEA) اشاره کرد. از مزیت های این روش کارایی بالا در غلظت های کم CO_2 و رایج بودن آن در صنعت است.

۲.۳ مایعات یونی (Ionic Liquids)

مایعات یونی (ILs) یک دسته ویژه از نمک های مذاب در دمای پایین هستند که کاملاً از آنیون ها و کاتیون ها تشکیل شده اند و به عنوان حلال هایی برای جذب و حذف CO_2 از انتشار گازهای صنعتی در نظر گرفته می شوند.

۲.۴ ذخیره سازی معدنی

پس از جذب CO_2 ، گاز جذب شده می تواند در مواد معدنی خاصی ذخیره شود. این مواد معدنی معمولاً شامل سیلیکات ها و کربنات های فلزی هستند. در این مرحله، CO_2 به واسطه واکنش های شیمیایی با سنگ های معدنی به کربنات های پایدار تبدیل می شود. برای مثال، CO_2 می تواند با مواد معدنی سیلیکاتی مانند اولوین و فورستیت واکنش دهد و کربنات های معدنی مانند کلسیت تولید کند. این فرآیند، که به آن کربن زدایی معدنی می گویند، یک روش پایدار و امن برای ذخیره CO_2 است چرا که این کربنات ها می توانند میلیون ها سال به طور طبیعی در زیر زمین باقی بمانند.

۲.۵ نانوسیالات

نانوسیالات به نانوذرات پراکنده شده در سیالات پایه گفته می شود که باعث افزایش سطح تماس بین حلال و CO_2 شده و انتقال جرم را سریع تر و مؤثرتر می کنند. این ویژگی منجر به افزایش نرخ جذب و دفع CO_2 ، بهبود انتخاب پذیری و کارایی جذب آن می شود. علاوه بر این، پایداری حلال را افزایش داده و فشار بخار آن را کاهش می دهد.



۳. جذب سطحی

یکی دیگر از روش های بنیادی جذب سطحی (Adsorption) نوعی فرآیند جداسازی که در آن یک یا چند ماده از یک سیال بر سطح جاذب (جامد) منتقل می شود.

جذب سطحی فیزیکی	جذب سطحی شیمیایی
پیوندهای ضعیف و اندرواسی بین جاذب و جذب شونده ایجاد می شود.	پیوند قوی شیمیایی جاذب و جذب شونده ایجاد می شود.
این پیوندها با حرارت دهی به جاذب شکسته می شوند.	حرارت نسبتاً زیادی در جد یک واکنش شیمیایی آزاد شده و بنابراین دمای جاذب به طور محسوس افزایش می یابد.
جاذب قابل بازیابی است.	معمولاً جاذب قابل بازیابی نیست.



۴. بایوسوخت‌ها

بایوسوخت‌ها (زیست‌سوخت‌ها) نوعی از سوخت‌های تجدیدپذیر هستند که از منابع زیستی مانند گیاهان و جلبک‌ها و ضایعات آلی تولید می‌شوند. این سوخت‌ها به‌عنوان جایگزینی پایدار برای سوخت‌های فسیلی شناخته می‌شوند و نقش مهمی در کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و کاهش وابستگی به منابع انرژی تجدیدناپذیر دارند.

• بیواتانول: نوعی الکل است که از تخمیر زیست‌توده‌هایی مانند نیشکر و ذرت و گندم تولید می‌شود و به‌عنوان افزودنی به بنزین برای کاهش آلاینده‌گی استفاده می‌شود.

• بیودیزل: از روغن‌های گیاهی (مانند روغن سویا) یا چربی‌های حیوانی تولید شده و جایگزینی برای گازوئیل محسوب می‌شود.

• بیوگاز: از تجزیه مواد آلی توسط باکتری‌های بی‌هوازی به وجود می‌آید و حاوی متان است که می‌تواند برای تولید برق و گرمایش استفاده شود.



۵. مالیات کربن

یکی از راهکارها و سیاست‌های زیست‌محیطی که دولت‌های اروپایی با هدف کاهش گازهای گلخانه‌ای در پیش گرفتند، ابتدا کشور فنلاند در سال ۱۹۹۰ به عنوان پیشگام در سیاست زیست‌محیطی در طرح مالیات برای کاهش گاز گلخانه‌ای و ترویج انرژی‌های پاک اعمال کرد.



۶. حمل‌ونقل پایدار

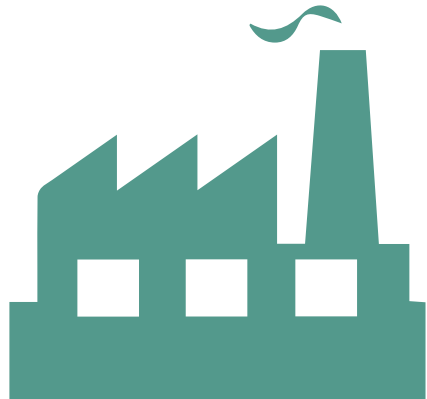
حمل‌ونقلی که چند مشخصه از قبیل اینکه آسیب کمتری به محیط‌زیست بزند، بهره‌وری انرژی بالاتری داشته باشد، از منابع تجدیدپذیر انرژی و کمترین میزان تاثیر منفی بر سلامت انسان و محیط شهری بگذارد. دوچرخه‌سواری، استفاده از نقلیه عمومی، خودروهای الکتریکی و هیبریدی نمونه‌ای از حمل‌ونقل پایدار هستند. این امر به قدری مهم شده است که کشورهای متفاوت ممنوعیت‌هایی برای حمل‌ونقل در سال‌های آینده قرار داده‌اند.



نتیجه‌گیری

آلودگی هوا یکی از چالش‌های اساسی کلان‌شهرها است که تأثیرات مخربی بر سلامت عمومی و محیط‌زیست و اقتصاد دارد. با توجه به سهم بالای کشور در تولید گازهای گلخانه‌ای، اتخاذ راهکارهای مؤثر مانند استفاده از

انرژی‌های تجدیدپذیر، جذب و ذخیره‌سازی CO_2 ، توسعه زیست‌سوخت‌ها، اعمال سیاست‌های مالیاتی بر کربن ضروری است. بهره‌گیری از فناوری‌های نوین مانند نانوسیالات و مایعات یونی نیز می‌تواند نقش مهمی در کاهش آلاینده‌ها ایفا کند. دستیابی به هوای پاک مستلزم همکاری بین‌المللی، تعهدات دولت‌ها و مشارکت شهروندان در کاهش مصرف سوخت‌های فسیلی و حرکت به سمت انرژی‌های پایدار است. ■





طبیعیات

علم به ما هو علم، آنچه قانون طبیعت است و تکرارپذیر و ثابت شده عینی. نگاره‌هایی درباره آن شاخه از علوم که آزمودنی و مجرب است و داشتن و آموختنش زیربنای هر چیزی که از دنیا و زندگی واقعا می‌دانیم و واقعا می‌فهمیم.







کووید؛ فرصتی برای بازتعریف رابطه‌ی انسان و حیوان

سجاد قربانی دیسفانی

دانشجوی دکترین عمومی دامپزشکی ۴۸



گیاهان سمی مفید

آزاده صفاریزدی

دانشجوی دکترین فیزیولوژی گیاهی ۵۴





کووید؛ فرصتی برای بازتعریف رابطه‌ی انسان و حیوان

سجاد قربانی دیسفانی | دانشجوی دکترای عمومی دامپزشکی



ویروس‌های کرونا که پیش از سال ۲۰۰۳ عمدتاً بی‌ضرر برای انسان در نظر گرفته می‌شدند، پس از شیوع SARS و MERS، از دسامبر ۲۰۱۹ دوباره به‌عنوان یک پاندمی تهدیدکننده ظاهر شدند. در حالی که جهان با چالش‌های بی‌سابقه ناشی از همه‌گیری کووید-۱۹ دست‌وپنجه نرم می‌کند، پژوهشگران و دانشمندان به‌طور خستگی‌ناپذیر در تلاش‌اند تا ابعاد پنهان این ویروس را کشف کنند. یکی از جنبه‌های جالب توجه که توجه آن‌ها را به خود جلب کرده است، ارتباط بین کووید-۱۹ و حیوانات است. در این مقاله، به بررسی راه‌های مختلفی که حیوانات تحت تأثیر این ویروس قرار می‌گیرند و همچنین نقشی که ممکن است در انتشار آن داشته باشند، می‌پردازیم.

اولین سویه کروناویروس انسانی (HCoV229E) در دهه ۱۹۶۰ از ترشحات بینی بیماران مبتلا به سرماخوردگی جدا شد. سویه‌های HCoV229E و پس از آن HCoV-OC43 باعث بیماری‌های تنفسی خفیف و خودمحدودشونده شده‌اند. پیش از سال ۲۰۰۳، به‌طور گسترده پذیرفته شده بود که عفونت‌های کروناویروسی عموماً برای انسان بی‌ضرر هستند. در

سال ۲۰۰۳، ویروس SARS-CoV به عنوان عامل اولین شیوع جدی کروناویروسی ثبت شد و بیش از ۸۰۰۰ نفر را آلوده کرد و نرخ مرگومیر حدود ۱۰٪ داشت. ده سال بعد، شیوع MERS در شبه جزیره عربستان منجر به یک اپیدمی پایدار شد که به صورت پراکنده به سایر نقاط جهان گسترش یافت. در نهایت، پاندمی کووید-۱۹ که توسط ویروس جدید SARS-CoV۲ ایجاد شد، از دسامبر ۲۰۱۹ در چین آغاز گردید و تا ماه مه ۲۰۲۰ بیش از ۳ میلیون نفر را مبتلا کرد و باعث بیش از ۲۰۰ هزار مرگومیر شد. این پاندمی نه تنها در سطح جهانی تأثیر گذاشت، بلکه نحوه تعامل انسان‌ها با طبیعت و حیوانات را نیز تغییر داد.

از مطالعاتی که به بررسی میزان حساسیت حیوانات خانگی به این ویروس پرداخته‌اند تا کشف ابتلای راسوهای پرورشی به کووید-۱۹ در مزارع پوست، شواهدی رو به افزایش است که نشان می‌دهد این ویروس می‌تواند گونه‌های مختلف جانوری را تحت تأثیر قرار دهد. این مسئله نه تنها نگران‌کننده است بلکه باعث ایجاد سؤالاتی اساسی در مورد چگونگی انتقال ویروس‌ها از حیوانات به انسان‌ها و بالعکس شده است. ما پیامدهای این مسئله را برای سلامت حیوانات و انسان‌ها و همچنین خطرات احتمالی انتقال بیماری‌های زئونوز (مشترک بین انسان و حیوان) بررسی می‌کنیم. افزون بر این، تأثیرات همه‌گیری بر اکوسیستم‌ها و تلاش‌های حفاظتی حیات وحش را مورد توجه قرار می‌دهیم تا پیامدهای گسترده‌تر این ویروس را فراتر از سلامت انسان روشن کنیم. با ما همراه باشید تا تأثیرات پنهان کووید-۱۹ بر حیوانات را آشکار کنیم و شبکه پیچیده و درهم‌تنیده ارتباطات را فراتر از دیدگاه انسان محور بررسی نماییم.



منشأ کووید-۱۹ از حیوانات

منشأ کووید-۱۹ از حیوانات بر اساس شواهد مختلف قابل اثبات است. اعتقاد بر این است که این ویروس از خفاش‌ها سرچشمه گرفته است و یک میزبان واسط، مانند پانگولین، ممکن است در انتقال آن به انسان نقش داشته باشد. این انتقال زئونوزی (بین حیوان و انسان) نشان‌دهنده ارتباط نزدیک بین آن‌ها و امکان عبور بیماری‌ها از مرزهای گونه‌ای است. درک منشأ کووید-۱۹ برای پیش‌گیری از همه‌گیری‌های آینده و تدوین راهبردهای مؤثر جهت کاهش اثرات آن بسیار مهم است. این مسأله به ما یادآوری می‌کند که به‌طور مداوم باید ارتباطات بین انسان و محیط زیست را نظارت کنیم تا از شیوع ویروس‌ها جلوگیری شود.

پژوهش‌ها نشان می‌دهند که تجارت حیات وحش و بازارهای فروش حیوانات زنده برای مصرف، نقش مهمی در انتشار اولیه ویروس داشته‌اند. نزدیکی گونه‌های مختلف جانوری در این بازارها احتمال انتقال زئونوزی را افزایش می‌دهد. جامعه جهانی باید خطرات مرتبط با تجارت حیات وحش را مورد توجه قرار داده و

مقررات سخت‌گیرانه‌ای را برای جلوگیری از ظهور ویروس‌های مشابه در آینده اجرا کند. این اقدام می‌تواند به کاهش خطر انتقال بیماری‌های جدید از حیوانات به انسان‌ها کمک کند.

تحقیقات درباره منشأ کووید-۱۹ همچنان ادامه دارد و دانشمندان در تلاش‌اند تا تصویر کاملی از این مسئله ارائه دهند. با درک نحوه عبور ویروس از مرزهای گونه‌ای، می‌توانیم راهبردهایی برای جلوگیری از شیوع‌های آینده تدوین کنیم و از سلامت انسان‌ها و حیوانات محافظت نماییم.



بیماری‌های زئونوز و تأثیر آن‌ها بر سلامت انسان

بیماری‌های زئونوز، که بین حیوانات و انسان‌ها منتقل می‌شوند، در طول تاریخ تأثیر قابل توجهی بر سلامت بشر داشته‌اند. بیماری‌هایی مانند ابولا، سارس و اکنون کووید-۱۹، آسیب‌پذیری گونه ما را در برابر عفونت‌های ناشی از حیوانات نشان داده‌اند. نزدیکی انسان و حیوانات، همراه با افزایش دست‌اندازی به زیستگاه‌های حیات وحش، زمینه مساعدی برای ظهور و گسترش بیماری‌های زئونوز ایجاد می‌کند.

علاوه بر این، تغییرات اقلیمی و تخریب محیط زیست نیز می‌توانند به افزایش شیوع بیماری‌های زئونوز منجر شوند. این روند، که به‌ویژه در مناطقی که انسان‌ها در نزدیکی زیستگاه‌های طبیعی حیات وحش زندگی می‌کنند، شدت یافته است، می‌تواند زمینه‌ساز شیوع بیماری‌هایی مانند کووید-۱۹ باشد.

تأثیر بیماری‌های زئونوز بر سلامت انسان می‌تواند ویرانگر باشد. این بیماری‌ها نه تنها باعث بیماری و مرگ می‌شوند، بلکه پیامدهای اقتصادی و اجتماعی قابل توجهی نیز دارند. برای مثال، همه‌گیری کووید-۱۹ منجر به قرنطینه‌های گسترده، رکود اقتصادی و از بین رفتن مشاغل شده است. این مشکلات می‌توانند باعث ایجاد بحران‌های اجتماعی و افزایش نارضایتی عمومی شوند که از آن پس بر تعاملات اجتماعی و اقتصادی تأثیر می‌گذارد.

برای مقابله با بیماری‌های زئونوز، یک رویکرد چندرشته‌ای ضروری است. همکاری بین پزشکی انسانی و دامپزشکی، همراه با متخصصان محیط زیست و حیات وحش، برای کاهش خطرات این بیماری‌ها بسیار مهم است.



نقش حیوانات در انتشار کووید-۱۹

نقش حیوانات در انتشار کووید-۱۹ موضوع تحقیقات گسترده‌ای بوده است. در حالی که انتقال اصلی از انسان به انسان صورت می‌گیرد، مواردی از ابتلای حیوانات به این ویروس و احتمال انتقال آن به انسان گزارش شده است.

حیوانات خانگی، به ویژه گربه‌ها و سگ‌ها، نسبت به کووید-۱۹ حساس هستند. مواردی از مثبت شدن تست کووید-۱۹ در حیوانات خانگی گزارش شده است، هرچند انتقال از حیوانات خانگی به انسان نادر به نظر می‌رسد. پیش از پاندمی، SARS-CoV۲ در حیوانات مشاهده نشده بود. اولین مورد مثبت در یک سگ پامرانین گزارش شد که صاحب آن قبلاً به کووید-۱۹ مبتلا شده بود. پس از آن، آزمایش‌های مثبت در چهار سگ و یک گربه خانگی که علائم گوارشی و تنفسی داشت، نیز تأیید شد. در باغ وحش، مراقب ببرهای مبتلا نیز تست مثبت داشت که احتمال انتقال از انسان به حیوان را تقویت کرد. با افزایش چنین داده‌هایی، سازمان جهانی بهداشت حیوانات اعلام کرد که **انتقال از انسان به حیوان ممکن است** و بیماران کووید-۱۹ باید تماس خود را با حیوانات خانگی و سایر حیوانات محدود کنند. یکی از کشفیات مهم در این زمینه، ابتلای راسوهای پرورشی در مزارع پوست به ویروس کووید-۱۹ است. در برخی موارد، ویروس در بدن راسوها جهش یافته و دوباره به انسان منتقل شده است که نگرانی‌هایی درباره مقاومت در برابر واکسن ایجاد کرده است. این موضوع نشان‌دهنده تهدیدات جدید و پیچیده‌ای است که بر سلامت عمومی و سلامت حیوانات اثر می‌گذارد.



تأثیر کووید-۱۹ بر حیات وحش و حیوانات اهلی

همه‌گیری کووید-۱۹ تأثیرات گسترده‌ای بر حیات وحش و حیوانات اهلی داشته است. قرنطینه‌های جهانی و محدودیت‌های سفر، اکوسیستم‌ها و برنامه‌های حفاظتی حیات وحش را مختل کرده‌اند.

از یک سو، کاهش فعالیت انسانی فرصتی برای برخی از گونه‌های حیات وحش ایجاد کرده است تا زیستگاه‌های طبیعی خود را بازپس بگیرند. گزارش‌هایی مبنی بر افزایش مشاهده گونه‌های نادر و در معرض خطر در مناطقی که قبلاً تحت تأثیر فعالیت‌های انسانی بودند، منتشر شده است. این پدیده باعث می‌شود که به‌طور بالقوه برخی از گونه‌ها فرصت بیشتری برای بازسازی جمعیت خود پیدا کنند. از سوی دیگر، کاهش درآمد حاصل از گردشگری، بودجه برنامه‌های حفاظتی را کاهش داده و مقابله با شکار غیرقانونی را دشوارتر کرده است. این مشکلات به‌ویژه در مناطق با تنوع زیستی بالا مشاهده می‌شود که در آن‌ها برنامه‌های حفاظتی نیازمند منابع مالی و انسانی کافی هستند.



پیامدهای آینده و نیاز به تحقیقات بیشتر

همه‌گیری کووید-۱۹ پیچیدگی روابط بین انسان و حیوانات را آشکار کرده است. از منشأ ویروس گرفته تا تأثیر آن بر حیات وحش و حیوانات اهلی، ارتباطات

گسترده و پیچیده‌ای وجود دارد. تحقیقات باید بر توسعه روش‌های جایگزین برای آزمایش‌های حیوانی و پیشبرد درک ما از بیماری‌های زئونوز تمرکز کند. با سرمایه‌گذاری در سیستم‌های پایش، تشخیص زودهنگام و همکاری جهانی، می‌توانیم برای همه‌گیری‌های آینده آماده‌تر باشیم و از سلامت انسان و حیوان محافظت کنیم.

این رویکرد می‌تواند به ایجاد سیستم‌های بهداشتی و محیط‌زیستی مقاوم کمک کند که در برابر تهدیدات بیولوژیکی جدید و غیرمنتظره مقاوم باشد.



نتیجه‌گیری: درک رابطه پیچیده بین کووید-۱۹ و حیوانات

ارتباط بین کووید-۱۹ و حیوانات موضوعی حیاتی و پرمز و راز است. همه‌گیری فرصت مناسبی را برای ارزیابی مجدد روابط ما با حیوانات و جهان طبیعی فراهم کرده است. با اتخاذ شیوه‌های پایدان، سرمایه‌گذاری در تحقیقات و حفاظت از طبیعت، می‌توان آینده‌ای مقاوم‌تر و هماهنگ‌تر برای همه گونه‌ها ایجاد کرد. این فرصت را باید مغتنم شمرد تا بتوانیم هم‌زیستی بهتری با طبیعت و حیات وحش داشته باشیم و از بروز بحران‌های مشابه در آینده جلوگیری کنیم. ■





سازمان جهانی بهداشت (WHO) طب سنتی و استفاده از گیاهان دارویی را به عنوان مکتب درمانی با سابقه ۵۰۰۰ ساله در چین، روم، یونان، مصر، هند، سوریه و ایران معرفی کرده است. برخلاف دیدگاه عموم مردم مبنی بر بی خطر بودن گیاهان دارویی، برخی از این گیاهان به شدت سمّی هستند و اکثر آن‌ها در دوزهای بالا اثرات سمّی از خود نشان می‌دهند. براساس گزارش پژوهشگران هشت درصد از کل مسمومیت‌های گزارش شده مربوط به مسمومیت با گیاهان است. بنابر تعریف هر گیاهی که مصرف آن اثرات غیرعادی و به دور از سلامت بر روی انسان و حیوانات ایجاد کند سمّی تلقی می‌شود. این نوع از گیاهان معمولاً دارای مزه تلخ، بوی بد، شیرابه شیری رنگ، میوه سته (نوعی میوه گوشتی ناشکوها که حاوی دانه است مانند انگور) و دانه‌های قرمز هستند. گیاهان سمّی حاوی مواد شیمیایی هستند که منجر به ایجاد تغییراتی زیان‌بار در عملکرد حیوانات و انسان می‌شوند. از دیرباز بشر این گیاهان را شناسایی کرده و تا کنون بیش از ۱۵۰۰ گونه سمّی معرفی شده است. پزشک مشهور ابوعلی سینا برای استفاده از گیاهان سمّی جهت درمان انواع بیماری‌ها از دوز پایین آن‌ها استفاده کرده و همچنین نسخه‌های مختلفی برای از بین بردن اثرات سمّی آن‌ها ارائه داده است.



سمّیت برخی گیاهان در کل دوره رویش تغییری نمی‌کند (مانند سورنجان، دام اسب و فرقیون) اما در بعضی گیاهان با توجه به دوره رویش گیاه یا فصل دچار نوسان می‌شود که این امر به دلیل تغییرات شیمیایی ایجاد شده در گیاه یا شست و شوی گیاه بر اثر باران می‌باشد. برای مثال بعضی گیاهان خانواده گندمیان و کاسنی با قرارگرفتن در معرض سرما یا گرمای ناگهانی و رطوبت زیاد تولید اسید پروسیک می‌کنند که برای دام‌ها سمّی می‌باشد.



براساس گزارشات متعدد مسمومیت با گیاهان سمّی به صورت تصادفی، آگاهانه،

به قصد درمان یا خودکشی می‌باشد. بیشترین رده سُمّی درگیر افراد ۲۰-۳۹ ساله هستند که از این گیاهان به‌عنوان غذا یا دارو استفاده کردند و مسمومیت تصادفی نیز اغلب در اطفال زیر نه سال رخ می‌دهد. مشکل اصلی در برخورد با مسمومیت گیاهی آن است که متأسفانه تعداد کمی از ما اسم محلی رایج گیاه را می‌دانیم یا یک گیاه چندین اسم رایج دارد. برای برطرف‌نمودن این مشکل دانستن نام علمی گیاه که متشکل از دو بخش (جنس و گونه) است راهگشا می‌باشد. براساس گزارش‌های بدست آمده از مرکز مسمومین کودکان لقمان حکیم و بخش مسمومین بیمارستان خورشید استان اصفهان، بیشترین میزان مسمومیت مربوط به گیاهان کرچک (*Ricinus communis*)، تاتوره (*Datura stramonium*) و خرزهره (*Nerium oleander*) بوده است. سایر گیاهان رایج عامل مسمومیت اکالیپتوس (*Eucalyptus camaldulensis*)، شاهدانه (*Cannabis sativa*)، تره کوهی (*Allium ampeloprasum*)، گیاه ابریشم (*Albizia lebeck*)، دیفن باخیا (*Dieffenbachia amoena*)، فرفیون یا شیرسگ (*Euphorbia Helioscopia*)، شیپوری (*Calla palustris*)، اسپند (*Peganum harmala*)، چشم خروس (*Adonis aestivalis*) و پنج انگشت (*Vitex agnus-castus*) هستند. در سایر منابع هندوانه ابوجهل (*Citrullus colocynthis*) و سنا (*Cassia senna*) نیز ذکر شده‌اند که اثرات سُمّی دارند.



ترکیبات سُمّی موجود در گیاهان اغلب شامل آلکالوئیدها، گلیکوزیدها، ساپونین‌ها، تانن، اسیدهای آلی مانند اسید پروسیک و اسید اگزالیک، رزین، سولفور و ... می‌باشند. اثرات سُمّی گیاهان بر روی انسان و دام‌ها شامل ایجاد انواع آلرژی (تنفسی یا پوستی) و ایجاد سُمّیت داخلی در خون، اعصاب، ماهیچه، دستگاه گوارش، قلب، ریه، کبد، کلیه و جنین است.



برخی از گیاهان سُمّی رایج در ایران گیاهان سُمّی خودرو

گیاهان خانواده گل‌سرخیان (*Rosaceae*): گلیکوزیدهای سیانوزنیک موجود در برگ، ساقه، پوست، هسته و دانه برخی گیاهان خانواده گل‌سرخیان همچون بادام تلخ، هلو، سیب، گیلان، آلو و ... اثرات سُمّی دارند. علایم مسمومیت با آن‌ها شبیه مسمومیت با سیانور است و منجر به اختلال در تنفس، تپش قلب، سردرد، سرگیجه، استفراغ، تشنج و کما می‌شوند.



تاتوره (Datura stramonium): گیاهی علفی و یک‌ساله، دارای گل‌هایی به رنگ سفید تا ارغوانی (اغلب در قاعده گلبرگ ارغوانی رنگ است)، میوه خاردار و دارای بوی قوی، ناپسند و نافذ که همه قسمت‌های آن حاوی آلکالوئیدهای سمّی است اما دانه‌ها حاوی بیشترین مقادیر مواد سمّی هستند. کندی حرکات روده، تاثیر بر سیستم عصبی، اختلال در تکلم، تشنج، توهم، اغما، خشکی پوست، افزایش دمای بدن، اتساع مردمک، احتباس ادرار و یبوست و افزایش فشارخون از عوارض جانبی مصرف این گیاه می‌باشد. با وجود اثرات سمی ذکرشده پژوهشگران از این گیاه به عنوان ضد درد و جهت درمان بیماری آسم بهره می‌جویند.



بذرالبنج یا بنگ‌دانه (Hyoscyamus niger): گیاهی خودور با برگ‌های بیضوی یا کنگره‌دار و گل‌های درشت که در مزارع و دشت‌ها به فراوانی یافت می‌شود. همه قسمت‌های این گیاه در دوزهای بالا سمّی می‌باشد. اما از گیاه مذکور در دوزهای مشخص جهت درمان اختلالات روانی، صرع، زوال عقل، اضطراب، بی‌خوابی، فلج، تشنج، مننژیت، سیاه سرفه، آسم، برونشیت، خونریزی لثه، دیابت، آرتریت روماتوئید، سوء هاضمه، نفخ، آب مروارید، ورم ملتحمه، دندان‌درد و دردهای مرتبط با دستگاه ادراری به ویژه سنگ کلیه و دردهای روماتیسمی استفاده می‌شود.





اسپند (Peganum harmala): گیاهی با برگ‌های باریک و گل‌های سفیدرنگ که در مناطق نیمه‌خشک رشد کرده و حاوی آلکالوئید است. همه قسمت‌های آن برای دستگاه عصبی و گوارش سمی می‌باشد، اما اثرات ضدعفونی‌کننده (ضد ویروسی، ضدانگلی و ضدقارچی) دانه‌های آن به اثبات رسیده است.



گل حسرت یا سورنجان (Colchicum): گیاهی علفی و چندساله و دارای پیاز بزرگ که گل‌های آن (به رنگ سفید تا ارغوانی) در فصل پاییز باز می‌شوند. ماده سمی موجود در این گیاه کلشی‌سین است که موجب عوارض گوارشی به صورت تهوع، استفراغ و اسهال شدید شده و در موارد

شوکران کبیر (Conium maculatum): گیاهی علفی با گل‌آذین چتر و گل‌های سفید که در تمام نواحی ایران و در مکان‌های سایه‌دار، مرطوب و کنار رودخانه می‌روید. همه قسمت‌های آن سمی می‌باشد اما گل و میوه دارای بیشترین سمیت هستند. تاری دید، سردرد، سرگیجه، لرز، عدم تعادل، خشکی و سوزش گلو، تهوع، استفراغ، تعریق، اختلال تکلم، اختلال در تنفس و هوشیاری، تشنج، هذیان، کما و در نهایت مرگ از عوارض مصرف این گیاه می‌باشد.



فرفیون یا شیرسگ (Euphorbia Helioscopia): این گیاه علفی در سرتاسر جهان گسترش یافته و دارای شیرابه سمی می‌باشد. برگ‌های فرفیون در قاعده قلبی شکل بوده و دارای گل‌آذین سیاتوم به صورت زنگوله‌ای هستند. این گیاه حاوی ترکیباتی همچون پلی‌فنل‌ها، تریپنوئیدها، لیپیدها و روغن‌های فرار می‌باشد که از آن جهت درمان ادم، سرفه، مالاریا، اسهال خونی و سرطان استفاده می‌شود.

شدید منجر به اختلال در عملکرد مغز، قلب، کبد و در نهایت کما می‌شود. تاثیر فوق‌العاده این گیاه بر درمان دردهای ناشی از آرتريت و نقرس به اثبات رسیده است.



شاهدانه (Cannabis sativa): گیاهی یک‌ساله و دارای برگ‌هایی با حاشیه‌های دندانه‌دار و دم‌برگ بلند، گل‌های خوشه‌ای زرد مایل به سبز و میوه کوچک و قهوه‌ای مایل به خاکستری با بوی قوی و مطبوع که در شمال ایران می‌روید. از این گیاه جهت تهیه مواد روان‌گردان استفاده می‌شود. عدم هوشیاری، رفتار تهاجمی و اختلال در جهت‌یابی از اثرات سمی آن است که گزارش شده است.



گیاهان زینتی سمی

دیفن باخیا (Dieffenbachia amoena): نوعی گیاه زینتی با برگ‌های پهن است که به دلیل داشتن اگزالات کلسیم و پروتئین‌های شبه هیستامین و سروتونین تماس با آن موجب درد، تحریک چشم، پوست و غشای مخاطی دهان، تورم لب، دهان، زبان و اختلالات تنفسی و بلع می‌شود.



انگشتانه (Digitalis purpurea): گیاهی خودرو با گل‌های قرمز ارغوانی و دارای خال‌های قهوه‌ای یا قرمز به صورت سنبله دراز است. اختلال در عملکرد دستگاه گوارش (تهوع، استفراغ و اسهال) و قلب، توهم، سردرد و سرگیجه، ضعف و اختلال دید از مهم‌ترین علائم مسمومیت با این گیاه هستند. ترکیبات موثره این گیاه متشکل از گلیکوزیدهای قلبی، ترکیبات فنلی و آلکالوئیدها هستند که جهت درمان مشکلات قلبی عروقی و سیستم عصبی بکار می‌روند و همچنین دارای اثرات ضدسرطانی، ضدالتهابی، ضد میکروبی و آنتی‌اکسیدانی می‌باشند.





خرزهره (Nerium oleander): گیاهی درختچه‌ای و زینتی دارای گل‌های درشت به رنگ سفید، زرد و صورتی و بذرهای کرک‌دار است. حاوی گلیکوزیدهای متعدد است که خوردن یک برگ آن اثرات سمّی بر قلب داشته و می‌تواند منجر به مرگ شود. نشانه‌های مسمومیت این گیاه شبیه گیاه انگشتانه است.



پیچ تلگرافی (Vinca minor): گیاهی با گل‌هایی به رنگ آبی یاسی، بنفش و به‌ندرت سفید است که برخی منابع به سمّی بودن آن اشاره نمودند. برگ‌های آن حاوی آلکالوئید وینکامین می‌باشد که دارای فعالیت محافظت‌کننده عصبی و اتساع عروق مغزی است. اثرات ضدسرطانی، ضدباکتری، تعدیل گردش خون مغز و همچنین تاثیر مطلوب بر اختلالات مغزی افراد مسن مانند اختلال حافظه، سرگیجه و سردرد نیز مشاهده شده است.





کرچک (Ricinus communis): این گیاه دارای برگ‌های بزرگ و پنجه‌ای شکل و میوه خاردار می‌باشد. خوردن بذر کرچک سمی و حتی کشنده است زیرا حاوی ترکیباتی می‌باشد که به سلول‌های روده متصل شده و موجب همولیز گلبول‌های قرمز می‌شوند. تهوع، استفراغ، اسهال خونی، ازدست رفتن آب بدن، اختلال در هوشیاری، تشنج، آسیب به کبد، طحال و غدد لنفاوی و در نهایت اختلال در سیستم قلبی عروقی و تنفسی نیز گزارش شده است که می‌تواند کشنده باشد. ■





سیاسیات

تدبیر است و تعمیق؛ در ماهیت آنچه جامعه را
استوار می‌کند و سکان هدایت آن را به سمت
کمر متلاطم اقیانوس عمیق زیست اجتماعی
مردمان رهنمون می‌کند. پایه‌ها و مبناها
و راه‌کارها و نقشه‌های مطمئن که دیگران
رفته‌اند یا علم تدبیر می‌گوید که ما باید
بیازماییمشان.







زمانی برای تغییر: تأثیر مجازات‌های جایگزین حبس در حقوق جزا

انیسه عبدالرزاقی

دانشجوی حقوق ۶۶



درآمدی انتقادی بر فلسفه سیاسی مدرن

بردیا محبی صمیمی

دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی ۷۳



قراردادهای هوشمند؛ چالش‌های حقوقی و مسیرهای پیش‌رو

نیلوفر قاتانی

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق نفت و گاز ۷۸





زمانی برای تغییر: تأثیر مجازات‌های جایگزین حبس در حقوق جزا

انیسه عبدالرزاقی | دانشجوی حقوق



شروع داستان: یک روز در دنیای واقعی

تصور کنید که در یک کافی‌شاپ شلوغ نشسته‌اید. صدای گفت‌وگوهای مختلف در فضا می‌پیچد، مردم مشغول کارهای خود هستند و بعضی‌ها در گوشی‌هایشان غرق شده‌اند.

در همین حین، فردی در گوشه‌ای نشسته و دست‌هایش را به هم می‌مالد. چهره‌اش نگران است. او مجرم است. شاید مرتکب سرقتی کوچک شده یا جرمی مشابه. اما سؤالی که به ذهن می‌آید این است: آیا او باید به زندان برود؟ یا ممکن است گزینه‌های دیگری وجود داشته باشد که برایش مؤثرتر باشد؟ یا اینکه آیا عدالت اجتماعی بدون زندان به‌طور کامل محقق می‌شود؟

این سؤال شاید شما را نیز به فکر فرو ببرد: آیا واقعاً زندان بهترین راه‌حل برای اصلاح فردی است که مرتکب جرم شده؟ بیشتر ما وقتی درباره‌ی مجازات فکر می‌کنیم، بلافاصله زندان را در ذهنمان تصور می‌کنیم. اما آیا زندان آن اهدافی که مدنظر است را برآورده می‌کند؟ حقیقت این است که نظام‌های قضائی کشورهای پیشرفته در پی یافتن راه‌حل‌های جدیدتر و مؤثرتری هستند تا هم جامعه و مجرم را از آسیب‌های جبران‌ناپذیر حبس دور نگه دارند و هم افراد مجرم را اصلاح کنند. در اینجا است که مجازات‌های جایگزین حبس وارد عرصه می‌شوند.



مجازات‌های جایگزین حبس: از سوئد شروع می‌شود

اگر به سوئد نگاه کنیم، به کشوری که به‌عنوان پیشرو در استفاده از مجازات‌های جایگزین شناخته می‌شود، متوجه می‌شویم که مدتی است رویکردی متفاوت به مسئله‌ی مجازات‌ها اتخاذ کرده است.

فردی را در نظر بگیرید که به خاطر سرقتی کوچک به زندان می‌رود. این تصمیم نه تنها بار مالی سنگینی بر دولت تحمیل می‌کند و باعث افزایش ازدحام در زندان‌ها می‌شود، بلکه زندان به عنوان «دانشگاه جرم و جنایت»، از این مجرم خرده‌پا، جنایتکاری حرفه‌ای می‌سازد. او که با ندانسته‌ای اندک وارد شده، با کوله‌باری از مهارت‌های تازه در بزهکاری از آن خارج می‌شود. از سوی دیگر، این محکومیت به قیمت از هم پاشیدن خانواده‌ای تمام می‌شود که نه تنها نان‌آور خود را از دست داده، بلکه با انگ و برچسب اجتماعی مواجه شده است.

مهم‌تر از همه، فرد پس از آزادی، با درهای بسته‌ی جامعه‌ای روبه‌رو خواهد شد که به خاطر سابقه کیفری، او را از بسیاری از فرصت‌های شغلی و اجتماعی محروم می‌کند. در نتیجه، مجازاتی که قرار بود ابزاری برای اصلاح باشد، خود تبدیل به چرخه‌ای از طردشدگی، سرخوردگی و جرم‌های مجدد شده است.



زندان: ابزار اصلاح یا تشدید جرم؟

این روند نه تنها با اصلاح و بازپروری مجرمان همخوانی ندارد، بلکه کاملاً مغایر با آن است. از سویی، بازدارندگی نیز به عنوان یکی از اهداف زندان، به‌طور کامل محقق نمی‌شود. اگر قرار است دلخوش به این باشیم که مجرم حداقل تا زمانی که در زندان است، امکان ارتکاب جرم ندارد، باید بدانیم که خلافکاران باتجربه‌تر، شبکه‌های ارتباطی گسترده‌ای در زندان‌ها می‌سازند و حتی از همان جا، جرایم سازمان‌یافته را رهبری می‌کنند. علاوه‌بر این، درگیری‌های خشونت‌آمیز زندانیان علیه یکدیگر و حتی علیه کارکنان زندان، نشان می‌دهد که صرف حبس برای بازدارندگی کافی نیست.



حبس‌زدایی: تحول در اجرای عدالت

آمارها نشان می‌دهند که بیشترین موارد خودکشی در زندان، در ۲۴ ساعت اول یا در هفته‌ی نخست رخ می‌دهد؛ لحظاتی که شرم و ندامت همچون سایه‌ای سنگین، بر سر زندانی فرود آمده و او به تباهی انتخاب‌هایش پی برده است. اما کم‌کم، ندامت جای خود را به خشم و انتقام می‌دهد. دیگر نه به اصلاح می‌اندیشد، نه به جبران و تغییر، بلکه به ایستادگی در برابر سیستمی که او را در خود بلعیده است.

اگر پیش از آنکه زندان، فرد را به یک مجرم واقعی تبدیل کند، راهی برای بازگشت او فراهم شود، آیا عدالت مؤثرتر اجرا خواهد شد؟ درست در همان نقطه‌ای که فرد هنوز درگیر احساس ندامت است و می‌تواند اصلاح شود، پیش از آنکه نفرت در او

ریشه بدواند.

شاید بتوان این حقیقت تلخ را پذیرفت که زندان، بیش از آنکه اصلاح کند، شکل می‌دهد؛ برخی را به آدم‌هایی سرخورده و تسلیم‌شده، و برخی دیگر را به جنایتکارانی مصمم‌تر.

تفاوت، در همان لحظه‌ای است که قانون و قاضی، فرصت اصلاح می‌دهند یا آن را از بین می‌برند. و این همان مرزی است که میان عدالت و انتقام فاصله می‌اندازد.



مجازات‌های جایگزین حبس: فرصتی برای تغییر

در کشورهای توسعه‌یافته، قضات به جای زندان، به فرد فرصتی دیگر می‌دهند. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مجازات‌های جایگزین حبس این است که مجرم را در موقعیت‌های اجتماعی جدید قرار می‌دهند که به بهبود رفتار و شخصیت او کمک می‌کند. در حقیقت، فرد مجرم را در دنیای واقعی و اجتماعی نگه می‌دارند و به او فرصتی برای جبران خطایش می‌دهند.

مثلاً فرد موظف می‌شود به مدت یک سال در خدمات عمومی مشارکت کند. او در این مدت، نه تنها در پروژه‌های بازسازی و ساخت بناهای عمومی کمک می‌کند، بلکه در فضایی به دور از خشونت زندان، زندگی جدیدی را تجربه می‌کند. پس از یک سال، فرد به عنوان انسانی اصلاح‌شده شناخته می‌شود و خود را بخشی از جامعه و مفید برای آن می‌بیند. مهم‌تر آنکه از زندگی‌اش دور نشده و با کارکردن، ترتیباتی برای جبران ضرر و زیان بزه‌دیده رقم زده است.

بنابراین، چقدر خوب است اگر این مجازات‌های دوره‌ای خود را نه در سلول‌های آهنین، بلکه در دل زندگی سپری کنند و این، نه تنها کارآمدتر، بلکه انسانی‌تر است. شاید رفتگری که هر روز صبح به یکدیگر سلامی می‌دهیم، نه با میل خودش، که به حکم عدالت مشغول کار است. شاید هم کلاسی‌مان ناچار به تحمل مجازاتی است که به جای سلول‌های تنگ و تاریک، در میان صفحات کتاب و صدای استاد جریان دارد.

مادری که در خانه، به حکم انسان‌دوستی جامعه‌اش، توانسته به جای زندان در کنار خانواده بماند و حبسش را در خانه سپری کند. جوانی در خیابان که با هر قدم، نگاهی به پابند الکترونیکی‌اش می‌اندازد، نه از روی عادت، بلکه از سر مجازاتی که آزادی را از او نستانده، بلکه آن را برایش در چارچوبی جدید تعریف کرده است.

این، تصویری از عدالت است؛ جایی که زندان، آخرین راه حل است، نه اولین واکنش. جایی که فرد، به جای آنکه در چهاردیواری به فراموشی سپرده شود، در بطن جامعه اصلاح می‌شود. شاید مجرم باشد، اما هنوز فرصتی برای اصلاح دارد، هنوز می‌تواند برای جامعه مفید باشد، هنوز می‌تواند زندگی کند.

عدالت، صرفاً تنبیه نیست، بلکه پیشگیری، اصلاح و بازگرداندن انسان‌ها به

مسیر درست است. قانون نباید به انتقام بدل شود، بلکه باید راهی برای جلوگیری از جرم، بدون نیاز به مجازات باشد. بهترین عدالت آن است که جامعه، پیش از آنکه مجرمی به زندان بیفتد، فضایی بسازد که نیازی به زندان رفتن نباشد.



اما زندان، همیشه بد است؟

حتماً می‌پرسید چرا زندان این‌قدر مورد توجه است؟ چرا وقتی یک فرد مرتکب جرم می‌شود، سیستم قضائی او را به زندان می‌فرستد؟ نکته اینجاست که برای جرایم سنگین—قتل‌های بی‌رحمانه، تجاوز، فسادهای کلان—نمی‌توان به مجازات‌های جایگزین اکتفا کرد و تنها با خدمات اجتماعی یا نظارت الکترونیکی و بدون هیچ حبسی، به فرد اجازه داد که آزادانه در جامعه زندگی کند.

چنین مجازاتی، نه تنها احساس امنیت را در میان مردم مختل می‌کند، بلکه می‌تواند موجب اعتراض عمومی شود و این تصور را ایجاد کند که قانون، در برابر ظلم ناتوان است و عدالت اجتماعی، آن‌گونه که باید، محقق نشده است. بنابراین، زندان برای جرائم سنگین ضروری است، هرچند برای بسیاری از مجرمان خرد، ممکن است مناسب نباشد.

این تعادلی است که نظام قضایی باید ایجاد کند: میان اصلاح و تنبیه. پس حبس‌زدایی، نه به معنای حذف کامل زندان، بلکه به معنای تغییر نگرش به مجازات است. هر جرمی سزاوار آزادی نیست و هر بزهکاری را نمی‌توان بدون حبس رها کرد، مگر در چارچوبی که قانون برای آن مشخص می‌کند؛ جرایمی با درجات پایین‌تر، که مستلزم تشخیص قاضی با انصاف و آگاه است.



چالش‌ها و موانع

اما اجرای این‌گونه مجازات‌ها بدون چالش نیست. از چالش‌های اصلی آن می‌توان به نبود یک سیستم نظارتی دقیق و کارآمد اشاره کرد. مجرمانی که به‌جای زندان به کارهای عمومی مشغول‌اند باید تحت نظارت دقیق باشند تا از وظایف خود سرپیچی نکنند.

آیا سیستم قضایی ما هم آماده است؟

قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ بیش از گذشته به سمت حبس‌زدایی و کاهش مجازات حبس حرکت کرده است و مجازات‌های جایگزین در قوانین و عملکرد قضات جایگاه ویژه‌ای یافته‌اند. این مجازات‌ها شامل خدمات عمومی رایگان، جزای نقدی، محرومیت از حقوق اجتماعی و نظارت الکترونیکی هستند. با اصلاحات بعدی، امکان استفاده از این روش‌ها برای طیف گسترده‌تری از جرایم فراهم شده است.



نتیجه‌گیری: آینده‌ای متفاوت

نظام‌های قضایی دنیا در حال تغییرند. جوامع امروزی به دنبال راه‌حل‌های جدیدی برای مبارزه با جرم و اصلاح مجرمین هستند. مجازات‌های جایگزین حبس تنها یک تغییر در نحوه مجازات نیست، بلکه تغییری در نگاه ما به عدالت است که می‌تواند جامعه را از آثار منفی زندان رها سازد و به اصلاح مؤثر مجرمین بپردازد. آینده‌ی جامعه وابسته به این است که چگونه با جرم برخورد می‌کنیم. آیا هنوز زندان را به‌عنوان تنها راه‌حل می‌بینیم یا وقت آن رسیده که به رویکردهای نوین‌تر، مؤثرتر و انسانی‌تر فکر کنیم؟ ■



درآمدی انتقادی بر فلسفه سیاسی مدرن

بردیا محبی صمیمی | دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی



هنگامی که سخن از فلسفه به میان می‌آید، نخستین سوالی که به ذهن پرسشگر کنجکاو رسوخ می‌کند این است که فلسفه چیست و به چه کاری می‌آید، چرا باید فلسفه بخوانیم یا اساسا فلسفه داعیه‌دار پاسخ به چه مجهولاتی از زیست دیرینه بشر در این جهان خاکی‌ست که اکنون می‌بایست صفت سیاسی را به آن اضافه کنیم. این سوالات درحالی شکل گرفته‌اند که فرد کنجکاو اصلا با این سوالات به فلسفه به مثابه فلسفه، تجسمی عینی‌تر بخشیده است!

فلسفه در شکل ابتدایی و مخلص خود به معنای خرد دوستی و دانش دوستی است. در یونان باستان فلسفه به صورت لغت فیلسوفیا بوده و عینا در نتیجه ترکیب عبارت فیلو (Philo)، به معنای دوستداری، با عبارت (Sophia) به معنای دانش و خرد دیده می‌شد.



هرکسی که در آن دوران به تفکر و تفحص در اساس جهان هستی و اشیاء می‌پرداخت در واقع دوستدار خرد و شکل‌دهی به آن بود. در حقیقت فلسفه، که

گوناگون می‌دهد. در ادامه با ذکر مثالی به تبیین کاربردهای این حوزه‌های سه‌گانه فلسفه در مواجهه با پدیده‌ها، از هر نوعی که باشند، می‌پردازیم. باران را در نظر آورید. باران هنگامی می‌بارد که ابرها از طریق یک سری فعل و انفعالات طبیعی بارور شده و این سنگینی به صورت قطرات باران بر زمین می‌بارند.



باران وجود دارد و دیده می‌شود، باران چیست جز قطرات آبی که مداوم از آسمان و به دلیلی طبیعی که سابقاً گفته شد بر زمین می‌بارند. باران وجود دارد و با چشمان غیر مسلح نیز دیده می‌شود. برای شناخت باران می‌بایست ابتدا ماهیت آب را شناخت که این شناخت با ابزارهای خاصی صورت می‌پذیرد. ابزاری که مواجهه ما را روشن‌مند و دقیق کند. این ابزارها باید از جنس پدیدار مورد نظر باشند و به حقیقت طبیعی بودن آنها خللی وارد نیاید. پس برای شناخت ماهیت طبیعی آب می‌بایست از ابزاری استفاده کنیم که سنجش را با دقت بیشتری به ظهور برسانند. در این قسمت که ابزار را تعیین می‌کنیم، می‌دانیم که برای درک و دریافت ماهیت پدیده‌های طبیعی، ضرورتاً منطقی است که از ابزار کمی و آزمون‌پذیر بهره ببریم؛ ابزاری که بر بنیاد حواس پنج‌گانه بشری استوار شده‌اند و مواجهه ما با این پدیده طبیعی را نظام‌مند می‌کنند. در این مقوله قصد ورود به ویژگی‌های شیمیایی یا فیزیکی پدیده آب/باران را نداریم و تنها به این نکته بسنده می‌کنیم که ماهیت و اصل شناخت پدیده‌های جهان هستی به

معرّب فیلسوفیاست، کارکردی جز همین نداشت و به عنوان دیهیم علوم عصر به شمار می‌رفت. نیز به بررسی و شناخت قوانین و اصول وجودی این هستی در بودن یا نبودن، چگونگی بودن و روش دستیابی به این بودن و چگونگی آن همت می‌گماشت.

در حقیقت بررسی این موضوع، ما قادریم تا فلسفه را به سه بخش اساسی تقسیم کنیم و هر بخش را به تفکیک مورد بررسی قرار دهیم. بخش اول فلسفه، هستی‌شناسی یا وجودشناسی (Ontology) است که کارکردش مبتنی بر امر وجود مهیا می‌شود. در این حوزه از فلسفه پدیده‌ها اساساً به این پرسش بنیادین برخورد می‌کنند که آیا اساساً وجود مستقلی دارند، وجودشان بستگی به وجودی برتر از خودشان دارد یا وجود ندارند. پاسخ به هر یک از این پرسش‌ها نتیجه خاص خودش را در بحث وجودشناسی دارد و اگر پدیداری وجود دارد پس چگونگی این وجود نیز تعیین می‌یابد.



بخش دوم فلسفه، شامل معرفت‌شناسی یا شناخت‌شناسی (Epistemology) نام دارد که به چگونگی شناخت پدیدار مورد بحث می‌پردازد. یا به عبارتی، این شناخت ما از پدیدار به چه شکل باید باشد و پاسخی که به این مسئله می‌دهیم به بخش سوم فلسفه یعنی روش‌شناسی (Methodology) تعیین‌بخشی می‌کند. روش‌شناسی در حقیقت مقوله ابزار است و به آن حوزه ای اطلاق می‌شود که به ما ابزار شناخت یک پدیدار را در حوزه‌های

نحوه و روش‌های شناختن‌شان تعیین می‌بخشند. با این علم، حدس اینکه برای پرداختن به مسائل غامض‌تر نظیر اخلاق و سرمنشاء جهان می‌بایست به روش‌های کیفی‌تر نظیر عقل و شهود یا نقل و وحی تمسک جست، سخت نیست.



اما با این تفصیل کلی و عام از فلسفه، قصد حقیقی این مقاله به طریق اولی، محقق نمی‌شود و می‌بایست به ریشه‌گریزی بزنیم تا بلکه ادعای خود مبنی بر کلیت و عامیت فلسفه را مصداقی‌تر بررسی کنیم. در این قسمت از یادداشت بر آنیم تا بگوییم این قوانین کلی و عام، که در جهان هستی جاری و ساری هستند، چگونه به حوزه‌های مشخص و جزئی‌تر این جهان، بنا بر اصل شمولیت‌شان تسری می‌یابند. همین نکته خود ضرورت شکل‌گیری فلسفه‌های مضاف را برای ما تصویر می‌کند. همان‌طور که شرح آن رفت فلسفه مضاف، قوانین شمولیت‌دار این جهان را در حوزه‌های خاصی از وجود بررسی می‌کند و به عبارتی آن حوزه‌های سه‌گانه را در هر موضوع خاصی بررسی می‌کند. فلسفه، ریشه درخت این جهان است و فلسفه‌های مضاف، شاخ و برگ این درخت تنومند هستند.



رابرت دال و هارولد لاسکی در تعریف فلسفه سیاسی مدرن به موجزترین تعریف آن رسیدند که می‌گوید این حوزه، وظیفه بررسی مفاهیم بنیادین علم سیاست نظیر دموکراسی و شکل حکومت، مالکیت، حقوق شهروندی، حق تعیین سرنوشت، آزادی و مسئله احزاب و نظایر آن را به طریقی که سابقاً ذکر شد دارد. فلسفه سیاسی در حقیقت به ما می‌گوید که این مفاهیم چیستند، چرا به آن‌ها نیاز داریم و یا اساساً چه کارکردهایی دارند.



اما فلسفه سیاسی در عمل به این سادگی نمود ندارد و مسائلی دیگر را در کلیت خود شامل می‌شود. این حوزه، که در یک طبقه‌بندی آکادمیک ذیل اندیشه سیاسی قرار می‌گیرد؛ در حقیقت شاقول سیاست از دوران باستان تا عصر معاصر ما به شمار می‌رفته است؛ بدین صورت که از طریق پیوند اسبق فلسفه با متافیزیک و اخلاقیات خرد و کلان، به تعریف یا بازتعریف اخلاق سیاسی می‌انجامد. اینکه در سیاست چه چیزهایی هستند را به الطاف دیگر حوزه‌های سیاسی نظیر جامعه‌شناسی سیاسی، سیاست‌گذاری عمومی، مطالعات احزاب و قوانین اساسی یا سیاست‌های تطبیقی واگذار می‌کند و خود به آن چیزهایی می‌پردازد که باید باشند. تجلی عینی فلسفه سیاسی را بنابر نظر برخی اندیشمندان سنتی‌تر فلسفه سیاسی در نوع کلاسیک آن یعنی تدوین آیین شهریاری یا سیاست‌نامه‌هایی (عبارت دقیق تر آن در سیر الملوک) نظیر سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک طوسی برای ملک‌شاه سلجوقی یا شهریار نیکولو ماکیاولی برای لورنزو د مدیچی تاجر مسلک، می‌توان مشاهده کرد. اما نوع دیگری از برداشت‌ها از فلسفه سیاسی ما را به آراء اندیشمندان انتقادی‌تر نظیر هابرماس یا مارکوزه نزدیک می‌کند که نوع کلاسیک آنرا تا حدی به باد انتقاد گرفته، تعاریف اصلاح‌شده‌ای از آن ارائه می‌کنند.



بدین شمایل که فلسفه سیاسی کلاسیک در حد رهنمودهای تئوریک به اصحاب قدرت باقی مانده است و برای عصر امروز که موج چهارم دموکراسی در سپهر جهانی گسترده شده، تکافوی تبیین قدرت و چیستی یا مشارکت جمعی در آن را نمی‌کند. پس بایستی به فلسفه سیاسی‌ای پرداخت که از کانت و هگل می‌آغازد و عملی‌تر از اسلاف خود بر مسئله قدرت یا دیگر مسائل از این دست به صورت عینی‌تر تاکید می‌ورزد. باید به این پرسش اساسی پرداخت که مفاهیم بنیادین سیاست چگونه می‌توانند با عبرت‌گیری از گذشته راه‌گشای حال و آینده باشند و به تعبیر موریس دوورژه، دانشمند نامی عرصه سیاست، با یک دید ژانوس‌مانند به عرصه سیاسی نگریست.



شاید با خود بیندیشید که کدام یک از این دو برداشت در نهایت قادرند که اهداف اساسی فلسفه سیاسی به مثابه فلسفه سیاسی را تحقق ببخشند، اما عطف تلاقی این دو برداشت در جایی مشخص می‌شود که در عصر مدرن، انباشت‌های علمی به عنوان میراث زیست بشری در عرصه سیاسی به قدمت حضورش در این عرصه پرآزمون و خطاست و طبعاً رویکردی می‌تواند موفق‌تر عمل کند و

به کار گرفته شود که جریانی فرانظری تر از این دو برداشت را با گزینش حقیقت‌ها و عینیات مبتنی بر نیاز روز بشر ایجاد کند. سیاست عرصه روزآمدی و کارایی است که خودش را در جریان به کارگیری نیروهای لازم برای دستیابی به اهداف نمایان می‌سازد، پس فلسفه سیاسی نیز بایستی بتواند مبتنی بر دینامیسم ذاتی این رشته از مطالعات، خود را روزآمد و منعطف‌تر از همیشه نشان دهد.

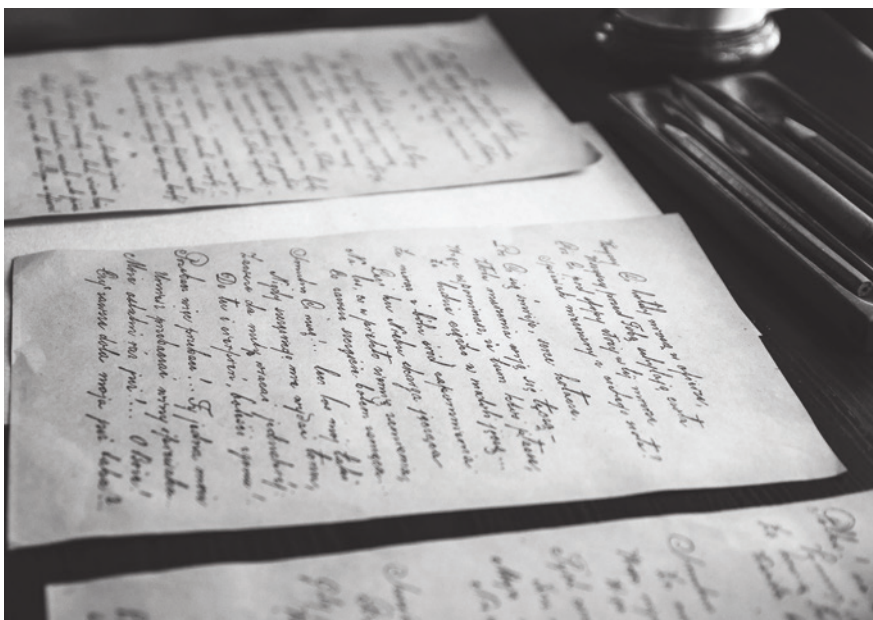


تا به همین لحظه جریان‌های اصلی علم سیاست از نهادگرایی گرفته تا مطالعات سیاست‌های تطبیقی و از پارادایم‌های تبیینی تا رهیافت‌های انتقادی و تفسیری، همگی نشان از آن دارند که سیاست نیز در گذار زمانی به قدمت وجود مجامع انسانی، از ابتدای تاریخ تا کنون، به صورتی خودپو و خوددرمانگر به رشد خود پرداخته است.



در پایان نیز شایان ذکر است که فلسفه سیاسی نه این و نه آن برداشت را به صورت دگماتیستی به جویندگان علم حقه می‌کند و نه پیرو نظریه خاصی است که تصمیم‌سازان در تلاش هستند به واسطه آن در طریق تامین منافع خود برآیند. بلکه فلسفه سیاسی اصولی در تلاش است تا با ارائه یک تصویر منطقی از هنجارها یا ایجاب‌ها، هر یک را به دیگری منتهی کند و در تجمیع آن دو به خوانندگان یاری رساند که خود با دیدی نقاد به تشخیص سره از ناسره دست بزنند. ■





قراردادهای هوشمند؛ چالش‌های حقوقی و مسیرهای پیش رو

نیلوفر قاتانی | دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق نفت و گاز



اصطلاح «قرارداد هوشمند» نخستین بار در سال ۱۹۹۴ توسط نیک سابو، محقق علوم کامپیوتر و حقوق‌دان، مطرح شد. تعاریف اولیه از این مفهوم، تحت عناوینی همچون «یک پروتکل معاملاتی رایانه‌ای که می‌تواند شروط قراردادی را اجرا کند» یا «مجموعه‌ای از تعهدات مشخص‌شده در قالب دیجیتال، همراه با پروتکل‌هایی که در چارچوب آن‌ها طرفین تعهدات خود را انجام می‌دهند» ارائه شده است. بر اساس این تعاریف، هر قراردادی که به‌طور خودکار اجرا شود، می‌تواند قرارداد هوشمند محسوب شود. اگرچه امروزه این اصطلاح در مفهومی محدودتر به کار می‌رود و پیدایش پدیده‌هایی که در دهه ۱۹۹۰ هنوز ناشناخته بودند، چالش‌های حقوقی پیرنگی در شناسایی این مفهوم ایجاد کرده است. نوشتار پیش‌رو، در تلاش است تا نگاهی مختصر به چالش‌ها و مباحث مربوط به این اصطلاح نوظهور در عالم حقوق داشته باشد.



برای درک قراردادهای هوشمند در دنیای امروز، ابتدا باید مفهوم بلاکچین را به عنوان بستر اجرای این قراردادها شناخت. بلاکچین، که در ابتدا به عنوان بستری برای انجام تراکنش‌های پولی غیررسمی (که امروزه با عنوان رمزارز شناخته می‌شود) توسعه یافت، ابزارهای جدیدی برای تعامل، انتقال دارایی‌ها و حتی ایجاد نهادهای جدید فراهم کرده است. در این بستر، کاربران می‌توانند قراردادهای هوشمندی ایجاد کنند که بدون نیاز به واسطه و به صورت خودکار منعقد و اجرا می‌شوند. آن‌چه این قراردادها را از قراردادهای سنتی متمایز می‌کند، آن است که به جای استفاده از عبارات حقوقی، در قالب کدهای برنامه‌نویسی بیان شده و معمولاً توسط کاربران بلاکچین که اغلب به صورت ناشناس فعالیت می‌کنند، مورد استفاده قرار می‌گیرند.



با وجود پذیرش ماهیت قراردادی این توافقات از سوی بسیاری از پژوهشگران، قراردادهای هوشمند همچنان در وضعیت *pacta nuda* قرار دارند، به این معنا که از ضمانت اجرای قانونی برخوردار نیستند. لازم به ذکر است که برخی کشورها اقداماتی را برای تنظیم چارچوب‌های قانونی این حوزه آغاز کرده‌اند. تاکنون، برخی ایالت‌های آمریکا (مانند آریزونا و تنسی)، جمهوری بلاروس و ایتالیا مقرراتی را برای شناسایی قراردادهای هوشمند و تعیین ارزش اثباتی آن‌ها به تصویب رسانده‌اند؛ اما این مقررات هنوز تمامی چالش‌های عملی این حوزه را پوشش نمی‌دهند و بیشتر به عنوان گام‌های اولیه در راستای پذیرش رسمی قراردادهای هوشمند محسوب می‌شوند. دلیل این امر را می‌توان در چند عامل جستجو کرد.



نخست، فناوری زیربنایی قراردادهای هوشمند همچنان در حال توسعه است و تغییرات سریع آن، ارائه تعاریف ثابت و نهایی را دشوار می‌سازد. دیگر آن که برخی معتقدند که حقوق سنتی ابزار مناسبی برای تنظیم این حوزه از فناوری نوین نیست، زیرا قراردادهای هوشمند به گونه‌ای طراحی شده‌اند که از برخی مداخلات حقوقی مصون باشند و از قواعد فنی خود پیروی می‌کنند. بر همین اساس، برخی حتی امکان اعمال مقررات حقوقی بر این قراردادها را رد کرده و حقوق قراردادهای سنتی را در این زمینه ناکارآمد می‌دانند.



با این حال، تجربه عملی نشان داده است که تنظیم‌گری صرفاً فنی کافی نیست و نمی‌تواند حمایت‌های لازم را برای طرفین قراردادها فراهم کند. از این رو، تنظیم‌گری

حقوقی به‌ویژه در چارچوب مقررات حقوق قراردادهای همچنان امری ضروری به نظر می‌رسد. در راستای تدوین مقررات مؤثر در این زمینه، لازم است نحوه تعامل قراردادهای هوشمند با قراردادهای حقوقی سنتی به دقت بررسی شود. اگرچه همه قراردادهای هوشمند الزاماً به قراردادهای حقوقی سنتی وابسته نیستند، بسیاری از آن‌ها مشابه قراردادهای سنتی عمل کرده یا به‌نوعی با آن‌ها مرتبط‌اند. برای مثال، قراردادهای هوشمند می‌توانند برای اجرای خودکار یک قرارداد حقوقی سنتی، به‌عنوان بخشی از یک توافق حقوقی، یا حتی برای تبدیل کل مفاد یک قرارداد به کد مورد استفاده قرار گیرند.



به بیان دیگر، ماهیت حقوقی قراردادهای هوشمند را باید یکی از مهم‌ترین مباحث مطرح در این زمینه دانست. از آنجا که این اصطلاح دربرگیرنده واژه «قرارداد» است، این پرسش مطرح می‌شود که آیا قراردادهای هوشمند را می‌توان به‌عنوان قراردادهای حقوقی تلقی کرد؟ در این زمینه، سه دیدگاه اصلی مطرح شده است:

دیدگاه نخست، قراردادهای هوشمند را خارج از قلمرو حقوق قراردادهای می‌داند، زیرا این قراردادهای عمدتاً در قالب کدهای نرم‌افزاری ارائه می‌شوند و فاقد عناصر سنتی قرارداد (مانند قصد طرفین و تعهدات متقابل) هستند.

دیدگاه دوم با رویکردی تطبیقی، این دیدگاه قراردادهای هوشمند را مشابه قراردادهای سنتی تلقی می‌کند و معتقد است که در صورت تحقق شرایط لازم، می‌توان آن‌ها را دارای اثر حقوقی دانست و قواعد یک قرارداد سنتی را بر آن بار کرد.



دیدگاه سوم با نگرش ترکیبی، می‌کوشد قراردادهای هوشمند را در چهار قالب اصلی تعریف کند: (۱)

به عنوان بخشی از یک قرارداد حقوقی سنتی، ۲) به عنوان ابزار اجرای خودکار تعهدات قراردادی، ۳) به عنوان قراردادهای حقوقی مستقل، ۴) به عنوان وسیله‌ای برای انعقاد قراردادهای سنتی.

در نهایت آن که دو پرسش به عنوان چالش‌هایی جدی جهت شناسایی مفهوم قراردادهای هوشمند مطرح می‌شود و برای به کارگیری قراردادهای هوشمند ابتدا باید به این پرسش‌ها پاسخ داد: در فرض پذیرش رویکرد تطبیقی یا ترکیبی، چگونه باید این مفهوم در نظام حقوق قراردادهای ادغام شود؟ همچنین جایگاه مقررات مربوط به قراردادهای هوشمند را در کدام منابع حقوق باید جستجو کرد؟



در پاسخ به پرسش نخست، پژوهش‌های انجام شده، بر ایجاد تعامل میان قراردادهای هوشمند و قراردادهای حقوقی تأکید دارند. در واقع، هر راه‌حل ارائه شده صرفاً در چارچوب یک مدل خاص از این تعاملات کاربرد دارد. سه چالش اصلی در استفاده‌ی عملی از قراردادهای هوشمند عبارت‌اند از: تغییرناپذیری کدها، ناشناس بودن کاربران و زبان فنی این قراردادها. این چالش‌ها در مدل‌های مختلف به گونه‌ای متفاوت بروز کرده و آثار حقوقی متنوعی را به همراه دارند. بنابراین، قانون‌گذاری باید با استفاده از مدل‌های خاص تعامل میان قراردادهای هوشمند و قراردادهای حقوقی صورت پذیرد.



در خصوص منبع حقوقی مناسب برای این مقررات، چند گزینه مطرح است. یکی از گزینه‌ها، وضع مقررات در سطح ملی است، اما این راه‌حل به دلیل ماهیت فرامرزی قراردادهای هوشمند ایده‌آل به نظر نمی‌رسد. گزینه دیگر، تصویب مقررات در سطح بین‌المللی است، اما در این حالت، چالش‌های دیگری از جمله نیاز به اجماع میان دولت‌های مختلف مطرح می‌شود. در نهایت، اصلاح اصول حقوقی فراسرزمینی، مانند اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی (PICC) یا اصول حقوق قراردادهای اروپایی (PECL)، می‌تواند به عنوان راهکاری عملی‌تر در نظر گرفته شود.

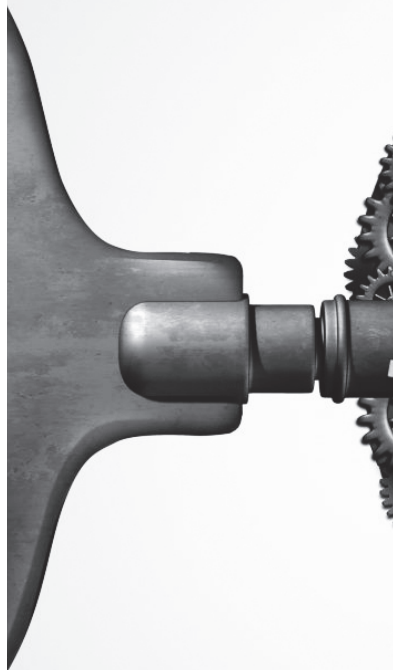


از مجموع پژوهش‌های حقوقی در این زمینه چنین برمی‌آید که قراردادهای هوشمند با وجود پتانسیل بالا در تسهیل و خودکارسازی معاملات، همچنان با چالش‌های قانونی متعددی مواجه‌اند. تعامل این قراردادها با نظام حقوقی سنتی، مسئله‌ای اساسی است که نیازمند تدوین مقررات متناسب با مدل‌های مختلف استفاده از آن‌هاست. در نهایت، پذیرش گسترده قراردادهای هوشمند در نظام حقوقی مستلزم ایجاد تعادل میان الزامات فنی و حمایت‌های قانونی است تا از امنیت حقوقی طرفین اطمینان حاصل شود. ■



اجتماعیات

بیرون رفتن است از کالبد شخصی و نگرش پیچیده
و چند وجهی به نظام مسائلی که زندگی جمعی
انسان را می‌سازد و یا ابعاد آن را تحت الشعاع قرار
می‌دهد.





سوپرلیگ؛ ماجرای یک کودتای ورزشی-رسانه‌ای

محمدامین پوراحمدی

۸۶

دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت رسانه



فرهنگ ایرانی؛ به مثابه بیدی کهن

علیرضا یزدیانی

۹۲

دانشجوی مهندسی مکانیک





SUPER LEAGUE THE WAR FOR FOOTBALL

سوپرلیگ؛ ماجرای یک کودتای ورزشی - رسانه‌ای

محمدامین پوراحمدی | دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت رسانه



فوتبال با بیش از سه و نیم میلیارد هوادار در سراسر کره زمین محبوب‌ترین ورزش حال حاضر دنیاست و در دویست کشور دنبال‌کننده جدی و پیگیر دارد. طبق آمار منتشر شده، براساس پژوهش‌های انجام شده در بین چهار لیگ برتر فوتبال اروپا که شامل لیگ برتر انگلیس، بوندسلیگای آلمان، سری آ ایتالیا و لالیگای اسپانیا می‌شود، تمامی ۷۸ تیم حاضر در این چهار لیگ حداقل در یکی از سه شبکه اجتماعی فیس‌بک، یوتوب و توئیتر فعالیت مداوم و جدی دارند. چرا که آمارها حاکی از آن است که عموم مردم به صورت تخمینی بیش از ۲۵ ساعت از زمان‌شان در طول یک هفته را صرف پرداختن به رسانه‌های جمعی مثل رادیو، تلویزیون، سینما، روزنامه و شبکه‌های اجتماعی می‌کنند.



براساس تحقیقات انجام شده، لیگ قهرمانان اروپا پس از رقابت‌های جام جهانی که هر چهار سال یک‌بار برگزار می‌شود مهم‌ترین، پربیننده‌ترین و حساس‌ترین رقابت فوتبالی در سراسر دنیاست. تورنمنتی که در سال ۱۹۹۲ میلادی تبدیل به

نسخه‌ی به‌روز شده مسابقاتی دیگر به نام جام باشگاه‌های اروپا شد، از چنان جایگاهی برخوردار شده است که بین بسیاری از شرکت‌ها و ارگان‌های مختلف و سرشناس بازارهای جهانی برای سرمایه‌گذاری و حضور در بین سیاهه برگزارکنندگان این مسابقات رقابت شدیدی راه انداخته است.

با این وجود، سیاست‌هایی که توسط یوفا^۱ در حوزه تقسیم و تخصیص منابع و درآمدها بین تیم‌های شرکت کننده اتخاذ شده، به زعم بسیاری از تیم‌های ثروت‌آفرین حاضر در لیگ قهرمانان ناعادلانه و به ضرر باشگاه‌ها تلقی شده است. به همین خاطر، در ۱۸ آپریل سال ۲۰۲۱ میلادی، ۱۲ تیم برتر و پرطرفدار فوتبال اروپا طی یک قرارداد شفاهی اعلام کردند که از این به بعد قصد دارند در تورنمنتی که جایگزین لیگ قهرمانان اروپا خواهد شد، یعنی سوپرلیگ اروپا، با یکدیگر به رقابت بپردازند. به منظور درک هر چه بهتر دلایل شکل‌گیری ایده سوپرلیگ، لازم است تا با ابعاد مختلف تورنمنت رقیب این ایده جاه‌طلبانه، یعنی لیگ قهرمانان اروپا بیشتر آشنا شویم.



تاریخچه شکل‌گیری رقابت‌های باشگاهی اروپایی

در اوایل دهه ۹۰ میلادی بود که به واسطه رشد روزافزون تکنولوژی و نقش تلویزیون به عنوان اصلی‌ترین و پرمخاطب‌ترین مدیوم پخش فوتبال، منابع درآمدی بالقوه چشمگیری در راس توجهات باشگاه‌ها قرار گرفت. با توجه به فرمت حذفی جام باشگاه‌های اروپا؛ خطر حذف تیم‌های بزرگ و پرطرفدار که حضور هرچه بیشترشان در طول تورنمنت می‌توانست متضمن درآمد بیشتر برای شبکه پخش‌کننده و باشگاه باشد زیاد بود. به همین خاطر، درخواست‌ها برای ایجاد تغییراتی که ختم به افزایش تعداد بازی‌های هر تیم بشود افزایش یافت.

در نتیجه همین تلاش‌ها و در سال ۱۹۹۲ میلادی بعد از کش و قوس‌های فراوان جام باشگاه‌های اروپا به لیگ قهرمانان اروپا یا به اختصار (UCL) تبدیل شد. رقابت‌هایی شامل دو مرحله گروهی و حذفی که حداقل شش بازی برای هر تیم در آن تضمین شده است. تضمینی که در واقع نویدبخش درآمد و سود بیشتر برای شرکت‌های پخش‌کننده مسابقات و همچنین باشگاه‌ها می‌باشد. اولین اعتراض‌ها به نحوه مدیریت و تخصیص این درآمدها که توسط یوفا کنترل و انجام می‌شد، توسط سه باشگاه پرطرفدار رئال مادرید، منچستر یونایتد و یوونتوس صورت گرفت. باشگاه‌هایی که به واسطه خیل عظیمی از طرفداران‌شان معتقدند که نقش بیشتری در فروش هرچه بیشتر حق پخش تلویزیونی دارند و در نتیجه باید درآمد بیشتری نیز کسب کنند.



فاکتورهای کلیدی در شکل‌گیری برند لیگ قهرمان اروپا

به منظور راضی نگه داشتن باشگاه‌های برتر حاضر در لیگ قهرمانان اروپا و همچنین واگذار نکردن کنترل این رقابت‌ها به تیم‌های شرکت‌کننده، یوفا تصمیم به گسترش برند چمپیونزلیگ به منظور کسب درآمد بیشتر گرفت. تا پیش از این، تصمیم اتخاذ شده توسط مدیران یوفا برای رشد تجاری، همکاری با شرکت‌های مدیریت رسانه همچون ISL^۲ بود. هدف از این همکاری مدیریت و رشد هرچه بهتر شرایط رسانه‌ای و ارتباط‌گیری بیشتر و موثرتر با اسپانسرهای موجود بود. اما با به وجود آمدن چمپیونزلیگ و هدف‌گذاری برای رشد هر چه بیشتر، یوفا با دو مدیر اجرایی سابق ISL که شرکتی به نام TEAM^۳ را راه اندازی کردند وارد شراکت شد. حاصل این شراکت شکل‌گیری یک طرح مفهومی بازاریابی ورزشی مثلثی با سه راس اسپانسرینگ، تلویزیون و فوتبال بود. به واسطه ایجاد هماهنگی بین این سه عنصر، TEAM از فرصت‌های تجاری حاصله در یک بازار جهانی بهره می‌برد و یوفا نیز صاحب پلتفرمی جذاب و درآمدزا برای ارائه به باشگاه‌های معتبر اروپایی می‌شد.



یک فاجعه انسانی با نتایجی غیرقابل پیش‌بینی

به اواسط قرن بیستم میلادی برگردیم. فاجعه ورزشگاه هیسل^۴، یک ساعت پیش از آغاز مسابقه، در فینال جام باشگاه‌های اروپا در سال ۱۹۸۵ در ورزشگاه هیسل، هواداران لیورپول با شکستن فنس‌هایی که میان آنان و طرفداران یوونتوس برای جدایی و جلوگیری از کشمکش و درگیری قرار داده شده بود به طرفداران یوونتوس حمله‌ور شده و آن‌ها را مورد ضرب و شتم قرار دادند، یوونتوسی‌ها که غافل‌گیر شده بودند ناچار با آن‌ها درگیر شده و به ناگاه عقب‌نشینی کردند؛ فشار یوونتوسی‌ها به دیوارهای پیرامون ورزشگاه، منجر به ویرانی آن گشت و باعث شد که روی سر آن‌ها ویران گردد. در پی این حادثه ۳۹ نفر که اکثراً از طرفداران یوونتوس بودند، کشته شدند. این فاجعه را سیاه‌ترین ساعت در تاریخ مسابقات یوفا نام‌گذاری کردند. در پی این اتفاق، یوفا باشگاه‌های انگلیسی را به پنج و لیورپول را به شش سال محرومیت از حضور در رقابت‌های اروپایی محکوم کرد.



پریمی‌رلیگ، برترین لیگ دنیا

این محرومیت منجر به انزوای تیم‌های انگلیسی و ترک شدن آن‌ها توسط

2- International Sport and Leisure

3- Television Event and Media Marketing

4- Heysel Stadium Disaster

ستاره‌های شاغل در این لیگ شد. مطالعات انجام شده بر روی NFL^۵ یا لیگ ملی فوتبال آمریکا و درآمدزایی قابل توجه این تیم‌ها از مسائل مربوط به پخش و بودکست باعث شد تیم‌های انگلیسی از EFL^۶ که برگزار کننده مسابقات لیگ انگلیس بود درخواست سهم بیشتری از حق پخش رقابت‌های‌شان کنند. این فشارها تا حدی جواب داد و برای مدتی اعتراض‌ها را خاموش نمود اما مجدداً در سال ۱۹۹۱، این سهم‌خواهی تکرار شد و در نهایت پنج باشگاه مطرح و موفق آن زمان یعنی منچستر یونایتد، لیورپول، تاتنهام، آرسنال و اورتون اتحادیه‌ای تشکیل دادند که رویکردی مشابه با NFL داشت. تیم‌های حاضر در آن گرداننده و فروشنده‌ی تمام محصولات و دارایی‌های مربوط به آن بودند. این تیم‌ها در نهایت در سال ۱۹۹۲ برای همیشه از قدیمی‌ترین لیگ دنیا خارج شدند و لیگ برتر انگلیس^۷ را پایه‌گذاری کردند. لیگی که متولی آن نهادی از خارج از اتحادیه باشگاه‌ها نبود و تمام سودهای حاصله به تیم‌های برگزارکننده می‌رسید. این مسئله باعث افزایش جذابیت این لیگ برای سرمایه‌گذاری و در نتیجه بوجود آمدن یک فاصله معنادار بین تیم‌های حاضر در پرمیرلیگ و دیگر لیگ‌ها شد.



همه‌گیری کرونا و فرو ریختن آخرین سنگر مقابله با سوپرلیگ

موفقیت الگوهای درآمدزایی پرمیرلیگ باعث شد تیم‌های حاضر در لیگ‌هایی مثل اسپانیا، ایتالیا و فرانسه به دنبال پیاده کردن ایده اجرایی شده در لیگ برتر انگلستان باشند. جرقه‌هایی که اولین بار از اواخر دهه ۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ آغاز شد تا اینکه بالاخره بواسطه پاندمی کرونا و ضرر و زیان بسیار زیاد تیم‌های اروپایی، ایده سوپرلیگ اروپا در جدی‌ترین حالت ممکن در ۱۸ آپریل ۲۰۲۱ مطرح شد. مدل اولیه‌ی سوپرلیگ شباهت بسیار زیادی به لیگ ملی فوتبال آمریکا داشت؛ یک انحصار نسبتاً کامل برای ۱۵ تیم پرتعداد از سه لیگ اسپانیا (رئال مادرید، بارسلونا و اتلتیکو مادرید)، انگلیس (منچستر یونایتد، منچستر سیتی، تاتنهام، لیورپول، آرسنال و چلسی) و ایتالیا (یوونتوس، میلان و اینتر) به علاوه سه تیم بایرن مونیخ، دورتموند و پاریس سن ژرمن بودند وجود داشت. پنج تیم برتر بقیه‌ی لیگ‌ها هم به آن‌ها اضافه می‌شدند تا جدول مسابقات شکل بگیرد. بر این اساس هر کدام از این تیم‌ها در هر فصل حداقل هجده مسابقه اروپایی انجام خواهد داد (که در قیاس با فرمت جدید چمپیونزلیگ که هر تیم در آن حداقل ده بازی تضمین شده دارد بیشتر است). طبیعتاً با افزایش تعداد بازی‌ها درآمدهای حاصل از این مسابقات نیز چندین برابر خواهد شد.

اما بلافاصله و با گذر زمان بسیار کوتاهی از ارائه اولیه، موج عظیمی از مخالفت‌ها با این تورنمنت جدید آغاز شد. موجی که ابتدا با در فضای مجازی آغاز شد، سپس با تجمع‌ها و بنرهای اعتراضی در اطراف ورزشگاه‌ها ادامه پیدا کرد، توسط غول‌های رسانه‌ای پخش زنده مسابقات و مجری-کارشناس‌های‌شان مثل اسکای اسپورت و گری نویل ضریب داده شد و در نهایت بعد از دو روز، با اعمال تهدیدهایی از جانب یوفا و فیفا هم چون حذف از لیگ‌های داخلی و ممنوعیت حضور در تورنمنت‌های ملی، علی‌الظاهر به صورت کامل ملغی شد. تا اینکه در ۲۱ دسامبر سال ۲۰۲۳، دادگاه عالی اتحادیه اروپا در حکمی تاریخی، یوفا و فیفا را به خاطر جلوگیری از شکل‌گیری سوپرلیگ، متهم به اقدام خلاف قانون کرد. طبق این حکم نه فیفا و نه یوفا نمی‌توانند هیچ یک از باشگاه‌ها را از پیوستن به رقابت‌های اروپایی منع کنند.



گنجینه‌ای به نام حق پخش تلویزیونی

ریشه و دنباله‌ی همه‌ی این دعوای و اختلاف نظرات به مسئله‌ای به نام سهم حق پخش بازمی‌گردد. براساس آمار منتشر شده، سهم برودکست در درآمد باشگاه‌ها در طول دهه‌های اخیر از ۹ درصد به ۷۰ درصد رسیده است. رشدی تقریباً ۷ برابری که حاصل توجه بیش از پیش آسیایی‌ها و آمریکایی‌ها به مسابقات روز فوتبال اروپاست. در همین راستا، مدیران و برنامه‌ریزان لیگ‌های مختلف اروپایی، ساعت برگزاری مسابقات مهم را طوری می‌چینند که برای بینندگان آسیا و به خصوص شرق آسیا و همچنین آمریکا نیز زمان مناسبی باشد. بازار رسانه‌ای در شرق آسیا و آمریکا آن‌قدر جذاب و سودآور است که باشگاه‌های بزرگ و نهادهای برگزارکننده لیگ‌ها نه تنها اردوهای پیش‌فصل‌شان را در ژاپن، کره، هنگ کنگ و آمریکا برگزار می‌کنند بلکه حاضرند در ازای دریافت مبالغ هنگفتی، رقابت‌هایی مثل سوپر جام را از یک تک مسابقه به یه رقابت چهار جانبه تبدیل کنند و در میانه‌ی فصل راهی آسیا و خاورمیانه شده و این مسابقات را در کشورهای در حال توسعه‌ای مثل عربستان برگزار کنند.



نحوه اختصاص منابع

سوپرلیگ در گام نخست به دوازده باشگاه موسس مبلغی معادل سه‌ونیم میلیارد یورو به خاطر جبران آسیب‌های وارده از کرونا می‌پردازد. هم‌چنین ۱۵ درصد از سود کلی حاصل از رقابت‌ها به پرمخاطب‌ترین تیم‌ها داده می‌شود. این الگو تقریباً همان الگوی اتخاذ شده در سیستم لیگ برتر انگلیس می‌باشد. ورای تمامی این درآمدها و اعداد و ارقام نیز، سرمایه‌گذار آمریکایی ۴۰۰ میلیون یورو هم به منظور توسعه و پیش‌برد اهداف و پروژه‌های مختلف فوتبالی هم چون تیم‌های پایه، بانوان، آکادمی‌ها و... بین تیم‌ها تقسیم می‌کند. حال کافیهست

با نگاهی ریزبینانه‌تر به رویه‌هایی که در لیگ قهرمانان اروپا در پیش گرفته شده است متوجه می‌شویم که یوفا و رسانه‌های طرفدارش بیش از هر چیزی نگران از بین رفتن انحصار درآمدزای خود هستند. آن‌چه نگرانی اصلی مخالفان سوپرلیگ می‌باشد از بین رفتن حق پخش و درآمدهای هنگفت ناشی از آن است که باعث می‌شود رقابتی به حساسیت و اهمیت الکلاسیکو حوالی ساعت ۲ بعد از ظهر برگزار شود. بنابراین عجیب نیست که بیشترین حجم‌ها به سوپرلیگ از سمت حاکمان فعلی فوتبال یعنی فیفا، یوفا و همچنین غول‌های رسانه‌ای پخش‌کننده رقابت‌ها می‌باشد. در دنیای امروز جنگ بر سر رسانه‌ست و پیروز آن قدرت را در دست خواهد گرفت. ■

این اعداد و ارقام را با بیشترین میزان درآمد یک تیم از چمپیونزلیگ که معادل ۸۰ میلیون یورو می‌باشد (آن هم تنها در صورت رسیدن به فینال و قهرمانی) مقایسه کنیم تا با تفاوت معنادار حضور در سوپرلیگ و چمپیونزلیگ برای تیم‌های مختلف شرکت‌کننده آگاه شویم.



منبع درآمد سوپرلیگ چیست؟

سوپرلیگ مدعی آنست که تمامی مسابقات برای تماشاگران به صورت رایگان پخش خواهد شد. پلتفرم یونیفای^۸ قرار است به عنوان پخش‌کننده مسابقات تمامی رقابت‌ها را برای بینندگان به صورت رایگان پخش کند. راه درآمدزایی این لیگ و پلتفرم نه از طریق پرداخت حق اشتراک، بلکه از طریق تبلیغات است (که دوگانگی بازار رسانه را به خوبی در اینجا به نمایش می‌گذارد). به همین خاطر غول‌های فعلی رسانه‌ای دنیا هم چون اسکای اسپورت^۹ و بی‌تی اسپورت^{۱۰} جزء سردمداران مخالفت با سوپرلیگ هستند؛ چرا که از جایگاه قدر قدرتی خود می‌بایست فاصله گرفته و سود بسیار زیادی را به رقیب تازه به میدان آمده تسلیم کنند.



ما با یک جنگ رسانه‌ای مواجه بودیم

آنچه که واضح و مبرهن می‌باشد این است که در قوه سوپرلیگ ما با یک جنگ رسانه‌ای طرف هستیم. یوفا و طرفداران متعصب لیگ قهرمانان اروپا معتقدند که سوپرلیگ با روح فوتبال در تضاد است. اما

- 8- Unify
- 9- Sky Sport
- 10- BT Sport



فرهنگ ایرانی؛ به مثابه بیدی کهن

علیرضا یزدیانی | دانشجوی مهندسی مکانیک



سخن بیراه و بیهوده‌ای نخواهد بود که بگوییم طبیعت و زیست‌بوم ایران، به مردمان این سرزمین ظلم زیادی کرده‌اند. در حالی که کشورهای نزدیک و دور دست در نعمت آب‌های خروشان به سر می‌برند؛ ایرانیان همواره در طول تاریخ در قحطی آب برای بقا تلاش کرده‌اند.



اگر نگاهی به باختر ایران بیندازیم، رودهایی پرآب و سرشار را می‌بینیم که به قول زنده‌یاد باستانی پاریزی، حتی اگر مردان عراقی کار هم نکنند؛ «دجله» و «فرات»، رزق و روزی کافی آن‌ها را خواهد داد. یا در تمدن مصری، به رزاقی بزرگ به نام «نیل» برمی‌خوریم که اساساً تمدن و شهرنشینی مصری، موازی این رود شکل گرفته است. یا اگر توجه‌مان را به باختر دور جلب کنیم، با هیولایی مثل رود «یانگ تسه کیانگ» روبرو خواهیم شد که روزگاری مهار قدرت آب‌های عظیم آن، رویایی بیش نبود. رودی بسیار نیرومند که گفته می‌شود امروز به دلیل میلیاردها متر مکعب آبی که پشت سد آن جمع شده است؛ حتی محور زمین را تغییر زاویه داده است!



اما وقتی به ایران زمین توجه می‌کنیم، با سرزمینی خشک و لم‌یزرع روبرو خواهیم شد، که به رودی رنجور در اصفهان، لقب «زاینده‌رود» داده‌اند. یعنی توجه کنید که آنقدر مردمان این سرزمین، آب ندیده‌اند که جویباری ضعیف را به نمادی از زاینده‌گی تشبیه کرده‌اند. چنین امری نشان می‌دهد که مردمان این سرزمین، با وجود نداشتن کمترین امکانات برای بقا، تلاش کرده‌اند تا زنده بمانند و حیات داشته باشند. به همین نسبت هم بوده است که در اوج سختی، این مردمان تلاش کرده‌اند تا با حفر ده‌ها هزار کیلومتر قنات، راهی برای بقا پیدا کنند.



اما همیشه در این راه پایداری، پیروز و مظفر نبوده‌ایم. گاهی اوقات آن‌چنان در حضيض لحظات پیش می‌رفتیم که حتی افسانه‌سرایان هم امکانی برای ادامه

حیات ایران تصور نمی‌کردند. هجوم سلوکیان، آفند اعراب بادیه‌نشین، تهاجم ترکان، شورش افغان‌ها و یورش استعمارگران اروپایی از جمله این خطرات مهیب و هولناک بوده است. اما باز هم در چنین شرایطی ایرانیان با نرمش و انعطافی که به خرج دادند، توانستند بر آن‌ها تفوق پیدا کنند و حیات خویش را بازیابند.



اما نکته مهم در این عرصه از این بابت است که به نظر می‌رسد تمام اقشار جامعه ایران در این راه تلاش کرده‌اند تا بقای ایران رقم بخورد. در میان ادیبان شاید بهترین مثال آن حکیم طوس باشد؛ فردوسی، شاهنامه را در زمانی سرود که غرب ایران در دست اعراب و شرق ایران در دست ترکان غزنوی بود یا حافظ لسان‌الغیب که دیوان خود را در اوج هجوم مغولان، به رشته قلم درآورد. در میان جنگاوران؛ نادرشاه افشار، در زمانی ایران را دوباره احیا کرد که ایران در هجوم حمله افغان‌ها و جنگ‌های داخلی و خارجی، تکه پاره و ازهم‌پاشیده بود. یا آغا محمدخان قاجار که در حالی تمامیت ایران را برقرار کرد که به گواه تاریخ، جمعیت ایران از چیزی حدود ۱۲ میلیون به ۳۰ الی ۴۰ میلیون رسیده بود.

در میان فرهیختگان، که میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله در حالی برای ایران می‌جنگید و به مظفردالدین‌شاه جوان برای حکومت قانون اصرار می‌کرد که در زندان‌های قاجار، چشمانش آب آورده بود و جایی را نمی‌دید. یا مصدقیون و مشروطه خواهان که برای آزادی ایران، جان برکف نهادند و به‌هنگام نبرد، مردانگی نشان دادند.



اما این تلاش‌ها برای بقا یا ظفرمندی در نبردها، نمی‌توانسته است بدون انگیزه‌ای نیرومند، آنقدر دیرپا باشد. پس یقیناً پیش‌مایه‌ای ورای حیات صرف وجود داشته است. انگیزه‌ای آنچنان نیرومند که توانسته است مردمان تمام این اعصار را، سوای تفاوت آن‌ها، گرد هم آورد و به آن‌ها قوتی نیرومند اعطا کند. انگیزه‌ای که آن را «سنت ایرانی» خطاب می‌کنیم. نکته‌ای که بسیار قابل توجه است، برخلاف متفکران سطحی‌نگر امروزی که سنت ایرانی را امری پوسیده دانسته و آن را تخریب می‌کنند؛ اما سنت ایرانی همواره در طول تاریخ تلاش کرده است تا مقابل شرایط جدید دنیا از خود نرمی نشان دهد.



مثال بارز این موضوع را در لفظ «نوروز» می‌توانیم مشاهده کنیم. مفهومی عمیق که به درستی نوع نگاه سنت ایرانی را به تصویر می‌کشد. دیدگاهی که برخلاف سنت یهودی که دنیا را به امری محدود و محصور تشبیه می‌کند، تلاش می‌کند تا همواره بر روزگار نو تأکید کند. سنتی که در هر برهه‌ای توانسته است از فرهنگ‌های

انیرانی بیاموزد و خود را آن‌چنان بالنده و شکوفا کند که بتواند بر زور شمشیر مهاجمان ایران، آنچنان استیلا یابد که هویت آنان را تغییر دهد.



نمود این تلاش برای وفق دادن را در هر عرصه‌ای از سنت ایرانی می‌توانیم مشاهده کنیم؛ از زبان و ادب و فرهنگ تا عرصه اخلاق و به خصوص امر سیاست، همگان مثالی از این تطبیق شرایط هستند. نمونه این موضوع را مرحوم شهریار در قبال زبان فارسی بیان می‌کند و به زیرکی تصریح می‌کند که زبان فارسی به علت تغییر و تحول‌هایی که در طول زمان در قبال تغییرات روزگار داشته است، به مراتب از زبان عربی و ترکی غنای بیشتری دارد.



اما مقصود از این همه سخن و لاطائاتی که گفتیم، تلاشی - ولو اندک - برای حل مشکل امروز ایران است. شرایطی که در آن، ایران، در بن‌بستی بحرانی گرفتار شده و شوربختانه حیات ایران بار دیگر به چالش کشیده شده است. تکاپویی تا بتوانیم بار دیگر با بازگشت به سنت و تحول آن مطابق با اندیشه امروز جهان، از میراث تاریخی خودمان، یعنی ایران نگاهبانی کنیم.

متأسفانه در دوران مدرن، با نادیده انگاشتن مقوله «سنت» فاجعه‌ای در تمامی عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی و حتی محیط‌زیستی رقم خورده است. در کوچکترین مورد آن، عباس امانت در کتاب «تاریخ ایران مدرن» گزارش می‌دهد که در جریان مدرن‌سازی پایتخت، ۲۴ هزار باغ در اطراف تهران نابود شده است و امروز ما با تهرانی روبرو هستیم، که مشکلات محیط‌زیستی آن به وضع فوق بحرانی رسیده است.



اما این بازگشت به سنت، دقیقاً همان مسیری است که مدرنیته با «اصلاح» و نه «تخریب سنت» تلاش کرد تا دنیایی بهتر را برای اروپاییان رقم بزند. و امروز هم وظیفه‌ی ما است تا با آشتی و آگاهی خردمندانه نسبت به سنت و مدرنیته، زیست جهانی جدید خلق کنیم. تا سرانجام بتوانیم آینده‌ای با ثبات و پایا برای ایران رقم بزنیم.



اما در پایان سخن، همان‌طور که گفته شد تاریخ ایران توانسته است از بحران‌های بسیار عمیق‌تری نسبت به امروز رهایی یابد و برای خود آینده‌ای روشن خلق کند. امید است که پایان ۱۴۰۴ خورشیدی، آغازی باشد بر وارستگی از کوری‌آوری‌های لجوجانه و هم‌چنین امید واهی به کمک بیگانگان برای حل مشکلات کشور!

چرا که در نهایت با دست خودمان است که می‌توانیم این بید کهن را بار دیگر قائم و ایستاده کنیم. از این باب می‌گوییم بید کهن، که اگر تندباد در دشت‌زار را دیده باشید، سروهای بلند بالا از کمر می‌شکنند، لیکن بیدها در این تندباد خم می‌شوند تا کمر آنها در این آشوب نشکند و سپس بعد از «صبحی» راست قامت خواهند شد.



آری بید کهن ایران زمانی را احتیاج داشت تا کمی خودش را پیدا کند و امروز زمانی است که بعد از ایام تاریک، می‌تواند دگرباره به جایگاه راستین خود برسد.



یوسف گم‌گشته بازآید به کنعان، غم مخور
 کلبه‌ی احزان شود روزی گلستان، غم مخور
 ای دل غمدیده، حالت به شود، دل بد مکن
 وین سرشوریده باز آید به سامان غم مخور
 گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن
 چتر گل در سرگشی، ای مرغ خوشخوان غم مخور
 دور گردون گر دوری بر مراد ما نرفت
 دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور
 هان مَشو نومید چون واقف نه‌ای از سرّ غیب
 باشد اندر پرده بازی‌های پنهان غم مخور
 ای دل آر سیل فنا بنیاد هستی برگد
 چون تو را نوح است کشتیبان، ز طوفان غم مخور
 در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
 سرزنش‌ها گر گند خار مَغیلان غم مخور
 گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید
 هیچ راهی نیست کان را نیست پایان، غم مخور
 حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب
 جمله می‌داند خدای حال گردان غم مخور
 حافظا در گنج فقر و خلوت شب‌های تار
 تا بُود وِردت دعا و درس قرآن غم مخور







ذهنیات

دنیای درون دنیای بزرگ‌تر است؛ جایی که تصاویر گنگ، معنای شفاف‌ی دارند و واژه‌های سرگردان مسیرهای محورا پیدا می‌کنند. ذهنیات؛ روایاتی است از دنیای بزرگ‌تری که شناخت ما از آن کوچک‌تر است.





بزرگسالی بازخم‌های کودکی

رمیصا علیخوردی

دانشجوی روانشناسی ۱۰۲



والدگری نسل هوشمند: پرورش تفکر انتقادی در دنیای دیجیتال

مهناز فلاح

دانشجوی آموزش ابتدایی ۱۱۰



معرفی برخی رویکردهای درمانی؛

از جلد سوم کتاب خلاصه روان‌پزشکی کاپلانوسادوک

یکتا کارگر

دانشجوی ارشد روانشناسی



سامان میرزائی فرد

دانشجوی ارشد روانشناسی ۱۱۴



بزرگسالی با زخم‌های کودکی

رمیضا علیخوردی | دانشجوی روانشناسی





دقت کنید این متن صرفاً برای افزایش آگاهی نوشته شده است. لطفاً از این متن برای برچسب زدن و قضاوت کردن خود و دیگران استفاده نکنید؛ همچنین به خاطر داشته باشید با این که ممکن است ما در کودکی آسیب‌های مختلف دیده باشیم اما در بزرگسالی مسئولیت رفتارهایمان با خودمان است و چاره‌ای جز تلاش برای بهبود زخم‌های خود نداریم زیرا دیگر ما کودک نیستیم.

تجربیات نامطلوب دوران کودکی (ACEs) تأثیر عمیق و ماندگاری بر سلامت روان بزرگسالان دارند. ACEs به رویدادهای آسیب‌زایی اشاره دارد که قبل از ۱۸ سالگی رخ می‌دهند، از جمله سوءاستفاده (جسمی یا عاطفی یا جنسی)، غفلت، اختلال در عملکرد خانواده (مانند خشونت خانگی، سوءمصرف مواد، جدایی والدین) و سایر اشکال. تحقیقات نشان داده‌اند که رابطه‌ی قوی‌ای وجود دارد: هرچه فرد ACEs بیشتری تجربه کند، خطر چالش‌های سلامت روان در بزرگسالی بیشتر می‌شود. تحقیقات نشان داده‌اند که:



۱. اختلال تنظیم هیجانی و اختلالات خلقی

بیش‌انگیزگی و پاسخ مزمن به استرس:

- پایش دائمی تهدیدها: شما در حالت تدافعی همیشگی هستید؛ انگار دائماً آمادگی دفاع در برابر تهدیدات را دارید با این‌که تهدید شدیدی در محیط بیرون وجود ندارد.

- فلش‌بک‌های هیجانی: بازتجربه‌ی ناگهانی هیجانات دوران کودکی در اتفاقات مشابه با شرایط دوران کودکی. این مورد بیشتر در صورت وجود تجربه‌ی تروما در کودکی رخ می‌دهد.

- مشکل در آرام‌شدن: زمانی که در برابر رویدادی دچار استرس می‌شوید، برگشت شما به حالت اولیه زمان‌بر و مشکل خواهد بود.

افسردگی و اضطراب

- درماندگی آموخته‌شده: استرس مزمن در کودکی به مغز می‌آموزد که تلاش برای رهایی از رنج بی‌فایده است و منجر به احساس ناامیدی پایدار می‌شود. این مورد جزو مواردی است که ممکن است در بخش‌های مختلفی از زندگی تجربه کنید، درحالی‌که خیلی از افراد فکر می‌کنند که درماندگی آموخته فقط در تحصیل دیده می‌شود، اما ممکن است در روابط عاطفی خود نیز دچار این مشکل شوید.
- عدم تعادل نوروشیمیایی: اختلال در تنظیم سروتونین، دوپامین و کورتیزول که باعث بروز موارد زیر می‌شود:

- اختلال افسردگی اساسی

- اختلال اضطراب فراگیر

- حملات پانیک

- گسست هیجانی و کمرختی عاطفی
مغز ممکن است برای بقا در برابر ضربه‌ی روحی شدید، از نظر هیجانی خاموش شود و منجر به:

• آلکسیتامیا: نابینایی هیجانی باعث می‌شود فرد نتواند هیجانات و احساسات خود را شناسایی کند و از هم تفکیک دهد و از آگاهی هیجانی و عاطفی پایینی برخوردار باشد. این موضوع می‌تواند در روابط اجتماعی مشکل بزرگی ایجاد کند.



۲. تحریف‌های شناختی و اختلال در هویت فردی

باورهای هسته‌ای منفی
تجربیات نامطلوب کودکی (ACEs) اغلب باورهای عمیقی مانند موارد زیر را ایجاد می‌کنند:

- «من دوست داشتنی نیستم.»
- «من بی‌ارزشم.»
- «جهان خطرناک است.»

این باورها به رفتارهای خودتخریبی، کمال‌گرایی، شرم مزمن و ترس منجر می‌شوند؛ همچنین باعث می‌شود فرد از ارتباط با دیگران کناره‌گیری کند و در زندگی خود دائماً دچار سوء‌برداشت‌های مختلف شود. برای مثال ممکن است فرد انتقادهای ساده‌ای که از او می‌شود را با بی‌ارزش بودن خودش تعبیر کند و در پی آن دیگر جرات انجام اقدامی را برای جلوگیری از انتقاد نداشته باشد.

هویت

• درونی‌سازی احساس گناه: شاید در افرادی که در کودکی دچار حادثه شده باشند و جزو بازماندگان آن حادثه باشند درحالی‌که خیلی‌ها از آن حادثه جان سالم به در نبرده‌اند یا آسیب دیده‌اند، خود را گناهکار و مقصر بدانند. شاید این برای شما خیلی واضح باشد که آن فرد گناهکار نیست و با بزرگ‌تر شدن باید به‌سادگی آن را بپذیرد، اما احساس گناه درونی‌شده به راحتی دست‌بردار نخواهد بود.



۳. مشکلات دلبستگی و روابط

سبک‌های دلبستگی ناسالم
تجربیات نامطلوب کودکی (ACEs) پیوند ایمن را مختل می‌کنند و منجر به موارد زیر می‌شود:

• ترس از رهاشدگی: به صورت چسبیدن به روابط دیده می‌شود، چه رابطه سالم باشد چه ناسالم؛ فرد بیش از اندازه به دوستان، اعضای خانواده و شریک عاطفی خود می‌چسبد اما ممکن است ترس از رهاشدگی به شکل‌های دیگری هم بروز کند.

- ترس از صمیمیت: فرد روابط زیادی دارد اما هیچ‌یک صمیمی نیست و زمانی که ارتباط صمیمی می‌شود از آن اجتناب می‌کند.
- عدم اعتماد: به علت نداشتن آغوشی امن در کودکی، احساس امنیت و اعتماد برای این افراد بسیار سخت خواهد بود.
- مشکل در تعیین مرزهای سالم: افراد دارای تجارب نامطلوب کودکی در تعیین مرز خود با دیگران یا خیلی آسان‌گیر خواهند بود یا خیلی سخت‌گیر و به دیگران اجازه‌ی نزدیک شدن به خودشان را نمی‌دهند.



۴. مکانیسم‌های مقابله‌ای ناسالم

راهبردهای بقای ناسازگار:

- سوء مصرف دارو و مواد: خود درمانی برای بی‌حس کردن درد.
- خودآزاری: خود جراحی جزو این موارد است که خیلی از ما فکر می‌کنیم فقط در نوجوانان وجود دارد، درحالی‌که می‌تواند در بزرگسالی هم دیده شود.
- اختلالات خوردن: برای بازیابی کنترل خود یا کاهش استرس وجود دارد.
- افکار خودکشی و رفتارهای خودتخریبی: وجود تجربه‌ی نامطلوب کودکی، خطر خودکشی را ۱۲ برابر افزایش می‌دهد. چه می‌توان کرد؟

تنظیم هیجانی و بازنگری شناختی

بازنگری شناختی: تغییر فعالانه‌ی نحوه‌ی تفسیر رویدادهای استرس‌زا می‌تواند به کاهش ناراحتی هیجانی کمک کند. نوشتار بیانی: نوشتن درباره‌ی احساسات و تجربیات دردناک به پردازش بهتر عاطفی و کاهش علائم استرس کمک می‌کند. همچنین نوشتن باعث وضوح و بازنگری هیجانی آسان‌تر هم می‌شود.

تقویت هوش هیجانی (EQ)

- توسعه‌ی آگاهی هیجانی: شناخت و نام‌گذاری دقیق احساسات به پردازش بهتر تروما کمک می‌کند.
- بهبود تنظیم هیجانی: راهکارهایی مانند به تأخیر انداختن واکنش‌ها، تنفس عمیق و بازنگری شناختی به ثبات

هیجانی کمک می‌کند.

- افرادی که هوش هیجانی بالاتری دارند، استرس کمتری را تجربه کرده، روابط بین‌فردی بهتری دارند و از سلامت روان بهتری برخوردارند.

تکنیک‌های ایجاد فاصله‌ی روانی

- دیدگاه شخص ثالث: نگاه‌کردن به تجربیات از دیدگاه یک ناظر بیرونی می‌تواند ناراحتی هیجانی را کاهش دهد. این روش معمولاً توسط درمانگر صورت می‌گیرد که می‌شود شخص سوم تجارب شما و به افزایش آگاهی شما کمک می‌کند، اما اگر خودتان این روش را انجام دهید در کاهش ناراحتی هیجانی و نشخوار فکری تأثیر دارد. ایجاد فاصله‌ی روانی به کاهش نشخوار فکری، بهبود حل مسئله و تنظیم بهتر هیجانات کمک می‌کند.

ایجاد تاب‌آوری روان‌شناختی

- آموزش سخت‌رویی: ایجاد احساس کنترل، تعهد و نگاه چالش‌محور به مشکلات می‌تواند به افراد کمک کند تا دشواری‌ها را فرصتی برای رشد ببینند.
- پرورش خوش‌بینی و امید: با توجه به این‌که تجارب نامطلوب کودکی باعث بدبینی نسبت به خود، دیگران و دنیا می‌شود؛ داشتن انتظارات مثبت از آینده به مقابله‌ی مؤثر با تجربیات ناخوشایند گذشته کمک می‌کند.

تقویت هویت فردی و رشد شخصی

- وضوح خودپنداره: داشتن درک شفاف و پایدار از هویت شخصی و ارزش‌های فردی می‌تواند باورهای منفی ناشی از ACES را کاهش دهد؛ زیرا با این روش شما هویت خود را جدا از تجربیات نامطلوب خود می‌توانید بسازید. برای مثال اگر در کودکی با شما توسط والدین بدرفتاری شده است، با جداسازی از هویت خود می‌توانید این باور را از خود دور کنید که شما همیشه سزاوار بدرفتاری هستید.
- فرآیندهای معنایابی: یافتن معنا در ناملایمات به رشد فردی و بهزیستی روانی کمک می‌کند و همچنین باعث قوی‌تر شدن خودپنداره‌ی شما می‌شود.
- افرادی که احساس هویت و هدف قوی‌تری دارند، سلامت روانی بهتری را تجربه کرده و کمتر دچار اختلالات ناشی از استرس می‌شوند.

تصویرسازی ذهنی و تجسم مثبت

- تصویرسازی هدایت‌شده: تصورکردن سناریوهای امن یا مثبت یا قدرتمند می‌تواند اضطراب را کاهش داده و واکنش‌های هیجانی به تروما را بازسازی کند.
 - تجسم آینده‌ی مطلوب: تصور یک «آینده‌ی موفق» انگیزه را افزایش داده و تاب‌آوری هیجانی را تقویت می‌کند.
- البته هر دو مورد ذکرشده بیشتر در اتاق درمان تحت نظر درمانگر صورت می‌گیرد و تصویرسازی هدایت‌نشده در موارد ترومای شدید ممکن است خطرناک باشد.



۵. تعامل اجتماعی و فعالیت های نوع دوستانه

کمک به دیگران: مشارکت در کارهای داوطلبانه یا رفتارهای مهربانانه باعث افزایش عزت نفس و سلامت روان می شود.

عضویت در جامعه و گروه های حمایتی: ایجاد ارتباطات اجتماعی قوی حس تعلق را افزایش داده و باعث کاهش انزوا می شود. همچنین داشتن حمایت اجتماعی تأثیر زیادی در کاهش استرس و اضطراب دارد.

تمرین های خودشفقتی و بخشش

- تمرین های خودبخشی: پذیرش اشتباهات گذشته و محدودیت های شخصی احساس شرم و خودانتقادی را کاهش می دهد.

در آخر اما بهترین چیزی که می تواند به شما در بهبود حال و سلامت روانی تان کمک کند روان درمانی است؛ روان درمانی علاوه بر موارد ذکر شده از روش های عمیق تر و اساسی تری به شما کمک می کند تا حال بهتری داشته باشید. ■





فرهنگ، به عنوان اساسی‌ترین عنصر شکل‌دهنده‌ی هویت و تعیین‌کننده‌ی مسیر توسعه جوامع، ارزش‌های تربیتی را برای نسل‌های آینده ترسیم می‌کند. این ارزش‌ها، همواره دست‌خوش تحول بوده و از عوامل گوناگون اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی تاثیر می‌پذیرند. گسترش روزافزون ارتباطات جهانی و پیشرفت چشم‌گیر ابزارهای ارتباط جمعی، ضمن ایجاد مزایای متعدد، دگرگونی‌های عمیقی در ساختار فرهنگی جوامع پدید آورده است. این تحولات، به‌ویژه در حوزه تربیت فرزندان، چالش‌های نوینی را مطرح ساخته و ناآگاهی از اصول تربیتی صحیح می‌تواند به اختلالات جدی در رشد و تکامل شخصیت کودکان منجر شود.



تاثیر رسانه‌ها و فضای مجازی:

رسانه‌ها، به‌ویژه فضای مجازی، به عنوان یکی از عوامل محوری در تربیت کودکان و نوجوانان معاصر شناخته می‌شوند. این فضا، با ایجاد دسترسی آسان به حجم وسیعی از اطلاعات و محتواهای گوناگون، فرصت‌های بی‌نظیری برای یادگیری و توسعه فردی فراهم می‌آورد؛ با این حال، صرف دسترسی به اطلاعات گسترده، نمی‌تواند به تنهایی شاخص پیشرفت و توسعه محسوب شود؛ بلکه توانایی تشخیص محتوای معتبر از نامعتبر، به عنوان معیاری از آگاهی اجتماعی و بلوغ فکری مطرح است.

حضور فزاینده رسانه‌ها در زندگی روزمره، نه تنها فواصل جغرافیایی را کم‌رنگ کرده، بلکه تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی را نیز در سطح جهانی تقلیل داده

است. مفهوم «دهکده جهانی»، با وجود تاکید بر نزدیکی جوامع، عملاً می‌تواند به نوعی بحران هویتی در میان نسل جوان منجر شود. کودکانی که فاقد سواد رسانه‌ای و تفکر انتقادی هستند، به سادگی الگوهای نامناسب رفتاری را پذیرفته و درونی می‌سازند. در همین راستا، مطالعه کیفی علویان و کیانی (۱۳۹۳) نشان می‌دهد که مصرف فرهنگی نوجوانان، نقش مستقیمی در شکل‌گیری هویت آن‌ها ایفا می‌کند. با افزایش مصرف رسانه‌های خارجی احساس تعلق و وفاداری نسبت به هویت ملی در بین نوجوانان کاهش یافته است و تمایل آن‌ها به سمت فرهنگ غربی رفته است؛ که البته بسیاری از این فرهنگ‌ها غنی و اصیل هستند اما چالش اصلی تقلید گزینشی بخش‌هایی از یک فرهنگ است که نتیجه آن الگویی تکه‌پاره و سلیقه‌ای خواهد بود. مسئله‌ی دیگر عدم انطباق این سبک زندگی با مقتضیات و شرایط بومی کشور است. این ناهمگونی می‌تواند منجر به گسست نسلی، تضعیف ارزش‌های سنتی و بروز مشکلات هویتی شود. بنابراین، ضروری است در مواجهه با فرهنگ‌های بیگانه، رویکردی انتقادی و گزینشی اتخاذ شود تا از جذب عناصری که با هویت ملی سازگار نیستند، جلوگیری شده و بر تقویت عناصر فرهنگی اصیل تمرکز شود.

شواهد موجود نشان می‌دهد که رسانه‌های اجتماعی، به‌ویژه اینستاگرام، با توجه به محوریت تصویر و سهولت خوانایی محتوا و بازخوردگیری، محبوبیت بیشتری در بین نوجوانان دارد. این موضوع می‌تواند منجر به کندی و تنبلی در نوشتار، علاقه به دیدن به جای خواندن، تمایل به ریتم حرکتی تند در زندگی فرد شود. تحقیقات بوزولا نیز نشان می‌دهد که رسانه‌های اجتماعی می‌توانند احتمال بروز اختلالات رفتاری نظیر افسردگی و ناهنجاری‌های روانی و اختلالات خواب و اعتیاد را افزایش دهند. از آن‌جا که کودکان و نوجوانان به دلیل ضعف در قوه ادراک، قادر به انتخاب آگاهانه از میان حجم انبوه اطلاعات نیستند، آموزش و تجهیز آن‌ها به ابزارهای تحلیل و ارزیابی تولیدات رسانه‌ای ضروری است. در این میان، خانواده و نظام آموزشی به عنوان دو رکن اصلی تربیت، مسئولیت خطیری بر عهده دارند.



نهاد خانواده:

نقش تربیتی خانواده، به‌عنوان نخستین نهاد اجتماعی، غیرقابل انکار است. خانواده، با ارائه آموزش‌های مناسب، می‌تواند زمینه‌ساز رشد و شکوفایی استعدادهای فرزندان شود. تحقق این امر، مستلزم آگاهی والدین از اصول تربیتی و روانشناسی کودک است که متأسفانه در کشور ما کم‌تر به این مهم پرداخته می‌شود و بسیاری از والدین آگاهی‌های کافی در این زمینه ندارند. فشارهای اقتصادی و مشغله‌های روزمره، فرصت یادگیری و کسب مهارت‌های فرزندپروری را از والدین سلب کرده است. برخی از والدین، همچنان بر آموزه‌های سنتی و

روش‌های تربیتی منسوخ شده تکیه می‌کنند که با شرایط کنونی جامعه هم خوانی ندارد. این دسته از والدین، یا فاقد دانش و بینش کافی در این زمینه هستند و یا اطلاعات خود را از منابع نامعتبر کسب می‌کنند. در مقابل، گروهی دیگر با تصور اتخاذ رویکردی روشنفکرانه، بسیاری از اصول تربیتی را نادیده می‌گیرند. این گروه معتقدند که باید اصول تربیتی را از نو تعریف کرد، در حالی که حتی در جوامع آزاد و مدرن نیز از اندیشه‌های متفکرانی چون ژان ژاک روسو و پستالوزی و جان دیویی استفاده می‌شود. در اختیار قرار دادن بی‌ضابطه وسایل الکترونیکی به کودکان، تلاش برای برآورده کردن تمامی نیازهای آنان (که بسیاری از آن‌ها القائات فضای مجازی است) و قرار دادن کودکان در معرض محتوای رسانه‌ای نامناسب، از جمله رفتارهای رایج در این گروه از والدین است.

این دو نوع تفکر، که در واقع نماینده دو سبک والدگری مستبدانه و سهل‌گیرانه هستند، هر دو می‌توانند به آسیب‌های تربیتی در جامعه منجر شده و کودکان را پرورش دهند که نیازهای عاطفی و روانی آن‌ها مورد غفلت واقع شده است. ارتقای دانش تربیتی والدین، گامی موثر در پیش‌گیری از بروز این‌گونه مشکلات خواهد بود.



آموزش و پرورش:

نظام آموزشی، به عنوان بازوی دیگر تربیت کودکان، می‌تواند با ارائه تغذیه فرهنگی مناسب به دانش‌آموزان و ایجاد هماهنگی بین خانه و مدرسه، سطح آگاهی والدین را در زمینه تربیت و مراحل رشد فرزندان افزایش داده و از بروز ناهنجاری‌های رفتاری و روانی پیشگیری کند. آموزش و پرورش در مدارس، تاثیر مستقیمی بر شکل‌گیری هویت فرهنگی و ملی افراد دارد. این آموزش‌ها می‌تواند از طریق فعالیت‌های فرهنگی و هنری، برگزاری جشن‌های ملی-مذهبی، معرفی الگوهای فرهنگی و ملی، پرداختن به تاریخ و ادبیات ملی انجام شود.



الگوهای موفق بین‌المللی:

در راستای ارتقای فضای تربیتی کشور، می‌توان از تجارب سایر کشورها الگو گرفت و با بومی‌سازی برنامه‌های موفق، آن‌ها را در ایران نیز به اجرا درآورد. برای مثال، در فنلاند، نظام آموزشی بر پایه احترام به هویت فرهنگی و فردی کودکان بنا شده است. در این کشور، والدین و معلمان به طور مشترک در فرآیند تربیت کودکان مشارکت دارند و این امر، محیطی سالم و حمایتی برای رشد کودکان ایجاد می‌کند. همچنین مدارس موارد ویژه نیز برای تقویت مهارت‌های فرهنگی و اجتماعی در این کشور تاسیس گردیده است. در ژاپن نیز مدارس با همین هدف، تحت عنوان

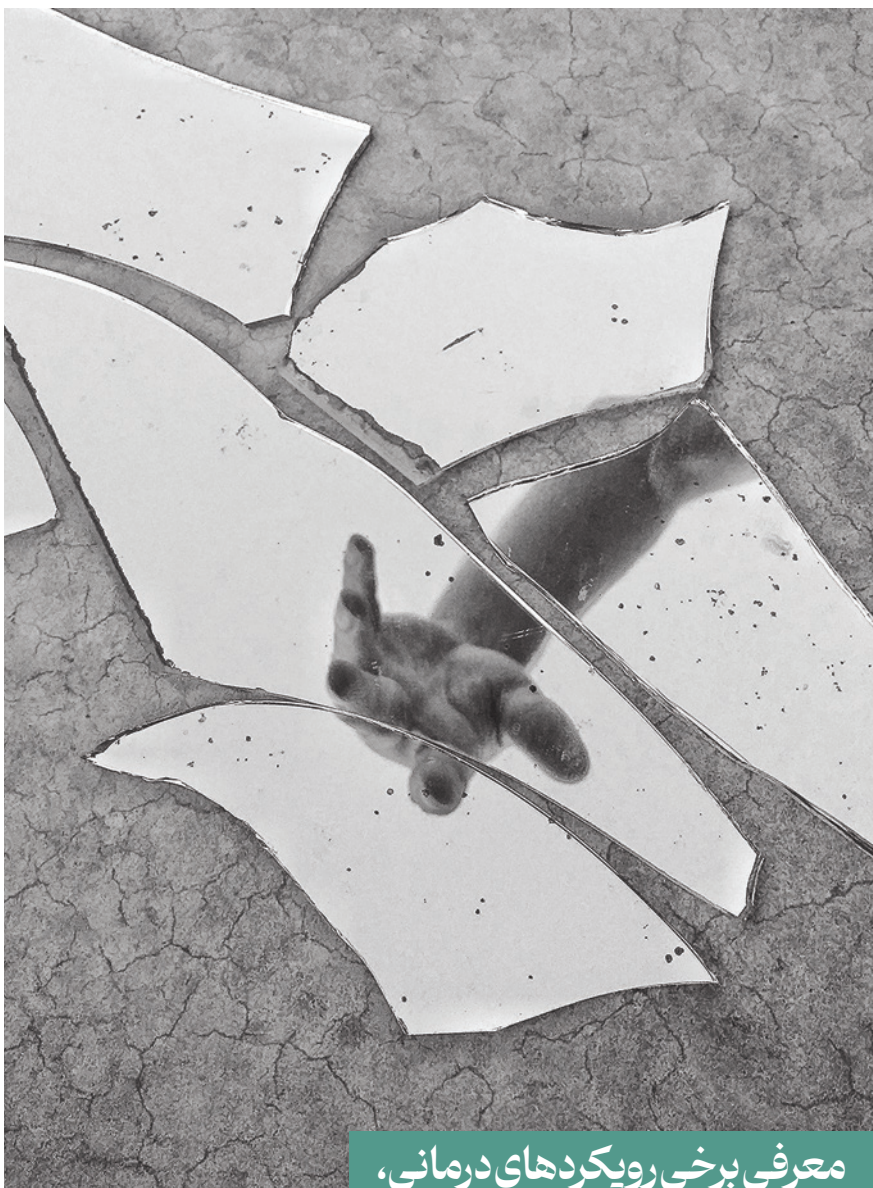
«معرفی فرهنگ‌ها» تأسیس شده‌اند که به آموزش فرهنگ‌های مختلف سرتاسر جهان می‌پردازند. در این فضا، مریبان بر تنوع فرهنگی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز تأکید دارند.



نتیجه‌گیری:

به‌طور کلی، چالش‌های تربیت نسل جدید در عصر اطلاعات، ناشی از تأثیرات عمیق رسانه‌ها و فشارهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است. برای شکل‌گیری هویتی مستحکم و پایدار در نسل جوان، ضروری است که والدین و عوامل تربیتی به تقویت آگاهی خود از اصول تربیتی و روانشناسی کودک بپردازند. همچنین، اصلاح نظام آموزشی و فراهم آوردن فرصت‌هایی برای یادگیری و تبادل تجربه در سطح خانواده و مدرسه باید مورد توجه قرار گیرد. با اتخاذ رویکردهای آگاهانه و بهره‌گیری از تجربیات موفق سایر کشورها، می‌توان به تربیت نسلی موفق و مستعد دست یافت که ضمن حفظ هویت فرهنگی خود، از فرصت‌های موجود در عصر اطلاعات بهره‌مند شود. ■





معرفی برخی رویکردهای درمانی،
از جلد سوم کتاب خلاصه روان‌پزشکی کاپلان و سادوک

یکتا کارگر و سامان میرزائی‌فرد | دانشجوی کارشناسی روانشناسی



هم به درد این درد را درمان کنم
هم به صبر این کار را آسان کنم
یا برآرم پای جان زین آب و گل
یا دل و جان وقف دلداران کنم

دیوان شمس - مولانا



بی‌گمان روان آدمی مثل یک رود است؛ رها و سیال. هنگامی که به بیراهه‌ها جریان می‌یابد، سکون و بازگشت آن به مسیر درست دشوار است. شاید به همین خاطر است که گاهی دوره‌های روان‌درمانی تا مدت‌های زیادی طول می‌کشد. امروز قصد داریم به شما تعدادی از این روش‌های درمانی را معرفی کنیم تا این شناخت به شما در درک درمان و سکون رود سیال روان کمک کند. در ادامه به معرفی برخی از رویکردهای روان‌درمانی می‌پردازیم:



۱. روان‌کاوی

- فرایند روان‌کاوی: به سطح آوردن خاطرات و احساسات واپس زده شده و به واسطه‌ی:
- آشکارسازی دقیق معانی پنهان مطالب بیان شده
 - آشکارسازی شیوه‌های نادانسته‌ی بیمار برای دفع تعارض‌های زمینه‌ای (مثال: فراموشی دفاعی و تکرار گذشته)
- مراحل در روان‌کاوی یادآوری، تکرار و حل و فصل (فرآوری) نام دارند. روش کار: تحلیل انتقال‌های مثبت و منفی و مقاومت‌ها به صورت معنادار. نقش روان‌کاو/درمانگر: بی‌طرف و باعث سرخوردگی بیمار. پیش‌نیازها در بیمار: انگیزه‌ی بالا و تحمل زیاد در سرخوردگی، روان‌نژندی انتقالی و داشتن رابطه‌ی خوب با آبژه در گذشته. صداقت بیمار، خودشناسی او، داشتن وقت و پول لازم و مفهوم روانشناختی و تفکر انتزاعی برای این درمان اهمیت دارد. اهداف:
- حذف تدریجی فراموشی‌های ریشه در اوایل کودکی با استفاده از پرشدن شکاف‌های حافظه برای توقف حالت مرضی
 - دستیابی به بینش و شناخت بیمار از خود
 - سازمان‌دهی مجدد بنیادین الگوهای رشدی قدیمی که به دلیل عواطف اول زندگی و دفاع‌ها در برابر آن‌ها به وجود آمدند.
- (اهداف روان‌کاوی در هر بیمار متفاوت است).



۲. روان درمانی تحلیلی (روان کاوانه)

کلیات:

۱. مبتنی بر فنون و صورت بندی های دینامیک بنیادین مشتق از روان کاوی.
۲. هدف تدوین آن توسعه ی دامنه ی درمان است.
۳. صرفاً کاربرد روش های بینش مدار اما روش های افشاسازی و سرکوبگری را نیز در بر می گیرد.
۴. مدت درمان کوتاه تر از روان کاوی و حتی توافق بر روی بازه ای مشخص.
۵. بیمار و درمانگر روبه روی هم و از کاناپه به دلیل کمبود تداعی آزاد در این روش اغلب استفاده نمی شود.
۶. دارای فنون بیانی: (بینش مدار، آشکارساز و تفسیری) و فنون حمایتی (رابطه مدار، تلقینی، مبتنی بر سرکوب یا واپس زنی)



۳. روان درمانی بیانی (اکتشافی)

مراحل فرایند: این فرایند شامل برقراری اتحاد درمانی، بازشناسی زودرس و تفسیر انتقال منفی است.

روش کار: تحلیل پویایی ها و دفاع ها به طور نسبی، وقایع بین فردی و انتقال بیمار با افراد خارج از جلسه مورد توجه است، تحلیل انتقال منفی و تشویق محدود واپس روی. نقش روان کاو/روان درمانگر: نسبتاً بی طرف و ارضاء تلویحی بیمار. پیش نیازها در بیمار: داشتن انگیزه و ذهنیت روانشناختی به مقدار متوسط تا زیاد، تشکیل اتحاد درمانی و توانایی نسبی در تحمل سرخوردگی.



۴. روان درمانی حمایتی

هدف از آن ایجاد رابطه ای درمانی به عنوان پل یا پشتیبان موقتی برای بیماری است که دچار ضعف و نارسایی است. برای بیمارانی که استحکام ایگو آن ها ضعیف است و در روان کاوی و روان درمانی بیانی با شکست مواجه شدند. کسانی که شرایط غیرقابل تحمل زندگی شان آشفتگی شدید منشی و اختلال کنترل تکانه برای آن ها ایجاد کرده است. شیوه آن شامل رهبری صمیمانه، ارضای نسبی نیازهای وابستگی فرد، کمک به فرد در ایجاد فعالیت های لذت بخش و سایر موارد است. از محدودیت های آن می توان به بی نظمی رویکرد و روش نسبتاً سطحی اشاره کرد.



۵. روان درمانی روان پویشی

کوتاه مدت و از دلایل اصلی ایجاد آن کاهش هزینه های درمان است و با وجود

گروه گواه بهتر می‌توان اثر بخشی درمان در این روش را سنجید. از این رو تحقیقات گسترده‌تری در این رویکرد استفاده شده است. طبق اصول روان‌کاوی است و در درمان اختلالات افسردگی، اضطراب و استرس پس از سانحه (PTSD) موثر است. از روش‌های کوتاه مدت می‌توان به درمان بین فردی و درمان شناختی رفتاری (CBT) اشاره کرد.



۶. روان‌درمانی گروهی

در این روش یک رهبر آموزش تعداد افراد را بر اساس مصاحبه‌ی غربالگری انتخاب و گروه را به سمت تغییر احساسات، افکار و رفتارهای غیر انطباقی می‌برد. در درمان بیماری‌های طبی، اختلالات مصرف مواد، اختلالات روانپزشکی شدید پایدار و مزمن از جمله اسکیزوفرنیا و اختلالات عاطفی موثرتر است. همچنین از انزوای بیمار جلوگیری می‌کند. اعضای گروه بین ۸ تا ۱۰ نفر همگن هستند و اگر از این تعداد بیشتر یا کمتر شود، ناهمگنی ایجاد می‌شود. از محدودیت‌های آن می‌توان در مواجهه با اختلال شخصیت ضداجتماعی اشاره کرد که ممکن است تعداد اعضای زیاد تأثیر منفی بر این اختلال و شدت آن بگذارد.



۷. ترکیب روان‌درمانی فردی و گروهی

ادغام جلسات فردی و گروهی که معمولاً با یک روان‌درمانگر انجام می‌شود. ادغام معنادار این دو منجر به بازخورد دو جانبه‌ای این دو درمان با یکدیگر و شکل‌گیری تجربه‌ی درمانی یکپارچه می‌شود. در این درمان میزان خروج از درمان کمتر از درمان گروهی به تنهایی است.



۸. روان‌نمایش

این روش ابداع جاکوب مورنو است و ساختار شخصیت، روابط بین فردی، تعارض‌ها و مشکلات هیجانی با روش‌های نمایشی ویژه‌ای کشف می‌شود. این روش شامل:

۱. کارگردان که درمانگر است و فعالانه در نمایش حضور دارد. با تشویق اعضا به عنوان شتاب‌دهنده (کاتالیزور) عمل می‌کند.
۲. قهرمان نمایش که بیمار دچار تعارض است.
۳. ایگوی کمکی که باز نمود جنبه یا فردی در گذشته بیمار است. در ایجاد طیف تقابل با اختلال تأثیر بسزایی دارند.
۴. گروه که تماشاگران نمایش هستند و هرچند تمام افراد در نمایش مشارکت ندارند اما با آن همانندسازی می‌کنند و احساسات و هیجانات خود را بروز می‌دهند. در این

روش می‌توان از هیپنوتیزم و داروهای روان‌گردان استفاده کرد.



۹. روان‌درمانی دیالکتیکی

رفتار درمانی دیالکتیکی (DBT) نوعی درمان روانی اجتماعی است که در ابتدا برای بیماران طراحی شد که دچار اختلال شخصیت مرزی و رفتار شبه‌خودکشی بوده و خودزنی‌های مزمنی داشتند. اما در سال‌های اخیر، کاربرد DBT به سایر انواع بیماری‌های روانی نیز گسترش یافته است. این رویکرد روشی التقاطی است و مفاهیم آن از درمان‌های حمایتی، شناختی و رفتاری گرفته شده‌اند. در این رویکرد همچنین از فنونی مانند توصیه، استعاره، داستان‌گویی، روبه‌روسازی و سایر روش‌ها استفاده می‌کند. چهار روش درمانی DBT عبارت‌اند از:

۱. آموزش گروهی مهارت‌ها

۲. درمان انفرادی

۳. مشاوره‌های تلفنی

۴. تیم مشاوره



۱۰. پس‌خوراند زیستی (بیوفیدبک)

این رویکرد شامل ثبت و نمایش تغییرات کوچک در سطوح فیزیولوژیک شاخص پس‌خوراند است و بر این اندیشه استوار است که دستگاه عصبی خودکار را می‌توان از طریق شرطی‌سازی عامل تحت کنترل ارادی درآورد. این رویکرد را می‌توان به تنهایی و یا همراه با آرام‌سازی به کار برد. مهم‌ترین ابزارهای این رویکرد شامل:

۱. عضله‌نگار الکتریکی (الکترومیوگرام EMG) که پتانسیل الکتریکی رشته‌های عضلانی را اندازه می‌گیرد.

۲. مغزنگار الکتریکی (الکتروانسفالوگرام EEG) که مسئول اندازه‌گیری امواج آلفایی در حالت آرامش است.

۳. سنجش‌گر پاسخ گالوانیک پوست (GSR) که کاهش هدایت پوستی را در حالت آرامش نشان می‌دهد.

۴. دمبان (Thermistor) که دمای پوست را اندازه می‌گیرد.



۱۱. شناخت درمانی

شناخت درمانی بر اساس مدل شناختی و توسط آرون تی‌بک ابداع شد. این رویکرد معتقد است که موقعیت‌ها نیستند که مستقیم بر واکنش فرد (هیجانی، رفتاری و فیزیولوژیک) تاثیر می‌گذارند؛ بلکه ادراک خودکار آن موقعیت است که

قویا با آن واکنش در ارتباط است. شناخت درمانی مستلزم توضیح کامل درباره‌ی رابطه‌ی علائم با تفکر، عاطفه، رفتار و نیز منطق است که تمامی وجوه درمان است و این بر خلاف درمان‌های روان‌کاوانه آیت که مستلزم توضیح چندانی نیستند. این درمان شامل ۴ فرایند است:

۱. آشکارکردن افکار خودآیند بیمار

۲. آزمون آن افکار

۳. شناسایی فرض‌های انطباقی زیربنایی افکار

۴. آزمون اعتبار آن فرض‌ها و از درمان شناختی می‌توان در موارد زیر به کار برد:

- حذف یا کاهش علائم یک اختلال روانپزشکی به صورت یک درمان مستقل یا در ترکیب با دارو درمانی

- تعدیل باورها و طرحواره‌های زیرین

- پرداختن به مشکلات روانی اجتماعی (مثلا اختلالات زناشویی، استرس شغلی و...)

- کاهش احتمال عود یا برگشت اختلال پس از حذف علائم

- افزایش متابعت از درمان‌های طبی تجویز شده (مصرف دارو، کاهش وزن) و کم‌کردن تاثیر بیماری‌های طبی بر سطح عملکرد (سرطان).

۱۲. رفتار درمانی

رفتار درمانی شامل تغییر رفتار بیماران برای کاهش کژکاری و بهبود کیفیت زندگی است و برای انتخاب راهبردی رفتارهایی که بایستی تغییر کنند نوعی روش خاص دارد که به تحلیل رفتار مشهور است. این رویکرد معرف کاربردهای بالینی اصول نظریه‌ی یادگیری است و دارای فنونی مانند تعدیل پیش‌آیندها و پیامدها و ارائه‌ی دستورالعمل است. رفتار درمانی در انواع گوناگونی از اختلالات روان‌پزشکی (اضطراب، افسردگی، اسکیزوفرنیا و اختلال دوقطبی)، مشکلات روان‌شناختی و مشکلات طبی مفید است و در موقعیت‌های سطحی جامعه کاربرد دارد.

۱۳. هیپنوتیزم

در واقع این رویکرد بر خلاف تصور خوابیدن نیست و فرایندی پیچیده است که مستلزم تمرکز هوشیار و توجه دریافتی است. در این رویکرد توجه متمرکز شده، قضاوت انتقادی نسبتاً متوقف می‌شود و آگاهی از محیط کاهش می‌یابد. هیپنوتیزم در درمان مشکلات عاداتی و نیز مدیریت علائم مؤثر است. از جمله مصرف سیگار، پرخوری، هراس‌ها، اضطراب، علائم تبدیلی و درد مزمن. در هیپنوتیزم امکان پدیدار شدن هیجانات منفی در بیمار و دلبستگی قوی بیمار به درمانگر وجود دارد که باید کنترل شود. همچنین در استفاده از این روش برای افراد پارانویید باید احتیاط کرد.



۱۴. روان درمانی بین فردی (ITP)

این رویکرد درمانی کوتاه مدت برای اختلال افسردگی اساسی است و مبنای آن بر این استوار است که شروع برخی اختلالات در ساختار اجتماعی و بین فردی صورت می‌گیرد. هدف کلی روان درمانی بین فردی کاهش یا حذف علائم روانپزشکی توسط بهبود کیفیت روابط بین فردی فعلی و کارکرد اجتماعی بیمار است. همچنین شامل دو نوع انفرادی و گروهی است.



۱۵. روان درمانی روایتی

این رویکرد پس از علاقه‌ی فزاینده به داستان‌های بالینی ظهور کرده است. از منابع آن می‌توان به شناسایی، جذب، تفسیر و تحریک به وسیله‌ی داستان‌های بیماری اشاره کرد. همچنین روان درمانگران روایتی باید این چند جنبه را در نظر داشته باشند: ۱. گوش دادن توأم با توجه ۲. پذیرش جنبه‌های فکری غریب ۳. دنبال کردن ریسمان داستان فرد دیگر ۴. درباره‌ی انگیزه‌ها و تجارب دیگران کنج‌کاو بودن ۵. تحمل بلا تکلیفی داستان‌ها.



۱۶. درمان مبتنی بر ذهنی‌سازی (MBT)

ذهنی‌سازی عبارت است از دقیق شدن به فکر و احساس خود و دیگران. این درمان برای اختلال شخصیت مرزی ایجاد شده و بر آسیب‌پذیری‌های ذهنی‌سازی متمرکز است که بیشتر در اختلالات شخصیت دیده می‌شود. فرایند ساختار یافته‌ی این درمان عبارت است از:

۱. همدلی و اعتبارسنجی در مورد حوزه‌های مشکل
۲. شفاف‌سازی، اکتشاف و در صورت نیاز به چالش

کشیدن.

۳. دنبال کردن فرایندی ساختار یافته برای گسترش آرام آرام ذهنی سازی و تشویق بیماری برای شناسایی حالت های ذهنی خارج از آگاهی خویش. همچنین از کاربردهای آن می توان به خودکشی های جدی و خودجرحی نیز اشاره کرد. همچنین در درمان اختلال شخصیت ضد اجتماعی نتایج قابل توجهی داشته است. در افرادی با مشکل روان پریشی ممکن است موثر نباشد. همچنین در درمان هراس ها و افسردگی غیرعارضه دار، CBT موثر تر از MBT است.



باور غلط بسیاری از انسان ها این است که بیماری های جسمی از اختلالات روانی دارای اعتبار بیشتری بوده و به مراقبت بیشتری نیاز دارند. در حالی که اختلالات روانی مثل یک موریانه در صورت عدم پیشگیری به جان روان آدمی می افتند و عملکرد و حتی جسم انسان را به خطر می اندازند. پس به گمان باید بیشتر با روش های درمانی آشنا شد چرا که روان، به تعبیری آغاز آدمیت است. ■





معقولات ومتقولات

قلمروی اندیشه مشحون است از دانش‌ها و
علمی که یا به واسطه‌ی منبع وحی برای ما نقل
شده یا به واسطه‌ی مرجع عقل به ما ثابت شده
است. برای یافتن بهترین تعبیر و تدابیر حول
محور بازی‌گوشی‌های ذهن‌های چالاک‌ی که به
سمت بیش‌خواهی‌های فکری می‌تازند.







یادداشتی بر فلسفه اخلاق، پرسشی از وزارت خانه حقیقت

عارف قندی پور

۱۲۶

دانشجوی مهندسی مکانیک



یادداشتی بر فلسفه اخلاق، پرسشی از وزارتخانه حقیقت

عارف قندی پور | دانشجوی مهندسی مکانیک



در این نوشتار بناست که با سه مکتب مهم و اساسی در فلسفه اخلاق آشنا شویم و برای آغاز نیاز است تعریفی بسیار خلاصه و ساده از اخلاق داشته باشیم. اخلاق شاخه‌ای از فلسفه است که به مطالعه معیارها و اصولی می‌پردازد که رفتار درست یا نادرست را تعریف می‌کند. پرسش‌های بنیادینی مانند خیر و شر، عدالت و فضیلت، وظیفه و حق و... در حوزه اخلاق قرار می‌گیرند.



بیان این نکته نیز اهمیت دارد که بدانیم اخلاق در اراده آزاد معنی پیدا می‌کند. اگر کسانی مجبور به انجام کاری باشند کاملاً توجیه‌پذیر است که مبحث اخلاق در شرایط آنان معنایی پیدا نمی‌کند. همچنین اگر من چیزی را بنا بر سلیقه شخصی خود نپسندم، ارتباطی با امر اخلاقی پیدا نکرده‌ام. چراکه سلیقه امری خارج از اراده آزاد در نظر گرفته می‌شود؛ سلیقه به سرشت برمی‌گردد و سرشت ربطی به اراده آزاد ندارد. پس امر سلیقه‌ای لزوماً اخلاقی نیست، همان‌طور که ترجیح دادن رنگ صورتی بر زرد هیچ ارتباطی به اخلاق پیدا نمی‌کند؛ مگر آنکه سلیقه ما منجر به محرومیت دیگران از حقوق‌شان یا تبعیض یا برهم خوردن عدالت شود. با در نظر گرفتن این نکته، در این نوشتار به طور خلاصه سه مکتب اخلاقی مهم را مورد بحث قرار می‌دهیم.



مکتب وظیفه‌گرایی که کانت یکی از بزرگترین و مهم‌ترین فیلسوفان آن است، اعتقاد بر رعایت اصول اخلاقی به عنوان یک وظیفه دارد. از نظر کانت، اخلاقیات ارتباطی با کار و عملی که انجام می‌دهید ندارد بلکه با دلیل انجام آن کارها ارتباط دارد. آن‌هایی که کار درست انجام می‌دهند بر مبنای احساسات‌شان رفتار نمی‌کنند بلکه بر مبنای عقل و منطق رفتار می‌کنند. به اعتقاد کانت اگر امری به ظاهر اخلاقی را از روی ترحم یا دلسوزی انجام دهیم، اخلاقی رفتار نکرده‌ایم.



کانت اخلاق را یک وظیفه در نظر می‌گیرد که هر انسانی در هر زمانی و شرایطی باید آن را رعایت کند. مثلاً دروغ گفتن مطلقاً یک امر اخلاقی ناپسندیده است و هیچ قید و استثنایی هم مشمول آن نمی‌شود. انسان اخلاقی باید به واسطه آن‌که راستگویی را یک وظیفه اخلاقی می‌داند آن را رعایت کند. اگر در موقعیتی از سر دلسوزی و ترحم راست‌گویی کند کار اخلاقی نکرده چراکه هیچ مبنای دیگری جز منطق، قابل اتکا نیست و نباید بر مبنای احساسات یا غرایز رفتار کرد.



احساسات افراد با یکدیگر تفاوت دارد و ممکن است چیزی که برای شما ترحم انگیز باشد، برای دیگری منزجرکننده باشد. پس رفتار اخلاقی را باید بر اساس عقل و منطق که بین افراد مشترک و یکسان است تعریف کرد. همچنین ارزش اخلاق به رعایت آن به عنوان یک وظیفه است. اگر شما زخم دردناک و خونین و ترس آور فردی غریبه را از سر ترحم و دلسوزی پانسمان کنید ارزشمندتر است یا از درحالی که انزجار و تهوع دارید اما همچنان زخم آن شخص را پانسمان می کنید؟ (واربرتون)



حال در نظر بگیرید که شما مدیر یک مدرسه هستید. یکی از روزها فردی با اسلحه و به منظور فعالیت تروریستی به شما مراجعه می کند و می پرسد که کدام یک از کلاس های مدرسه بیشترین حاضرین را دارد؟ در این شرایط باید چه کرد؟ آیا باید اطلاعات درست به تروریست داد یا با دروغی او را فریفت و جان عده زیادی را نجات داد؟ کانت در اینجا همچنان بر دیدگاه افراطی خود مصر است که باید راست گفت! به اعتقاد او اخلاقیات نظامی ست مبتنی بر امور مطلق و نباید هیچ موردی را خاص، منحصربه فرد و متفاوت در نظر گرفت. گرچه عقلانی به نظر می رسد که با دروغی ساده، جان انسان هایی بی گناه را نجات دهیم و از وقوع یک جنایت (بزرگ تر) جلوگیری کنیم. اما کانت معتقد است اگر در این شرایط استثنایی قائل شویم، ممکن است در هر شرایط دیگری نیز همین رفتار را بکنیم و اینگونه اخلاق، از امری ثابت و تعریف شدنی خارج می شود. اما به نظر می رسد کاملاً توجیه پذیر است که با دروغ گفتن در این وضعیت، جان انسان (هایی) را نجات دهیم. و یاد در موقعیت های مشابه، با پرداختن بهای کمتری، منفعت بیشتری را کسب کنیم.



در مقابل دیدگاه وظیفه گرایان، تفکر دیگری که جرمی بنتام یکی از متفکران سرآمد آن است، قائل بر آن است که کار درست آن است که بیشترین میزان شادی و خوشبختی را برای شما به ارمغان آورد. بنتام معتقد بود خوشبختی یعنی لذت و فقدان غم و اندوه. بنتام معتقد بود که می توان خوشبختی را محاسبه کرد. این محاسبه چنین انجام می شود که میزان لذتی که از انجام یک عمل ویژه نصیب شما می شود را محاسبه کنید. تداوم آن، میزان شور و هیجانی که ایجاد می کند و احتمال پیدایش لذت های بیشتر را در نظر بگیرید. سپس میزان غم و اندوهی که ممکن است در پی عمل شما به وجود آید را از آن کم کنید. آن چه در نهایت این محاسبه باقی می ماند، ارزش خوشبختی نهفته در عمل شماست. هرچه این خیر و شادی بزرگ تر و همه گیرتر باشد، عمل شما درست تر و اخلاقی تر است. (واربرتون)



بنابراین ادعای بنتام و دیگر پیامدگرایان، ممکن است شما با گفتن دروغی ساده، میزان خوشبختی و لذت بیشتری را برای خودتان به ارمغان آورید؛ و یا از بروز غم و اندوه بزرگی در زندگی‌تان جلوگیری کنید. گفتن چنین دروغی بدون توجه به تعاریف و مبانی دیگر، اخلاقی‌ست.



یکی از نقدهای وارد بر این تفکر این است که در بسیاری مواقع نمی‌توان منفعت و ضرر حاصل از یک رفتار یا رخداد را اندازه‌گیری کرد. در حقیقت روش بنتام خیلی دقیق و مبرهن نیست و نمی‌توان چندان بدان متکی بود. چراکه نمره شادی و غم، تابع لحظه و احساسات ماست. ممکن است در محاسبه شادی خود دچار خطا شویم و این اصلاً بعید نیست که تعداد خطاهایمان زیاد باشد. مشکل دیگر آنجاست که شادی یا منفعت برای افراد مختلف اندازه و میزان مختلفی دارد و در ابعاد گسترده (جامعه) تصمیم‌گیری بر مبنای شادی و منفعت سخت می‌شود. به عنوان مثال رایگان‌شدن سیستم حمل‌ونقل عمومی برای طبقات متوسط نفع و شادی افزایی بیشتری دارد تا افراد مرفه جامعه. و نیز گاهی این نفع و ضرر با یکدیگر رابطه عکس دارند. دریافت مالیات مبنی بر درآمد هر شخص برای افراد طبقات پایین شادی‌آور و برای افراد مرفه غم‌انگیز و نامطلوب است. چگونه می‌توان این مسئله را حل کرد؟



در سویی دیگر، سومین و یکی از مهم‌ترین مکاتب اخلاقی پاسخی به نقدهای بالا می‌دهد. فضیلت‌گرایان اعتقاد داشتند که باید در انتخاب‌ها، راهی را برگزید که منتهی به رشد، پرورش، رواج و یا نمود فضیلتی شود. تعریف فضیلت و این‌که چند فضیلت وجود دارد اختلافاتی وجود دارد اما ما به چهار فضیلتی که ارسطو به آن‌ها قائل بود کفایت می‌کنیم و آن چهار عبارت‌اند از: حکمت، شجاعت، میانه‌روی و عدالت. (ملکیان، ۱۳۹۶)



فضیلت‌گرایان ادعا می‌کنند در انتخاب‌ها و اعمال باید در نظر گرفت که رفتاری که قصد داریم بر مبنای آن عمل کنیم چه میزان از فضایل مختلف بهره‌مند است و چه میزان موجب پرورش و ازدیاد آن فضائل می‌شود. هرچه این نزدیکی و این بهره‌مندی از فضائل بیشتر باشد، تصمیم اخلاقی‌تر و عمل اخلاقی‌تر خواهد بود. به عنوان مثال یک فضیلت‌گرا ممکن است دروغ بگوید تا بتواند حق مظلومی را بستاند. گرچه دروغ‌گویی او به نظر امر غیر اخلاقی می‌رسد اما با این توجیه که حق مظلومی از ظالم ستانده شده و دروغ با نیت و هدف برقراری عدالت گفته شده، این

امر غیراخلاقی (دروغ‌گویی) نه تنها مورد شماتت قرار نمی‌گیرد بلکه برعکس، دقیقا به عنوان یک فعل درست و قابل تقدیر تلقی می‌شود. بنابراین با ایجاد تبصره‌ها و بنابر مصالح‌هایی، می‌توان مرتکب اعمالی شد که ظاهرا اخلاقی نیستند.



ایزادات این تفکر آن است که مانند پیامدگرایی، مشکل خطا در پیش‌بینی دارد. ممکن است فردی از سر خیرخواهی و فضیلت رفتاری کند اما آن رفتار منجر به خیر و فضیلت نشود. آنگاه چطور می‌تواند اثبات کند که رفتارش از سر فضیلت بوده؟ مشکل دیگر مشابه پیامدگرایی، وجود تعارض است. ممکن است آنچه فردی از سر فضیلت رفتاری کند که متعارض با خواست و میل شخص دیگری باشد. آنگاه چگونه باید رفتار کرد؟ اما چند نقد بزرگ دیگر نیز بدین تفکر وارد است. یکی آنکه چه کسی/ کسانی و بر چه اساسی خیر و فضیلت را تشخیص می‌دهند؟ معیار آنان برای این تشخیص چیست و در ابعاد گسترده‌تر مانند جامعه، اگر مردم جامعه‌ای نخواهند و یا به لحاظ عقلی و درکی به مرحله برخورداری از فضیلت نرسیده باشند، آنگاه رویکرد فضیلت‌گرایان چه خواهد بود؟



به نظر می‌رسد که دو مکتب پیامدگرایی و فضیلت‌گرایی بر یک مبنای مشترک دارند و آن موضع، مطلع‌بودن از آینده و شکلی از پیشگویی‌ست! بدین ترتیب که آنان می‌کوشند نتیجه و پیامد احتمالی عمل‌شان را مبنا قرار دهند و متناسب با آن دست به انتخاب بزنند! درحالی که واضح است هیچ تضمینی نیست که پیشبینی آنان درست باشد و چنانکه بتوان از قصد و نیت افراد یا نتیجه اعمال آگاه شد، می‌توان به عنوان پیشگو فعالیت کرد و

تمام دنیا را نجات داد! گرچه همه انسان‌ها برای تصمیماتشان تفکر می‌کنند، جوانب را می‌سنجند و می‌کوشند راهی را برگزینند که منجر به پیروزی و موفقیت برای آنان شود؛ در این قضیه نقدی بر فضیلت‌گرایان وارد نیست اما؛ فضیلت‌گرایان در صورت اشتباه و شکست در انتخابشان از کیفر مبری نمی‌شوند. باید این نکته را در نظر گیرند که صرف رفتار بر مبنای خیرخواهی و عدالت و شجاعت و... آنان را از اشتباه و آسیب دور نمی‌کند. در صورت شکست و آسیب نیز گاهی باید جزا دهند و حسن نیت نیز آنان را تبرئه نمی‌کند. این نکته بدین سبب اهمیت دارد که مواقعی فضیلت‌گرایان ضمن ایجاد خسارت یا صدمه، می‌کوشند با ارائه دلایلی رفتار غیراخلاقی خود را توجیه کنند.



ضمن آن‌که بسیاری از این فضائل، در اراده و انتخاب‌ها و رفتارهای شخصی دیگران مداخله می‌کند و از این رو نیز مسئولیت برای فضیلت‌گرایان دوچندان سخت می‌شود. ضمن آنکه در این مکتب وقتی از مصلحت صحبت می‌کنیم، خیر و فضیلت و مصلحت چه کسانی مد نظر است؟ مصلحت و فضیلت یک شخص؟ یک جامعه خاص؟ یک گروه خاص؟ یک کشور مشخص؟ درباره مصلحت چه کسانی تصمیم گرفته می‌شود؟



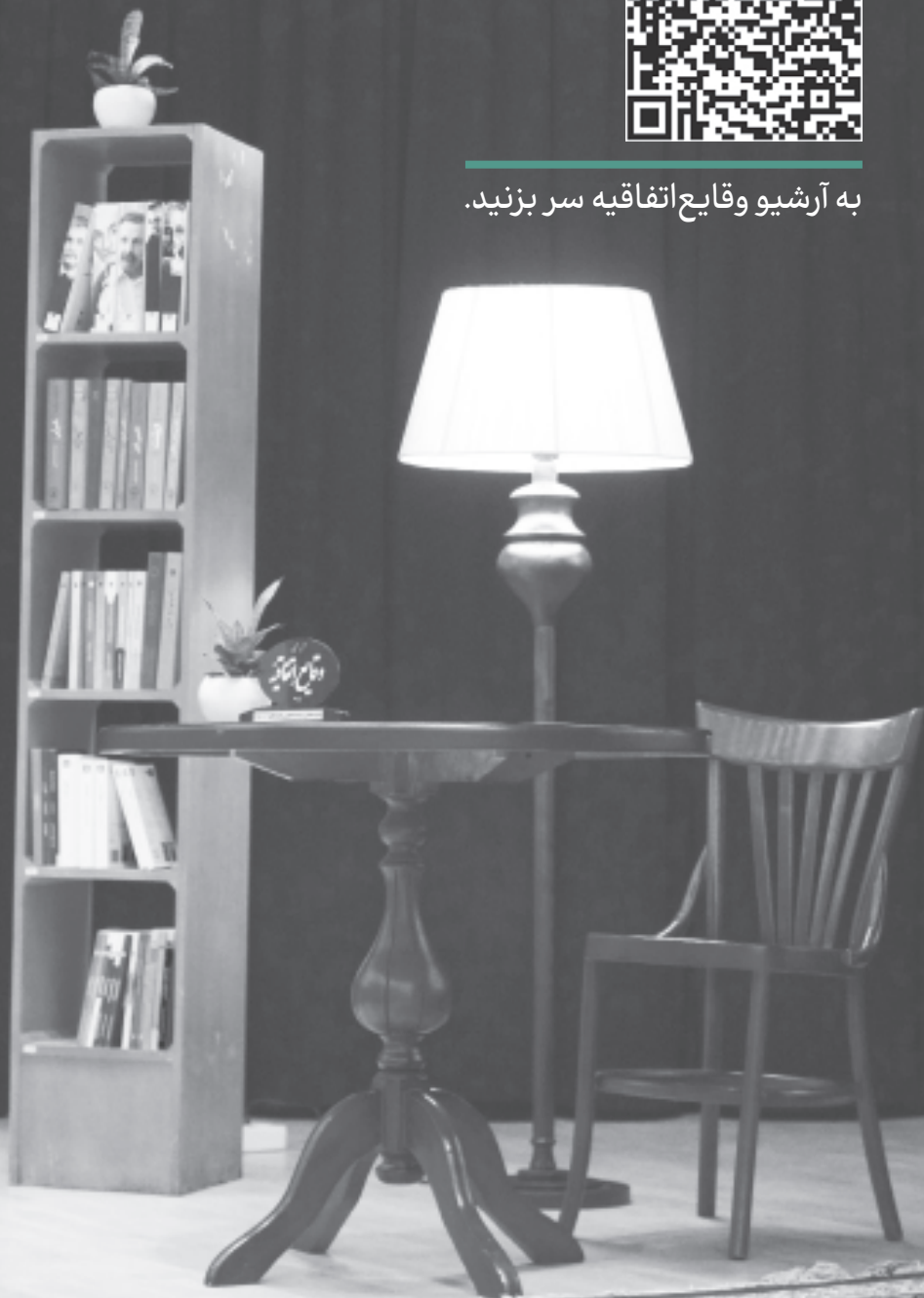
آن‌چه در این یادداشت رفت، بیانی بسیار مختصر و شرحی الکن از سه مکتب مهم در فلسفه اخلاق بود و البته چنان نیست که این نوشتار به انتهای مباحثات و استدلال‌های موجود اشاره کرده باشد؛ بلکه این یادداشت می‌کوشد مدخلی بر آغاز مطالعات بیشتر در این باب باز کند. این نوشتار به هدف تایید یا رد هیچ کدام از مکاتب تحریر نشده و صرفاً به نقد و بیان بخش کوچکی از فلسفه پرداخته. واضح است که علاقه‌مندان در صورت هرگونه ابهام یا اشکال می‌توانند با تحقیق، به تکمیل پاسخ و دانسته‌های خود نائل شوند؛ همان‌گونه که نویسنده متن همچنان در مقام کاوش و اصلاح دانسته‌های پیشین خود برآمده. و در نهایت، در کتاب ۱۹۸۴ جرج ارول، وزارتخانه‌ای وجود دارد به نام وزارتخانه حقیقت. در این وزارتخانه بنا بر مصالحی، حقایق تحریف و دروغ رواج پیدا می‌کند. اگر شما سخنگوی وزارتخانه حقیقت بودید، یادداشتی را که تا این جا خوانده‌اید، چگونه برای ساکنان مزرعه شرح می‌دادید؟! ■







به آرشیو وقایع اتفاقیه سر بزنید.



آنچه را که می‌آموزیم تا زمانی که به کار نبریم،
دانش ما نیست،
تنها تصویری از آن در ذهن ماست.

ژان ژاک روسو



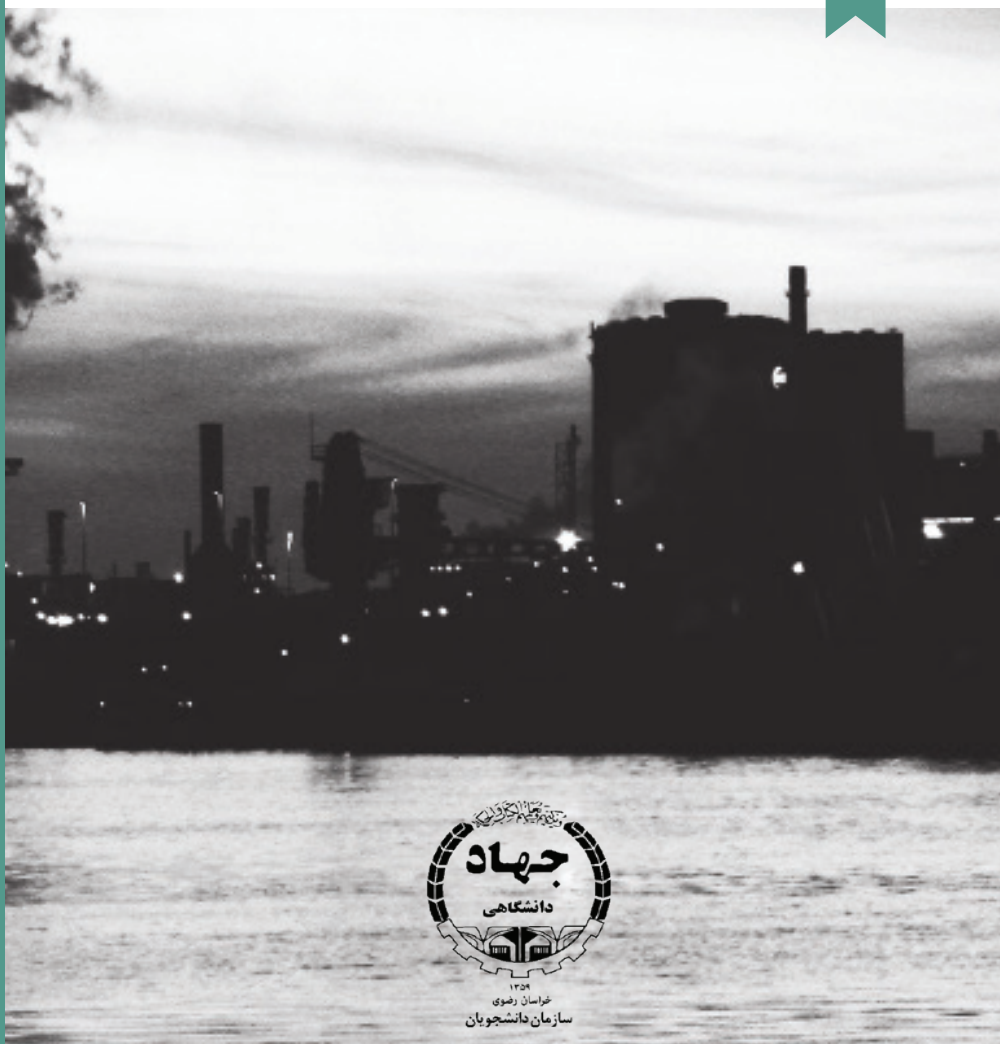
توقف در مسیر زیسته‌ها و نزیسته‌ها



توقف در مسیر تجربه‌ها و تفسیرها



اگر گفته‌ی امرسون را بپذیریم که دانش تنها زمانی ارزش دارد که انتقال پیدا کند، دانشجو و دانشگاه امروزی با بیش‌ازحد تخصصی‌کردن زبان خود، مسیری ضدارزش را پیموده است. ویژه‌نامه‌ی علمی‌تخصصی وقایع اتفاقیه با هدف گسترش دانش باز و ژورنالیسم علمی روایت‌گری علم به زبان نه‌چندان پیچیده را برگزیده است. شماره‌ی ۱۲۲ وقایع اتفاقیه فراخوانی‌ست برای ساده سخن‌گفتن از یافته‌ها، برای شنیدنی‌تر شدن علم.



غواصان رضوی
سازمان دانشجویان